سفرنامهٔ ناصرالدّین شاه

به فرنگ



بقلم ناصرالدّین شاه

با مقدّمه

عبدالله مستوفی

غزل

موسسه انتشارات مشعل اصفهان

سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ

سفر نامه

۲

۵

۹

سفرنامهٔ

ناصرالدین شاه

بقلم

ناصرالدین شاه قاجار

انتشارات مشعل: با همکاری انتشارات غزل
ناصرالدین شاه قاجار
سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ
چاپ اول قطع جیبی
چاپ دوم: بهار ۱۳۶۲
لیتوگرافی: تصویر
چاپ وصحافی: بهارستان

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه
باتجدید نظرکلی

سال ۱۲۹۰ رسید از سال پیش همه‌میدانستند که‌شاه دراینسال بفرنگستان مسافرت خواهدکرد. چهارماه قبل ملکم‌خان ناظم‌الملك (ناظم‌الدوله‌بعد) که بسمت‌سفارت مقیم ، بدربارلندن‌مأمورشده بوددستورداشت که‌ضمناً باسایردول اروپا هم‌مذاکره‌کند و قرار طرز پذیرائی شاه را با دربارهای سایردول‌نیز بدهد وشرایط این پذیرائی را معین نماید . برائر همین مأموریت‌بودکه‌در اواخرسال ۱۲۸۹ سفیرمقیمی‌که ازطرف دولت اطریش ومجارستان بدربار ایران‌آمد ، درروزبارحضوررسمی‌ازطرف امپراتوراطریش وپادشاه‌مجارستان شاه را برفتن به‌آنکشور دعوت‌کرد . دولت روسیه و انگلستان هم با وجود همجواری ومنافعی‌که درایران داشتند، ازاین دیدار دوستانه‌شاه‌ایران اظهار خوشوقتی‌کردند . آلمان‌وفرانسه وایطالیا وعثمانی وبلژیك‌وحتی سویس هم‌هر یك در نوبت خود باروی‌گشاده برای پذیرائی شاه حاضر شدند . شاه قبلا معتمدالدوله‌فرهادمیرزا عموی خود را ازحکومت کردستان‌به‌تهران‌احضارکرد که درغیاب اوبانایب‌السلطنه پسرش‌کارسیاست‌سلطنت را اداره‌کند .

بنابراین برعکس‌مسافرتهای داخلی قبل‌که تاچندروزی پیش‌ازحرکت شاه ، عامه مردم از قصد مسافرت اوخبری‌نداشتند دراین مسافرت ازسال‌قبل همه کس میدانست‌که شاه باروپا سفر خواهدکرد ؛ چنانکه دیدیم در لایحه قانونی پیشنهادی صدراعظم هم اشاره باین مطلب شده بود . در حکومت مقننه البته نبایدکارها در خفا صورت بگیرد ومردم‌باکار ختم شده‌مواجه‌شوند بلکه باید لامحاله ، ازرئوس مسائل‌آگاه باشند ،

مشیرالدوله باین قصد شاه را بفرنگ میبردکه ترقیات مادی ومعنوی اروپاراکه از اثرحکومت مقننه درکشورهای این قطعهٔ دنیا حاصل‌شده است، برأی‌العین مشاهده‌کند وازکاری‌که‌باجرای آن تصمیم گرفته پشیمانش نکنند . پیشرفت وطرزادارهٔ ممالك خارجه راببیندوبداندکه‌سایرین‌چگونه‌کشورداری میکنند تا وقتیکه بایران برمی‌گردد ، بمطالبی‌که از در خیرو صلاح عامه پیشنهاد خواهدکرد بیشتر اهمیت بدهد .

برای محافظت پایتخت ، اردوی نظامی در بیرون دروازهٔ دولت‌تشکیل

شد . شاه باکوکبه واثاثه قدرت برای تودیع با نظامیان رشیدخود باین اردو رفت . صدراعظم فرمان شاه راکه بعموم افسران وافراد خطاب شده بود بصدای بلند خواند .

دراین فرمان ، شاه مسافرت خود را باروپاکه برای بهبود و تدارك وسائل ترقی قشون از قبیل اسلحه ومهمات ومشاق وغیره است، بقشون خوداعلام ومراقبتی که در ترفیه حال افراد و افسران دارد ازروی رویهٔ یکسالهٔ گذشته نشان میدهد . درآینده هم بهبود وضع آنها رابرذمه خود لازم وحتم میشمارد وآنها را بنظم وانضباط توصیه مینماید . از اعتمادیکه بآنها داشته وپایتخت و اسلحه و مهمات را باطمینان آنها سپرده است تذکر میدهد . نیابت سلطنت «عم اکرم» معتمدالدوله ، و «فرزندعزیز خود» نایب السلطنه را درکلیه کارها ونیابت ناصرالملك رادرکارهای قشونی اعلام وباآنها وداع میکند چهاردهم صفرالمظفر ۱۲۹۰ .

خلاصه در ۲۱ صفرشاه ازتهران بعزم این سفراردوبیرون زد . پرنس منچیکوف وسایر مهمانداران دولت روس در رشت شرفیاب شدند . شاه در کشتیهائیکه مهماندارها برای بردن اووهمراهانش آورده بودند قرارگرفت. مشیرالدوله درانتخاب ملتزمین شاه هم سعی کرده است که اشخاص متنفذ دراین سفر همراه باشند. عزالدوله برادرشاه واعتضادالسلطنه وحسام السلطنه و نصرةالدوله وعمادالدوله ازشاهزادگان درجه اول، الله قلیخان ایلخانی وعضدالملك وعلاءالدوله که دونفر آخری درباری هم بودند از قاجاریه ، حسنعلیخان وزیر فواید ، مخبرالدوله ، معتمدالملك ازوزراء ، شجاع السلطنه وشجاع خان ازسرکرده ها ، امین الملك (امین الدوله) وامین السلطان ازدرباریها و حکیم الممالك و دکتر طولوزان ازاطباء جزو همراهان وباقی هم ازنیمچه وزراء ونیمچه اعیان هستند. معلوم میشود نظرمشیرالدوله که خود نیز جزوملتزمین است ، این بوده است که گذشته ازشخص شاه سایرین هم از اوضاع جهان با خبرشوندودرپیشرفت دادن کارکشورکمك کار او باشند .

روز چهارم ربیع الاول کشتیهای حامل شاه وهمراهان از ساحل انزلی لنگرکشید وشاه به حاجی طرخان وازآنجا به ساراطوف وازآنجا با راه آهن بمسکووازآنجا به پطرز بورغ رفت. پس ازچند روزاقامت درپایتخت روسیه از راه ورشوبآلمان رهسپار شد . چند روزی دربرلن اقامت کردوضمناً سری هم بامیرنشین های جزوآلمان ازقبیل باد وباویر ویکی دوجای دیگر زد وبخاك بلژیك وبروکسل عزیمت نمودوازاین پایتخت بهلیژ وازآنجا به دوور، ساحل انگلستان وازآنجا بلندن نهضت نمود . پس از چند روز توقف ازبندرپورت

اسموت بکشتی فرانسه که باستقبال آمده بودنشست وازساحل شربورگ باقطار راه‌آهن بپاریس آمدوبعد ازچند روزاقامت بسمت ژنو رهسپار شد . پس‌ازیکی دو روزگردش واقامت بسمت شهر تورن پایتخت آنروزی ایطالیا حرکت‌ودر تورن چند روزی توقف کرد. بعدبجانب‌میلان وازآنجا به‌وین پایتخت اطریش رفت وپس ازچند روز اقامت از راه سالسبورك‌به‌برندیزی (بندر ایطالیائی) عزیمت نمود وباکشتیئی که‌دولت‌عثمانی باستقبال فرستاده بودبجانب‌اسلامبول رهسپار شد . چند روز در آنجا اقامت‌کرد وباکشتی بحراسودرا پیمودودر بندر پوطی‌مجدداً‌وارد خاك‌روسیه شد؛ ازآنجابا راه‌آهن‌وکالسکه‌اسبی به‌تفلیس وباکوواز آنجا باکشتی روزچهارم رجب ۱۲۹۰وارد انزلی گردید .

دراین مسافرت‌که حدود پنج‌ماه طول‌کشید. از طرف امپراطورها و پادشاهان وامراء ورؤسای‌جمهوری‌ممالکی‌که شاه بآنجا رفته‌حتی سویس‌که هیچگونه رابطه‌ای‌باایران نداشت همه‌گونه احترام بعمل‌آمده وهمه‌جا، نشان درجه اول‌کشورکه بپادشاهان‌داده‌میشده بدست رؤسای دول‌بشاه‌تقدیم گردیده است. زرنگی ومتانت سدراعظم ومتانت ووقار ایرانیان با اینکه تقریباً همه ازآداب اروپائی‌بی‌اطلاع بوده‌اند، همه جا چراغ راه‌آنها بوده برازندگی ایرانی‌را درتمام‌عالم منتشر کرده است. من‌خوداز‌پیره ژنرالهای‌روس‌حکایاتی شنیده‌ام‌که تماماً مبنی برحس احترام وعظمت نسبت بشاه و دلیل آداب‌دانی ونجابت همراهان اوست . این سفر بخوبی براروپائیان ثابت‌کردکه درباره ایران نباید ازروی کتاب‌الف لیله‌وحاجی بابا و افسانه‌های محمدرضا بیك سفیرشاه صفوی قضاوت‌کرد . ایرانیها مردمانی با حیثیت وآبرومند ونجیب ودارای ملکات فاضله هستند وبزرگمنش میباشند. شاه‌هم الحق در تمام موارد حق‌نمایندگی یك ملت‌کهنسال با حیثیت را بخوبی اداء میکرده‌است .

ازعبدالله مستوفی

بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامه‌سفر فرنگستانست که‌بمیمنت‌ومبارکی بخواست خداوندتعالی‌وقادر بیهمتـا و بخشندهٔ مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسم: از طهران الی‌انزلی‌را سابقاً در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم در اینجا بشرح‌و تفصیل‌حاجت‌نیست مگر خروج از دارالخلافه طهرانرا با وقایعی که تا انزلی روی میدهد انشاءالله تعالی مینویسم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی‌روزنامه کشتی نوشته خواهد شدبعون‌الله تعالی وحسن توفیقه

روز شنبه بیست ویکم شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم‌سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام‌است که‌اخبار سفر فرنگستان شده است وچندروز هم بود که سینه درد وزکام شدیدی عارض‌شده و هیچ احوالم خوب نبود کسالت وضعف بنیه بسرحد کمال بودبطوری که‌هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم متوکلا علی‌الله تعالی بیرون آمدیم صدراعظم وغیره بودند قدری ایستـاده رفتیم و ازدر کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در داخل‌وخارج‌شهر در راه وبیراه بودند راندیم بطرف‌اسب‌دوانی امروز اسب دوانی هم هست‌رفتیم بالاخانه‌افواج وجمعیت زیادی از مرد وزن‌حاضر شده بودند نهار آوردند ببی میلی قدری صرف نمودیم امیراخورتیمورمیرزاحسام الدوله‌ـحاجی آقا اسمعیل و سایرپیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بودامروزآمده‌بود بعد از نهار اسبها را دواندند اسبهای‌مراد بیك‌نایب که از اسبهای اصطبل خاصه‌است چهار بیرق اول را برداشته یك بیرق اول را هم اسب وجیه‌الله میرزا برداشت اسب‌اقبال مهدیقلیخان بیرق چهارم‌را در دورهٔ آخر برداشت بعدازاتمام اسب دوانی سفرای‌خارجه بجهت وداع بحضور آمدند صدراعظم وسایرین

هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم سراپرده‌های تازه که‌همه ترمه وزری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد ازساعتی مهدعلیا بکن آمدند والده شاه را دیدم ایشان دوشب در آنجا ماندند بادشدیدی هم همه روزه‌می آمد

سه شنبه بیست وچهارم

رفتیم بعمارت‌دولتی کن وهمان روز سوارشده بجهة شکار بماهورهای‌حوالی کن رفتیم‌نایب‌السلطنه‌درر کاب بود ازپیشخدمتان‌ادیب‌الملك ـ صنیع‌الدوله ـ محمد باقرخان ـ حسین خان ـ اسدالله خان‌بودند میرشکار از شهر آمده وشکار پیدا کرده بود قبل از نهار یك تکه گوساله با چهار پاره زدم الحمدلله خوش گذشت باراحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاج‌در نهایت صحت وسلامتست‌و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه‌است یعنی خیلی کوچك است وهنوز خوردنی‌نشده چغاله و شکوفه هم در شمرانات قریب باتمام است گل زردو گل سرخ هم تك‌تك دیده میشود مهدیقلیخان یك شب بشهر رفته باحالت ناخوش بر گشت

چهارشنبه بیست وپنجم

در عمارت کن توقف شدامین‌الدوله غلامحسین‌خان محقق «حکیم‌طولوزان» وجیه‌الله میرزا از شهر آمده‌اند

پنج شنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهاررا آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضدالملك عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردانرا در گودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد انیس الـدوله از شهر آمد تکسر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی‌از پیشخدمتان وغیره ازشهر آمده‌بودند صدراعظم هم آمده است امروز «منیف افندی»ایلچی‌دولت عثمانی که تازه واردشده

است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته‌اند چهار ساعت‌ونیم بغروب مانده بچادررفتیم‌صدراعظم آمدمعتمد الملك هم بودنصرت‌الدوله معتمدالدوله اعتضادالسلطنه عمادالدوله لطف‌الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند الحمدلله‌باد نمیوزید ایلچی آمد دونفر هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی «شارژدافر» هم همراه او آمده‌بودمرخص‌شده بمملکت‌خود برود«منیف افندی» زبان‌فارسی و فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزنند سناً متوسط است آصف‌الدوله واردشد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم بتنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یك سنك آب جاری بود آفتاب گردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب‌الملك وغیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصی که امروز از شهرآمده بودند خسرومیرزا وقایع‌نگارحسام‌الدوله سرتیپ فوج خاصه‌وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز بحضور آمد جناب آقاسیداسمعیل مجتهد بهبهانی بدیدن‌آمده‌بودند خازن الملك جواهرآلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه‌شنبه غره شهر ربیع‌الاول

صبح اشخاصی که از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه بحضور آمدند امام جمعه‌آمده دعای سفررا خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده‌بود پنج رأس اسبی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه‌آورده بودند ازسان حضور گذراندندپس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدراعظم هم ازشهررسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض‌کرد دبیرالملك هم سوار اسب درازتر کمانی باصدراعظم آمده بود نایب‌السلطنه از نردیکی کن مرخص‌شده بشهر معاودت‌نمود

از شاهزادگانی که همراه بودند معتمدالدوله حسام‌السلطنه اعتضادالسلطنه ـ عماد الدوله نصرةالدوله بودمعتمدالدوله از «قوری‌چای» مرخص شده بشهر معاودت‌نمود «مسیوبکر» وزیرمختار دولت روس که تاانزلی بایستی بیاید همراه بود چهارساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت است صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین‌خان از شهر آمده بودندحکیم «طولوزان» هم‌امروزازشهر آمدمهدیقلیخان امروز شکار رفته بود یك آهوی ماده شکار کرده است

چهار شنبه دوم

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج‌فرسخ راه است‌هوا گرم‌و گردوخاك بسیار بودمعیرالممالك‌امروزمرخص‌شده بشهررفت‌حاجب‌الدوله‌الی‌انزلی‌دررکاب‌است

عضدالملك دیشب ازشهر آمد ناصرالملك هم ازشهر آمده بود از آنجامرخص شده بشهرمعاودت نمود قراولی اردو تاانزلی‌بافوج دوم‌است بیوك‌خان‌اقبال‌الملك از کن بشهرمراجعت کرد

پنجشنبه سیم

صبح سواراسب شده صدراعظم‌وشاهزادگان وحسنعلیخان وزیرفوایدومیرزا قهرمان امین‌لشگر وغیره‌وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمدتقی‌خان‌حاجب‌الدوله شصت راس اسب بجهة اصطبل‌توپخانه‌آذربایجان خریده‌بود ازسان‌حضور گذرانید یك‌صدنفرسواره مکری‌بسر کردگی حاجی‌آقابیك ازسان گذشتند قدری‌ازراه را باصدر اعظم صحبت کنان راندیم بعد ازآن بکالسکه نشستیم منزل امروز کازران سنگست مسافت‌راه سه فرسنك است نهاررا درمنزل خوردیم اردو را درچمن‌بسیار خوب باصفائی زده بودند همه‌جا سبزه ومرغزاراست«صاری‌اصلان» که ازشهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله‌آباد روانه گشتیم پنج‌فرسنك‌راه است

هوا گرم گرد و خاك بسیار بود در آخر زراعت قشلاق بنهار افتادیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته در اطراف وحوالی گردش میکردم یك خر گوش و یك بلدرچین با یك قطعه زرد دره صید کردم امروز «حکیم دیکسون» و «مسیو طومسون» نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معاون الملك مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس دفتر لشگر هم امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی درهزارجریب که قریب بشهراست اردو زده اند پنج فرسنك مسافت راه است ازدهات خاك علی وغیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدراعظم وزیرمختار دولت روس را با «کربل» مترجم دم کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود بحضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب آجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین مثل اسحق میرزا سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر و کدخدایان شهر وغیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند نهاردربین راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امیر خلوت که عقب مانده بود بچاپار رسیده باردو ملحق شد سواره ابوابجمعی اسدخان قراباغی که جزو غلامخانه هستند باصاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پسر اسدخان که سر کرده سوار است جوان خوبی است نزدیك بشهر سوار اسب شده با صدراعظم صحبت کنان وارد اردو شدیم صدراعظم مرخص شد بشهر رفت باد سردسختی می آمد شب گذشته بسیار کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی باریده

بود بازمی باریداین باران برای قزوین بسیار نافع بود ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدراعظم صحبت کنان از کنار شهر گذشته افتادیم بجاده آقا با بادبیر الملك از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز بر خلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا یکسره گل وسبزه است در باغات قزوین یکنوع گل ورك دیده شد بسیار خوب ومطبوع شبیه بگل زرد گفتیم از ریشه و تخم آن بیاورند درطهران بکارند نهاررا درزیر دست قریه محمود آباد شیخ‌الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد سردی میوزید نهار درکالسکه خورده شد ازپیشخدمتان مشکوة الملك وغیره بودند چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمدوشدت باد بطوری بود که کل تجیرهاوچادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد وهیچ کس را قدرت بیرون رفتن نبود و ازشدت سرما همه افسرده و ازکار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی بادوسرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت دیده وشنیده نشده بود دو فرسنگ ازراه را سوار کالسکه شدیم بعدچون راه کالسکه بد بود سواراسب شده کالسکه‌ها را برگرداندند صحرای امروزهمه سبزه و گل بود اما سرما بهیچ‌وجه نمیگذاشت کسی احساس چیزی نماید یاملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلجه وسرداری خزپوشیده بودم ازشدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گدوك خرزان دره بود که آب کمی می آمد آنجا بنهار افتادیم بادقدری ساکت شده بود عضدالملك امین حضور صنیع‌الدوله عکاس باشی «حکیم‌طولوزان» محقق وغیره بودند بعد ازنهار از کتل مزبور بالا رفتیم این کوه خرزان سنك ندارد همه‌خاك نرم است وهمه‌جا گل وسبزه ورياحين است اغلب جاها زراعت‌دیمی کاشته‌بودند زراعت‌این کوه را طایفه «غیاثوند» میکنند حسنعلیخان‌جنرال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدراعظم صحبت کنان می‌رفتیم

بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم «خرزان» است بعدازتحقیق معلوم شد اسمعیل آباداست که اسمعیل‌خان «غیاثوند» سرکردهٔ سواره غیاثوند تازه احداث و آباد کرده است خوب جائی‌را آباد کرده که همه‌زراعت آن‌دیم است از اسمعیل‌آباد یك فرسنك و نیم راندیم تا بخرزان رسیدیم اعتضادالسلطنه نصرةالدوله نصرالملك را درراه دیدیم نصرت‌الدوله شکایت زیاد از سرما و باد دیشب داشت می‌گفت خیلی صدمه خوردیم الحمدلله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه غلیظی درهوا بود گاهگاه هم میبارید جوهر سرما بطوری بود که آب مانند زمستان یخ می‌بست .

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده باصدراعظم و ایلخانی وصاحب دیوان صحبت کنان می‌رفتیم راه این منزل راقدری بحکم دولت ساخته‌اند دره‌ها و کوهها راحاصل کاشته‌اند مهدیقلی‌خان جلورفته بود بشکار کبك میگفت توی دره‌ها یاس‌زرد زیاد بود خلاصه همه‌جاراندیم مهدیقلی‌خان جلورفته بود آفتاب گردان زدند آب شاهرود زیاد بود و گل آلود عضدالملك عکاسباشی صنیع‌الدوله مشکوةالملك امین‌السلطنه امین حضور مهدیقلی‌خان وجیه‌الله میرزا غلامحسین خان امین‌السلطان جعفرقلی‌خان وغیره بودند نهار آوردند آدم وجیه‌الله میرزا که درشط کوفه بآب زده بود باکمال جرأت اینجا هم با اسب بآب زد الحق خیلی جرئت کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل‌راندیم زیر پل دو کالسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهة فروش بطهران می‌برد هنگام غروب وارد منزل‌شدیم اردو را خیلی دوراز پل میان درهٔ وسیعی زده بودند بحمدالله بادهم نبود صدراعظم بعضی نوشتجات ازمعتمدالملك آورد ملاحظه‌شد .

چهارشنبه نهم

امروز منجیل میرویم صبح زود سوارشده رو براه نهادیم حسام‌السلطنه ازراه «بکندی» آمده بود بکندی‌را تازه‌خریده است درمنزل آقا بابا از اردوجدا شدخلاصه باصدراعظم وحسام‌السلطنه و ایلخانی صحبت کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته

گرم بودمگس زیاد بودراه هم خوب نبودواز بیراهه رفتیم تا بجنگل بالا بالا رسیدیم کنار رودخانه بنهار افتادیم صبح امروز گنه گنه خورده بودم بعد ازصرف نهار سوار شده رو بمنزل راندیم در بین راه امیرابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت‌الله‌خان رشتی نصرالله خان طالش «گرگانرودی» دیده شدندسوارهٔ او با بجمعی نصرالله‌خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند نزدیك بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیك بیورت قدیم که پای سرو «هرزه بیل» باشد بواسطهٔ حاصلی کدکاشته بودند ممکن نبود اردوزد لهذا اردورا نزدیك منجیل دردره که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه در این منزل درهرفصل که باشد نزدیك بعصرباد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای زیتون که در آنجارسته یکسر بطرفی که باد میوزد کج و متمایل گشته‌اند درمحال منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل کاشته‌اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یکنفر فراشرا در لوشان مار گزیده حکیم «طولوزان» مشغول معالجه‌بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد .

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدراعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملارفیع مجتهددرسرپل‌منجیل ملاقات شد پل منجیل که برروی سفید روداست وعبور ومرور قوافل ومترددین بسمت گیلان از همانجاست درسوابق ایام پل‌چوبی بروی آن بود که قوافل راعبوراز آن بسیار صعب بودحال چندسال‌است که ازوجوه‌خزانه‌دولت‌پلی‌در کمال‌استحکام بتوسط جناب‌حاجی‌ملارفیع برروی‌رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملارفیع بهمان صحت مزاجست که درهشت‌سال‌قبل ایشانرا دیده بودیم ازپل گذشته بسرعت راندیم تا «بفیلده» رسیدیم همان‌مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد باز همانجا بنهار افتادیم نارنج بهار کرده وانارتازه گل داده بود طول راه امروزه موجب کسالت شد سه ساعت‌بغروب

مانده وارد منزل شدیم سرا پرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب باز وشنا گر زیادی دیدیم که در آب سفیدرود که در طول راه واقع بود شنا می کردند .

جمعه یازدهم

باید بطرف امامزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده باصدراعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز بعضی جاهای بدداشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده ومتجاوز ازهزارقدم گل زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنك زیاد بود پارهٔ جاها ناچار پیاده شدیم باصدراعظم صحبت میکردیم که ناگاه پای اسب صدراعظم در گل لغزیده ازاسب پرت شد ولی بهیچوجه صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد ازسؤال معلوم شد آنهم امین السلطنه بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضادالسلطنه عمادالدوله از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوری که طفل میتوانست از آن عبور نمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه مزبور که وصل بسفید رود می شود بنهار افتادیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوة الملك صنیع الدوله حضور داشتند خلاصه نزدیك منزل که کوه تمام میشود جلگه است درشکه ماراحاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیك منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخاسته قدری راه را سوار اسب بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختاردولت روس و «مسیو کریبل» مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه گاه میان جنگل میخواند ازده سراوان و شاه آقاجی هم گذشتیم معتمدالملك که از رشت باستقبال آمده بود بامیرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك که با «پرنس منچیکوف» مهماندار از «پطربورغ» آمده بوددرپائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالك که از

طهران مأمور بپذیرائی مهمانداران دولت روس بود رسید نهاررا دست‌چپ راه در سایه درختان جنگلی صرف نمودیم بعد سوارشده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی درسرراه ملاحظه شد که تمام آنرا باآجرو گچ ساخته‌اند، معلوم شد که معین التجار گیلانی باشراکت جمعی دیگر آن بازاررا ساخته‌اند ازعلماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیك شهرجنابان حاجی ملاطاهر وحاجی میرزاعبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از کالسکه پیاده شده باسب سوارشدیم صدراعظم وزیر مختار دولت روس نیزسوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت‌ناصریه‌شدیم‌چادر ازبرای مازده‌بودند «پرنس‌منچیکوف» مهماندار«کولونل‌ببراك» آجودان مخصوص‌امپراطور روس‌وزیر مختار دولت روس «مسیو کریبل»مترجم‌سفارت‌حکیم‌الممالك یکساعت‌ونیم‌بغروب مانده بحضور آمدند «پرنس‌منچیکوف» شخص محترم و ازاعیان دولت روس است و جنرال آجودان مخصوص امپراطوروسناً قریب بشصت‌سال دارد .

یکشنبه سیزدهم

صبح‌سواراسب شده برای انزلی راندیم و همه جا ازمیان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی ازاهل‌شهرتا نزدیکی «بوسار»ایستاده‌بودنداز بوساربآنطرف ازاسب پیاده شده بکالسکه نشستم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته‌اند رسیدیم به پیره بازار درسردر گمرك‌خانه‌نهارخوردیم‌لتکه‌و کرجی دولتی‌وغیره‌حاضر کرده بودند بعدازنهار بلتکه نشستیم‌قدری دورترازدهنه‌رودخانه کشتیهای کوچك بخاررا نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است‌که بسیار قشنگ وخوب ساخته‌اند ودودیگر از کشتیهای دولت روس بود دریکی‌از کشتیهای روسی وزیر مختار روس «وامیرال بونیکین» وحکیم‌طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودند ما درکشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته‌آورده‌اند آنچه لازمهٔ زینت است از آئینه‌ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز این

کشتی‌دارد وساعتی‌هم سه فرسنگ درردریا سیرمینماید بعد ازتماشای اطاقهای کشتی بعرشهٔ آن که سایبانی از ماهوت گلدوزی داشت‌رفتیم وزیرمختار روس«دریا بیگی» را بحضور آورده معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شدکه تمام همراهان مارسیدند شاهزادگان عمله خلوت که بکشتی ماداخل‌شدندحکم‌شدتا کشتی را حرکت‌دهند چهارساعت بغروب مانده وارد انزلی شدیم‌صدراعظم‌معتمدالملك امین‌السلطنه‌لدی‌الورود بکشتیهای‌روسی که دورازانزلی‌لنگرانداخته‌بودند بجهت‌تعیین‌جای‌همراهان و بارها رفتند پنج کشتی ازطرف دولت روس آمده بودکه همه‌از کشتیهای جنگی معروف روس هستند ولی چندان تندرو نیستند کشتیهای کمپانی از کشتیهای‌جنگی راحت‌تروددرحرکت سریع‌ترهستند کشتیهای جنگی مزبور باما نخواهندآمد از انزلی مراجعت خواهندکرد منزل‌ما دربرجی است که بحکم ما وزیر امورخارجه درزمان حکومت خوددر گیلان بنا کرده‌وبعد بتوسط میرزا محمدحسین که‌ازجانب مرحوم نظام‌الدوله‌نایب‌الحکومه گیلان بود باتمام رسید حالا هم جزئی‌کاری‌دارد که‌معتمدالملك تمام خواهدنموداین برج‌پنج مرتبه‌است جمیع مراتب ازهر طرف ایوان وغلام گردش دارد وبنای آن تماماً‌ازآجروسنك و گچ است‌مگر همان علام گردشها که ازچوب منقش است جمیع اسباب واثاث لازمه ازفرش وصندلی ومیزو اسباب چراغ خوب دراینجا موجود وآماده است چشم اندازاین برج ازچهارسمت بدریاست خلاصه بادسردی میوزیدشب‌ماهتاب‌خوبی بود بنا شدفردا بکشتی‌بنشینیم درغازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع‌الاول

امروزانشاءالله بکشتی نشسته وبیاری‌خداروانه حاجی طرخان میشویم صبح زود برخاسته‌بدریا نگاه‌کرده دیدم‌متصل‌قایق و کرجی است که باروآدم از انزلی بکشتیها حمل می کنندهوا مه رقیقی داشت و بادی مختصر می‌آمد قدری موجب وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف‌ومه‌برطرف شدولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر مینمود فرستادیم صدراعظم را آوردند همراهان را

بکشتی فرستادیم بعدخود از برج پائین آمدم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای سفر خواند جمعیت غریبی ازهر قبیل شده بود اول بکشتی بخاری خودمان نشسته‌تا بکشتی قسطنطین رسیدیم که‌مخصوص‌ماحاضر کرده‌بودند‌پرنس«منچیکوف» مهماندار وسایرین هم حاضر بودند قریب دوساعت منتظر شدیم تا همه بارها وملتزمین رسیدند پنج ساعت بغروب مانده لنگر کشتی‌را کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بودمتصل شلیك می نمودند وازجلو وعقب وطرفین کشتی ماحرکت‌می کردند بالاخره کشتیهای جنگی مانده کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی ما اطاقهای‌خوب دارد همه با زینت وممتاز وپاکیزه باقاعده ازپیشخدمتان امپراطور بااسباب قهوه‌خانه و وغیرازپطربورغ آمده‌بودنداشخاصی که‌باما بفرنگستان می‌آیند ازاین‌قرارند .

اشخاصی که در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ماست‌هستند.

صدراعظم معتمدالملك عضدالملك منشی حضورامین‌السلطان‌صنیع‌الدوله‌امین السلطنه مهدیقلی‌خان حکیم طولوزان عکاس‌باشی غلامحسین‌خان محقق امین‌خلوت فرخ‌خان وجیه‌الله میرزا جعفرقلیخان قهوه‌چی باشی آقارضا ده‌باشی میرزا عبدالله فراشخلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك سلطان حسین میرزا حاجی حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقامحمدعلی جبار قهوه‌چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقاباقر .

اشخاصی که درکشتی«براتنسکی» بودند

عزالدوله اعتضادالسلطنه حسام‌السلطنه نصرت‌الدوله عمادالدوله علاءالدوله ایلخانی حسنعلی‌خان وزیرفوایدامین‌لشکر حکیم‌الممالك احتشام‌الدوله نصرالملك مخبرالدوله شجاع‌السلطنه حسنعلی خان جنرال میرزا رضاخان آجودان صدارت ابراهیم‌خان‌نایب میرزااحمدخان ولدعلاء الدوله جلودار دونفرمهتریك نفرنوکر ملتزمین شش نفر «مسیودوبسکی» وزیر مختارنمسه «مسیوطومسون» نایب‌سفارت انگلیس «مسیودیکسون»حکیم‌انگلیس .

اسامی اسبها

اسب جلفه اسب ظل‌السلطان اسب جافی اسب صباح‌الخیرحسام‌السلطنه

حکیم‌طولوزان میگفت دریا بیگی روس سر بطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر بطری شکسته پارچهٔ ازشیشه بچشم اوپریده یك چشم او نابینا شده‌است بعد دریا بیگی رادیدم که عینك آبی گذاشته بودازخوداوسؤال کردم همان‌تفصیل‌را ذکر نمودزیاده‌افسوس خوردم نزدیك عصر که‌بعرشه کشتی رفتیم کشتی‌براِنتسکی را دیدم که متجاوز از یکفرسنگ دور بودشب را با کمال راحت خوابیدیم .

سه شنبه پانزدهم ربیع‌الاول

اول طلوع بابتداءِدماغهٔ آبشاران رسیدیم‌هرقدر جلوتر می‌رفتیم‌زمین‌دماغه بیشتر وبهترمحسوس میشد این سواحل خشك‌و بی درخت است و جزءِ بادکوبه محسوب میشود بوتهٔ گز زیاد داشت دربعضی جاهاسنگ دیده میشد کشتی‌طوری نزدیك بساحل حرکت می کرد که‌آدم‌وحیوان‌همه پیدا بودند در نقطهٔ مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف آن چند خانه‌وار سکنی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست‌راست جزیره پیدا بودبعضی بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفت است اما حالا هیچکس آنجا نیست از قراری که گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند صدراعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه بردند که ازآنجا بایران و فرنگستان تلگراف‌نمایند تا دوساعت بظهر مانده‌دریا آرام بود بعدکم کم متلاطم شد طوریکه امواج‌مثل کوه‌بلند میشد همه اهل‌کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خودما و عکاس باشی وصنیع‌الدوله‌و ده باشی‌و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری می‌نمودیم از صاحب‌منصبان وعملهٔ کشتی جز امیرال وچند نفراز ملاحان وغیره سایرین افتاده بودندخلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم باز فضل خدا شامل حال بود که یك باد مساعدی ازعقب کشتی مامی‌آمد که مارا زودتر بطرف مقصد می‌برد شب را تا صبح همین طوردریا

متحرك و مواج بود معهذا اندکی خوابیدم صبح که برخاستم بدریا نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم که معلوم کنیم درچه نقطه واقع شده‌ایم امیرال اطمینان می‌داد که تا ده ساعت دیگر نزدیك بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهارپنج ذرع بیشتر نیست و باین واسطه تلاطم نخواهد داشت خلاصه نزدیك بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جملهٔ آنها کشتی بود که از حاجی طرخان بسواحل لنکران و مازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بجائی که معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمی‌تواند شد و باید از این کشتی بکشتی کوچك نشسته بحاجی طرخان برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می‌آمدند بعد از شام حاکم حاجی‌طرخان‌را پرنس منچیکوف بحضور آورد اسم حاکم مسیوپیپین (Pipine) است آدم درستکاروقابلی بنظر می‌آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی طرخان رفت که هنگام ورود ما آنجا حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی طرخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام بآن کشتی رفتیم کشتی کوچك دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند کشتی ما را کشتی کوچك بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم .

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی طرخان شدیم صبح برخاسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمدلله از دریای بزرگ خلاص شده برودخانه وسیعی که‌اسمش ولگاست رسیده‌ایم‌وعجب صفائی دارد باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از همان یك شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت گلوله تفنگ متداولی از این طرف بآن طرف نمیرسد آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریای مواج روان است سواحل

رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بیدمتعارفی و بیدمشك‌وزمینها همه چمن‌ومرتع استو اغلب ایلات «قللوق» که مذهب بت‌پرستی دارند درآنجا سکنی گرفته‌اندلب رودخانه الاچیق زده مواشی واغنام زیاد از اسب و مادیان وگاو و گوسفندوغیره دارند چنده ده بزرگ هم‌از دهات روسیه که از مضافات حاجی طرخان‌شمرده‌میشود دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ وآباد بنظر می‌آمددر هر ده یك کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است کشتی‌مامحاذی‌هریك از این دهات که میرسید اهالی‌ده بکناررودخانه آمده هورا ✿ می‌کشیدند در این دهات بهیچوجه باغو زراعت دیده نشدمگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر وباغ بزرك مشجری از دور ملاحظه‌شد که ازطایفه‌ساپوژنیکوف(Sapogenikoff) بود ماهی مردهٔ زیادی در کشتیهای‌خود ریخته و کنار رودخانه‌را متعفن کرده بودند وبعضی ماهیهارا که نتوانسته‌بودند نمك سود نموده نگاه دارندو زیاد عفن شده‌بودبرودخانه انداختـه بـودند آب رود «ولگا» بسیار گواراست بعضی‌طیورازقبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای‌بزرك‌ماهی خوار بسیار در هوا دیده میشد یك کلاغ و یك سار بزرگ باتفنگ در روی هوا زدم دو کشتی کوچك‌بخاری و شراعی که‌حامل‌مال‌التجاره بودند دیده شدخلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور سواد حاجی طرخان پیداشد اول بنائی که‌بنظرآمد کلیسای بزرك آن شهر است که‌بسیار مرتفع وباشکوه ساخته‌شده‌شهرمثل‌جزیرهٔ مابین‌دوسه شعبه‌رودخانه‌واقع است یك شعبه‌بزرگ رودخانه‌از کنارشهروشعبهٔ‌دیگر از میان شهرمیگذرد که‌پلهای‌متعددروی آن بنا شده است و طرفین رودخانه کوچه وخانه است‌مساجد زیاد دارد که‌اکثرآنهامتعلق بتاتارهااست یك مسجد معتبرهم‌از مسلمانهای ایران است خلاصه وارد شهر شدیم کنار شهر کشتیهای زیاد ازهر نوع بود آسیابهای بادی‌متعدد دیده شدازدحام غریبی‌ازمردوزن بود انواع‌ملل‌وطوایف

✿ هورا باصطلاح روسیها عبارت از تهنیت ورودودعای خیراست که رعیت هنگام عبور پادشاه یاشخص بزرگی درسر راه جمع شده بآواز بلند متفقاً بادا میرسانند وحال در جمیع فرنگ معمول و متداول است

از تاتاروروسی وایرانی وقزاق‌وچرکس وغللوق وغیره در کنارراهها ومعابر گروه گروه بودند وپیوسته هورا میکشیدند همه جا ازتوی رودخانه آمدیم تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهارساعت ونیم بغروب‌مانده بود امروزه صبح میرزا ملکم‌خان وبریمانخان و میرزا اسدالله‌خان قونسول‌تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم‌خان از حاجی طرخان بکشتی آمده بودند ازکشتی پیاده شده باسکله‌آمدیم بمحض آنکه قدم بخشکی نهادیم یکدفعه جمیع مرد وزن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق‌العاده همهمه غریبی بود طرفین معابروراهها چندانکه گنجایش داشت مردوزن‌ایستاده بودندطاق نصرتی در کمال‌رفعت وشکوه ساخته بودند طاق نصرت راعلی سبیل‌الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند ازدم اسکله‌الی‌طاق نصرت زمین را فرش کرده بودندو کلانترشهر چنانکه درروسیه رسم است که هنگام ورود امپراطور وپادشاهان لاغیرهم در شهری معمول میدارند نان و نمك‌جلو آوردو بر آن نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان در آن نهاده تاریخ ورود ما را بشهر حاجی طرخان نقش کرده بودند‌کالسکه روبازی که بچهاراسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق قانون روس جلو اسبهارا بدست گرفته ایستاده بود «پرنس‌منچیکوف» راباخوددر کالسکه نشاندم یکدسته‌سواره‌قزاق هم درعقب کالسکه میآمدند وجمعی کثیرازمردوزن وپیروجوان‌پای کالسکه‌میدویدندو هورامیکشیدند گردوخاك وهمهمه زیاد بود همه‌جااطراف کوچه‌هاومناظروخانه‌هاو بالای‌بامهامردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدارالحکومه که منزل ما را آنجاقرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دارالحکومه بنظام ایستاده بودند همه جوانهای خوب بالباس‌وسلاح مرغوب‌پیاده ازجلوصف آنها گذشتم سربازهااحترام نظامی بجاآورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت‌دارالحکومه بسیار عالی ووسیع‌وپر«یورت»است اطراف پله که‌بعمارت وتالار بزرك داخل میشد محض پذیرائی کوزه‌های گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیادوتالارهای‌متعدد ازتالارسلام واطاق سفره ومنازل خوابگاه وغیره دارد که همه مزین وآراسته‌است

در اغلب ازاطاقهاشیرینی‌وشربت‌ومیوه گذاشته‌بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای معمول ایران‌است‌یعنی‌در گوشه‌های‌اطاق قدری ازدیواررا بطورخروجی ازکاشی سفیدجلوآورده‌اند که آتش را ازعقب می‌افروزند بعد بواسطهٔ منافذی که دراین خروجی تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشودحمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی‌سرحمام میرودسرحمام‌بسیارقشنگ است‌صندلی ومیزونیم تخت وانواع‌عطریات و گل و غیره در آنجا آماده کرده بودندحوضی در گوشه اطاق سرحمام‌بود که دوشیر آب در آن جاری‌میشد یکی سرد ودیگری گرم که بهردرجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاه داشت زمین حمام را باحصیر بسیارنرم فرش کرده بودند ازیك‌سمت‌حمام چند پله چوبی است وبالای پله‌ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام می کنند شیرهای آب گرم وسرد وملایم اطراف‌حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم «مسیودوبسکی»وزیرمختار نمسه و«مسیوطومسون»نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از جلوبمسکو بروند بعد حاکم حاجی طرخان و پرنس منچیکوف و کولونل ببراك و مسیو کریبل آمده گفتند که اگرمیل دارید مشق تلمبه‌چیهارا تماشا نمائید. بعد از اجازت‌ماعلامت آلارم یعنی علامت اضطراب از یانقین رادربرجی که مشرف بشهربود بلند کردند فی‌الفور از جمیع محلات تلمبه‌چیها باعراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده‌هرمحله‌برنك‌مخصوص‌بودندهمینکه در میدان‌جلو عمارت جمع‌شدند صاحب منصب آنها یك سمت میدانرا که عمارتی بود چنین تصور کرده که‌آتش گرفته‌فوراً جمیع‌تلمبه‌ها را بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب‌می‌افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب درجلوعمارت‌چراغان بود بعدازشام بتماشاخانه‌رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچك وازدحام غریبی بود این‌تماشاخانه دومرتبه‌بیشتر ندارد همینکه واردشدیم پرده رابلند کرده انواع بازیها درآوردند اول چنین‌تصور شد که بازیگرها را از مقوا ساخته اند تاکم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه

سه مرتبه پرده بلند شد وسه‌بازی مختلف در آوردند هردفعه که پرده‌می‌افتاد چند دقیقه طول میکشید تادوباره بلند میکردند این طول مدت بقدری بود که‌ازفضای تماشاخانه ببالا خانه جنب آن رفته قدری از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت.

پنجشنبه هفدهم

روز عیدمولودمسعودحضرت‌ختمی‌مآب‌علیه‌وعلی آله‌السلام‌والصلوات‌است‌وامروز بایدبتوسط کشتی برویم به«سارتیسین» از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعدازصرف نهار باطاق‌سلام‌رفته‌اعیان و نجبای‌حاجی طرخان‌وصاحب منصبان‌ساخلوی آنجااز نظامی‌و غیر نظامی همه حاضر بودندمعرفی‌شدند بعد ازانقضای سلام به‌کالسکه نشسته‌رفتیم بمسجدی که مخصوص بمسلمانان شیعه است پیشنماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست باز امروز از هر کوچه که می گذشتیم مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد وخاك کوچه‌هارا فرونشانده بود خلاصه‌این‌مسجدبطور بالاخانه ساخته‌شده‌است‌از چند پله چوبی بالارفته واردمسجد شدیم جمعیت زیادی ازتجار وسایر تبعه‌دولت‌ایران که‌همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند شاهزادگان ملتزمین‌هم‌بودند نمازظهروعصررا درآنجا خواندیم بعدازنماز ملامحمدحسین پیشنماز خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملااحمدنامی ازاهل رشت که‌اجازه‌اجتهادداشت‌چندشعری بفارسی گفته‌بودخواندبعدبه‌مسجدتاتارهارفتیم جمعی کثیرازتاتارها وعلمای سنت درآنجابودند مردمان خوبی‌بنظر آمدندمارادعا میکردندیکی‌ازعلمای آنها بالای‌منبر رفته‌خطبه‌خواندوقرآنی بمن‌هدیه کردبنای‌این مسجد هم‌شبیه‌به مسجدشیعه‌هاست‌بعد بعمارتیکه بعضی ازاسباب پطر کبیرامپراطور روس درآنجا ضبط بود رفتیم دوقایق بزرك آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست‌خود ساخته بود بخصوص یکی‌ازآنها راکه‌بسیارخوب منبت کرده بود صورت‌پطر کبیر وکاترین را هم آنجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که ازپطر کبیر بوده ومعروف است که این پادشاه با پرنس‌منچیکوف‌جد

همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی طرخان که معاصر او بوده بخشیده است کتاب قانونی هم با آن صندلی بود که ازطرف کاترین بجهت اهالی حاجی طرخان فرستاده شده دیگر از اسباب نجاری پطر کبیر ازاره و کلنك و تبروغیره بود که با آنها کشتی می ساخته است بردیوارها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ وغیره نصب کرده بودند و بیرون درازدوطرف دوخمپاره کهنه گذاشته‌اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا به اسکله رفته بکشتی بخارموسوم بالکسندر که از کمپانی است نشستیم سایر همراهان هم دراین کشتی هستند. این کشتی بسیار بازینت است اطاقهای خوب وسیع دلواز دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی حرکت کرد این کشتی علاوه برسایر محسنات بسیارهم تندرو است در بین راه چند کشتی دیده شد که از سارتیسین بحاجی طرخان می آمد جمعیت زیادی از هرقبیل در آن کشتیها بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل بهیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر دراین رودخانه پیدا میشود دهات معظمه دارد که از کناررودخانه نمایان است طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ خوشوضعی از قللقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است وچمن وسایر اشجار بسیارخوش منظر است گله گله خوك سیاه وابلق درسواحل چرامیکردند گوشت این حیوانرا اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازاین عظیم تردراین قطعه دنیا و ساحل ازاین خوش منظرتر دیده نمیشود دقیقهٔ نمی توان چشم برداشت تاشب کشتی متصل درحرکت بود شام خورده خوابیدیم

جمعه هجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل دیروزاست ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیرالملك ملاحظه شد که شانزدهم این ماه بادوطوفان سختی درطهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد وطوفان در دریا دوچارما شده باشد خلاصه سه ساعت وربع بغروب مانده وارد شهر «سارتیسین» شدیم که ابتداء راه آهن از آنجاست و دربلندی

کناررودخانه ولگاواقع شده‌وطول شهرسمت رودخانه‌است یك شعبه از آب‌رودخانه ازوسط شهرمیگذرد که‌شهر را دوقسمت کرده‌است پلی بر روی آن نصب کرده‌اند که عبور ومروراهالی‌شهراز آن میشودجمعیت زیادی ازاهالی شهرواطرافدر آنجا جمع شده بودند همینکه کشتی لنگرانداخت کالسکه‌های‌بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده ازاطاق کشتی بیرون آمدم حاکم ساراطوف (Saratof) که شهرساریتسین(Tzaritsin) جزء حکومت اوست‌بحضور آمد اسمش «کاوکین وارافسکی» (Gavkin Varasski) است‌مرد خوش روی نجیبی است ازراه‌دور آمده‌بود رئیس نجبای ساراطوف وغیره‌وصاحب منصب زیادی ازهرقبیل بودندهمه آمده معرفی شدند یك دسته موزیکانچی خوب هم آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده‌بودندبیرق‌ایران‌را بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه‌بعد از دیدن مستقبلین‌مجددا بکشتی آمده‌نمازمغرب‌راخوانده‌شام‌صرف نموده یکساعت‌ازشب‌رفته براه‌آهن‌رفتیم‌حاکم‌حاجی‌طرخان‌از آنجا‌مرخص‌شده‌رفت‌ازدم‌اسکله‌تامسافتی از راه راازدوطرف‌چراغان کرده‌بودند کالسکه‌های‌راه‌آهن‌از کالسکه‌های‌مخصوص‌امپراطور بود بسیار خوب ووسیع ومزین و اطاقهای متعدداز سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ ومیز وصندلی وتخت‌ونیم تخت کالسکه‌هاهمه بهم‌وصل بود طوریکه‌به جمیع کالسکه‌ها میشد رفت‌وآمد اشخاصیکه در کشتی قسطنطین‌با ما بودند در کالسکهٔ ما نشسته وشاهزادگان‌وسایرین‌بایکدستگاه کالسکه‌دیگر از عقب میآمدند اول مرتبه‌ایست که‌بکالسکه بخارمی‌نشینیم بسیارخوب وراحتست ساعتی پنج فرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای خوب گذشته‌ایم‌بجهت‌اینکه هرچه بصحرانگاه کردم همه‌جا سبزه‌چمن و گل‌و گیاه وحشم‌ومادیان‌و گوسفندوخوك وغیره‌دیدم ودرهر دوسه فرسنگ یك ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف‌بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه‌می کردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن ازیك‌پل بزرك خوبی گذشتیم‌آب زیادی داشت که‌داخل رودخانه دون(Don.) میشود پلهای کوچك هم زیاد درعرض راه دیده‌شددرهردو

سه میل یك قراولخانه بجهة حفظراه‌ودرهرچندفرسنگ یك استاسیون(Station.) ساخته‌اند استاسیون محل ایستادن راه‌آهن است برای چرب کردن عراده ها و خوردن قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست‌و همیشه چند کالسکه بخار برای حمل‌ونقل مسافر و مال‌التجاره درهر استاسیون حاضر است امروز از ایالت تامبوف(Tambof.) میگذریم دریکی از استاسیونها از کالسکه پائین آمدم صاحب منصب وسرباز و زن ومرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سبلبسك (Borisoblebsk.) است جمع کارگزاران نظامی وقلمی این شهر باستقبال آمده بودندبعد از دیدن اینها مجدداً بکالسکه نشسته راه‌افتادیم راه امروز غالباً از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتیکه در پرواز بود کالسکه بمحاذی اورسیده.از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرا وچمن وزراعت بود در این‌فصل زراعت اینجامنتها یك بند انگشت اززمین بلندشده است‌خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف(Koslof.) آنجا جمعیت زیادی بودحاکم‌و کارگزاران این‌ایالت‌همه حاضر بودند قصبه خوبی‌بود مهمانخانه عالی بسیارخوبی سرراه بودنهار هم‌حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس درآنجا ایلخی دارند اسبهای خوب‌آنجا عمل می‌آید چند رأس از آنهارا آوردند دیدم چند نفرازجنرالها وصاحب‌منصبان‌روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودم قدری که گذشت براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یك ده بسیار بزرگ دیده نمیشد ، شب در کالسکه گذشت صبح زودی از یك پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه بولگا میریزد بعد از کوسلوف نصف شب به ریازان(Riazan.) رسیده بودیم و دوساعت ازروز گذشته باستاسیون فوستووو (Faustowo.) رسیدیم کالسکهٔما را نگاه داشتند تا کالسکه شاهزادگان رسید از آنجا ما وهمراهان‌بجهة ورودبمسکولباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فوستووو «پرنس دالقوریکی» (Dalgoruki.) حاکم شهر

مسکو که مرد پیر محترم ودارای شئوناتست باستقبال آمده‌در کالسکه‌بحضور آمد مسیو کامازوف(Camasof.) مترجم اعلیحضرت امپراطور که ازجانب‌امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیریست ایران‌هم آمده است. خلاصه راندیم تا شهر مسکوپیدا شد گنبدهای کلیساها که‌همه مطلابود خانه‌های بسیارعالی‌باغچه‌ها باغات‌ـ عمارات‌ییلاقی‌ـ کارخانجات خوب دیده شد تارسیدیم بگار (Gare.) که توقف‌گاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه آمدم بیرون حاکم شهر وجنرالها وارباب قلم بودند بطوری‌ازدحام بود که‌حساب‌نداشت کالسکهٔ چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدراعظم و سایرین از شاهزادگان‌و پیشخدمتها بردیف در کالسکه نشسته ازعقب میآمدند بهمین طور از کوچه‌ها گذشته‌همه‌جا از زن‌و مرد جمعیت غریبی بود تا رسیدیم بدروازهٔ ارك عمارت کرملین (Cremlin.) که از عمارات معروف بزرگ‌روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی‌سازی از آجردارد و برروی تپه‌مانندی واقع شده که‌مشرف بشهر مسکو است جبه‌خانه و قورخانه هم دراین عمارتست ازنزدیك آنجاها گذشتیم یك توپ‌بسیار بزرگی درب عمارت گذاشته‌اند که بآن بزرگی کمتردیده میشود زنگ کلیسای مسکو که ازقدیم افتاده و شکسته است نزدیك جبه‌خانه بود زنگ بآن بزرگی هم در هیچجا پیدا نمیشود توپهائی که از ناپلئون اول در جنگ مسکو گرفته در جبه‌خانه چیده‌اند خلاصه بپله عمارت رسیدیم کراف‌لنس دورف (Graff Jensdorf.) که مارشال این عمارت و مدیر خالصه‌جات وباغات مسکو است جلو آمد جوان خوش‌منظری است زبان فرانسه رابسیار خوب میداند مارا راهنمائی وعمارات رامعرفی‌مینمود وصف عمارت کرملین‌راحقیقة نمیتوان‌نوشت‌ازپلهٔزیادی‌بالا رفتیم بطوری‌ساخته‌اند که خیلی براحت بالامیرود ستونهای‌بزرگ‌از سنگ سماق وغیره در آن‌راهروها بود وسط پله وراهروها را مفروش کرده‌بودند ازپله که بالا میرود در طرف‌راست یك پرده تصویرجنگ روسها با مغولها نصب‌است بعد باطاق‌بزرك وازآنجا بتالاری

بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دوسنت ژورژ است (Chevalier de Saint Gorges.) یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس درقدیم و جدید این نشانرا گرفته و میگیرد اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرك مرتفعی است جاروچهل چراغهای بسیار بزرك دارداز آنجا به (سال دو ترون Salle de trône.) یعنی تختگاه میرود این تالار هم بسیار بزرك و طولانی و مرتفع است وتخت امپراطور را باپرده دیهیمی که ساخته درصدر تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از آنجا بدوسه اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیك مهتابی مانند جائی که ازروی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری آنجا گشتیم در این عمارت در سنك کردن گچ صنعت غریبی کرده اند که گچ مثل آئینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای خوب در این اطاقهاست مثلا دو ستون سنك سماق یکپارچه بلند دراطاق خوابگاه و در تالار ستونهای ملخیت بسیار است همه پله ها سنك مرمر است یورت این عمارت از بالا وپائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش کرد گلدانهای بلور و چینی دراین عمارت زیاد است یك باغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستانهای طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار قشنك بودیك «کالریل دطبل» یعنی جائی که پرده تصویر میاویزند در این عمارتست که مانند دالان طولانی جائیست وجمیع پرده های اشکال روغنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده اند اشکالی بسیار خوب گلدانهای چینی بزرك هم بردیف چیده بودنــد خلاصه بعد از شــام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچه ها بودند تارسیدیم درتماشاخانه از پله ها بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ (Loge.) جلو سن (Scène.) یعنی جلو جائی که بازی در میآورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در همه مراتب زن ومرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی ازوسط تماشاخانه آویخته است «پرنس دالقوروکی» حکمران مسکو دراطاق مــا نشست

پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای زیاد رقاص زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی ورقص بی‌تکلم در این بین هم میرقصند هم‌بازی در میآورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل‌رقص‌و بازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته روشنیهای رنگارنك از گوشه‌ها بمحل‌رقص‌میاندازند که‌خیلی‌خوش‌نما است‌ورقاصان هم هر دقیقه بلباس دیگر میآیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست‌میزدند و میگفتند بیس (.Bis) یعنی ایضاً خلاصه بعد از اتمام یك‌مجلس‌پرده تماشاخانه می‌افتد و بعد از یك ربع که مردم قدری راحت میشوند دو باره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود مابعد از یك بازی که هر بازی را یك آکت (.Acte) میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیك و مشرف بـه محل رقص بود شاهزادگان و سایرین درلژ اولی ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی درآوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم‌رئیس‌تماشاخانه گاولین (.Gavelin) است

بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پایین عمارت کرملین که جواهرآلات و تاجهای قدیم‌پادشاهان و غیره‌را چیده‌اند تماشا کردیم عمارت‌عالی تودرتوئیست که هم اسلحه‌خانه محسوب میشود وهم جواهرخانه همه اسباب وآلات‌را بسلیقه پشت آئینه‌ها گذاشته‌اند از چینیهای قدیم وطلا ونقره‌آلات و اسباب تحفه و غنایمی که ازجنگها گرفته‌اند همه‌را یکی یکی تحویلدار و ناظم آنجا که اسمش سولوویسا (.Soloviessa)است نشان میداد که‌ازجمله‌آنها اسبابی بود که درجنك«پول‌طارا» پطرکبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود وتختی که شارل بعد از زخم خوردن روی آن نشسته و آنراباطراف میدان میبرده‌اند وجنك میکرده با چند بیرق ازآن پادشاه دیدیم بقدرده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تاپطر کبیر و اغلب تاجها جواهر خوب داشت بوضع زرگری‌قدیم عصاهای سلطنتی‌جواهریك

عصای ساده هم از پطر کبیر بود لباسهای پادشاهان قدیم وجدید مخلفات اطاق الکسندر اول و پطر کبیر همه آنجا بود دو تخت مرصع از فیروزه وطلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم هدیه فرستاده است دودست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان حمیدخان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمه‌های اسکندر اول همه آنجا بود صورت ناپلئون اول که ازمرمر بسیار بزرك حجاری خوب کرده‌اند دیده شد کالسکه‌های بطرز قدیم آنجا بود بعد از تماشای آنجا بمدرسه لازاروف (Lazarof.) رفتیم مدرسه خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان وروس آنجا السنه مشرقی وفرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه دلیانوف (Délianof.) است بعدازمراجعت ازمدرسه صاحب منصبان وجنرالهای نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیلدنس تول (Gildenstol.) شبرا بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب درآوردند بعد بخانه پرنس دالقورکی بمجلس بال رفتیم چون زنش مرده بودخواهرزاده‌اش تشریفات مجلس را بعمل میآورد

روز بیست و سیم

صبح برخاسته باکالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه اتنوگرافی (Ethnographie.) که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس رااز هرطبقه از موم بقدر جثه آدم ساخته ولباس همان ایالت و طایفه راهم به مجسمه‌های مومی پوشانده‌اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگرهم ازوحشیهای ینگی دنیاو آفریقیه برای تماشاچیده‌اند در کتابخانهٔ آنجا گفتندویست هزار جلد کتابست امپراطور هروقت بمسکومی آیندردراطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجاها را هم گشتیم بسیار اطاقهای خوبی است از پاکیزگی اسباب اطاق وسنگهای سماق وهزاره‌های مرمر و میزوصندلی و آئینه ونیم تخت بهتر ازآن تصور نمی‌شود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش

بگارنیکلا که سر راه آهن پطربورغ است رفتیم که انشاءالله امشب بپطربورغ برویم ازعمارت الی‌راه‌آهن را چراغـان کرده بودند جمعیت زیادی از اهل‌شهر سرراه ما ایستاده بودند زیاده ازحد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکوسیصدو پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکوداده‌شدشاهزاده‌ها درهمان کالسکه مامی‌نشینند شب در کـالسکه شام خورده خوابیدم

روز بیست و چهارم ربیع الاول

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل‌سرواست امروز از دوپل‌طولانی آهنی گذشتیم که روی دو دره‌عریض ساخته‌بودند یکی‌بی آب و دیگری‌رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی از رودخانه عظیمی موسوم به وك (Wok.) که پل‌بسیار طولانی‌ازآهن روی آن ساخته بودند کالسکه‌بخار گذشت این رودخانه‌اغلب‌زمینها را مرداب کرده است دهات متعدد میان مرداب‌ساخته‌اند راندیم تابیك‌استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم جمعیت زیادی‌بودمامورین وزارتخانه شرقیه را استراماکوف(Stramakof.) که نایب پرنس کرچاکوف است بحضور آورد استراماکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و باکفایت و دیپلمات (diplomate.) است‌قدری صحبت شد بعدبکالسکه نشسته راندیم‌نزدیك شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده مهیـای ورود شدیم کالسکـه در گار ایستاد اعلیحضرت امپراطوربانواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه‌شاهزاده‌های خانواده سلطنت و سردارهاو ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکسندر دوم پادشاه کل ممالك روسیه باکمال گرمی‌ودوستی ماراپذیرفتند نواب گراندوك نیکلاسپهسالار کل‌عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطورراپورت قشون‌متوقف پطرراداد نواب گراندوك‌قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود - خلاصه دست بدست امپراطور داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سرراه‌بودندازابتدای کوچه‌معروف به‌نوسکی(Newski.) که کوچه بسیار عریض طولانی است وارد شدیم طرفین کوچه عمارت سه‌مرتبه وپنج

مرتبه فرش طرفین کوچه‌ها ازسنگ ووسط از تخته است که کالسکه‌صدا نکندهر وقت عراده از روی سنك فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته بی صدا وراحت میرود خلاصه من وامپراطور در کالسکه رو بازی نشستیم هواهم‌مساعد وآفتاب بود طرفین کوچه وبالاخانه‌ها وبالای بامها مملو از مرد وزن بود هورا میکشیدند‌متصل‌من‌وامپراطور بامردم تعارف می کردیم مدتی‌راندیم‌تااززیریکطاق‌و کریاس مرتفعی گذشته‌واردمیدان‌جلوعمارت‌زمستانی‌شدیم‌میل‌بسیارقطور‌بلندی از یکپارچه‌سنك‌دراین‌میدان‌است که‌مجسمه‌امپراطور الکساندراول را از چدن ریخته بالای آن نصب کرده‌اندازاین‌میدان‌داخل درعمارت‌شده بااعلیحضرت‌امپراطور بالا رفتیم‌البته‌بقدرهزار نفرصاحب‌منصب‌وجنرال‌درپله‌هاوتالارها بودند ازاطاقها گذشتیم که هریك از دیگری مزین‌تروبهتر بود پرده‌های‌خوب‌ستونهای‌سنك‌سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که‌تعریف آنها بنوشتن‌ممکن نیست بخصوص یك گلدان‌سنك ملخیت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی‌یکی اطاقها رانشان میدادندتا رسیدیم باطاقهائی که مخصوص ما بود از آنجا امپراطور وداع کرده بمنزل‌خودشان‌رفتندامپراطورمردی هستند بلندقامت‌باهیبت بسیار با وقار تکلم میکنند و راه میروند خلاصه قدریکه نشستیم کنت آلدربرك (Conte Alderberg.) که وزیردربار اعلیحضرت امپراطور وبسیار مرد خوبی است وبنیه‌قوی‌دارد آمده‌نشان سنت اندره(Saint André.) مکلل‌بالماس راکه بزرگترین نشانهای دولت روس است باحمایل آبی ازجانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقهٔ رفتیم بازدید امپراطور ایشان‌دراطاق‌خودایستاده‌بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم ومسیوکامازوف (kamasof.) مترجم امپراطور هم‌بودند بسیار صحبتهای خوب‌شد امپراطور دونفر غلام سیاه بسیار خوب باللباس اسلامبولی دارند که‌خدمت میکردند بعد از چنددقیقه برخاسته‌بمنزل آمدم ساعتی بعد ببازدید نواب‌ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور ازعمارت سلطنتی‌است نواب‌ولیعهد جوانی‌خوش ترکیب وبسن‌بیست‌و پنج‌سال است زوجه ایشان دخترپادشاه‌دانمارك

است خلاصه‌قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیادشد منزل آمده‌شام‌خوردیم مقارن غروب‌اعلیحضرت‌امپراطورمنزل‌ما آمده باتفاق درکالسکه نشسته‌بتماشاخانه رفتیم هواطوری سردبود که محتاج بخرقه‌بودیم راه‌دوربود دم‌در تماشاخانه پیاده شده ازپله زیادی‌بالارفتیم‌درلژ روبروی‌سن‌نشستیم دراین لژامپراطور،من،ولیعهد، زوجه ولیعهد گراندوك قسطنطین سایر پسرهای امپراطوروخانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه ازصاحب‌منصب‌وژنرال‌وغیره پربود این تماشاخانه شش مرتبه‌دارد همه‌مراتب‌پراز زن‌ومردبودشاهزادگان‌ایرانی‌وسایرملتزمین‌هم‌بودند چهل‌چراغی که دروسط آویخته بودند باگاز روشن‌میشودخیلی خوب میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتروبازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتادباطاق دیگر رفتیم ایلچی کبیرفرانسه که مردی‌بسیارپیرو اسمش ژنرال‌لوف‌لو(Le flô)است وایلچی کبیرعثمانی کیامل‌پاشا هم دراینجا دیده‌شدند این‌مرتبه که‌پرده بلند شد با امپراطوربه‌لژ پائین که نزدیك به محل تماشا بود رفتیم دوآکت(acte)هم‌آنجا دادند بعداز اتمام بمنزل‌مراجعت‌شد

روز بیست و پنجم ربیع‌الاول

صبح پرنس کرچکوف وزیراعظم‌روس آمدخیلی‌بااوصحبت شدمسیو کریبل ترجمه میکرد پرنس کرچکوف مردبسیار عاقل زیرکیست‌هفتاد و پنج سال دارد بعدازرفتن اواعلیحضرت امپراطور آمده باتفاق‌درکالسکه نشسته بمیدان‌شاندمارس (Champ de mars.) یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز ازبیست هزارنفر قشون از سواره وپیاده ایستاده بودندتماشاچی زیادی هم‌اززن‌ومرد دراطراف‌میدان‌بودند چادری بطرز آفتاب گردان یك‌سمت‌میدان‌زده بودند زوجهٔ نواب ولیعهد سفرای دول‌خارجه وشاهزادگان ما درآنجا بودند بعد ازآنکه بااعلیحضرت امپراطورااز جمیع صفوف سواره‌وپیاده گذشتیم نزدیك‌آن چادر آمده سواره ایستادیم‌قشون از جلوما دفیله کردند دونفرشیپورچی سواره‌هم پشت سرامپراطور بودند که ایشان هرفرمانی میدادند شیپورچیان‌باشیپور بقشون میرساندند اول‌دسته سواره‌مسلمان

خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه وپیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب و بالباسهای ممتاز واسبهای قوی یك رنك بودند گذشتند بعداز اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدمبورغ (Prince d'Oldenbourg.) که بنهار مهمان بودیم خانهٔ ایشان مشرف بر آن میدان است دختر این شاهزاده زن نواب گراندوك نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه بود بسیار شاهزاده خانم محترمه‌ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزاده‌های ما وصدراعظم وغیره هم بودند دراین نهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائی که در مدرسه مشغول تحصیل و در تحت حمایت امپراطوریس هستند بامعلمه‌ها دیده شدند خود امپراطوریس در پطر نیست بعلت دردسینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سرمیز نشستیم زن نواب گراندوك نیکلا که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور باحکیم طولوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار بااعلیحضرت امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل ایشان به سارسکوسلو (Tzarskoé - sélo.) که از ییلاقات سلطنتی بیرون شهر است باکالسکه بخار رفتند که برای بال امشب درمجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ماهم قدری در موزه «ارمی‌تاژ» که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب واشیاء دیدنی دارد بناشد روز دیگر انشاءالله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب به مجلس بال نجباء رفتیم رؤسای نجبا تادم پله استقبال کردند امپراطور که قبل ازوقت درآنجا منتظر ما بودند بجلو آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی اززن ومرد بودند وضع این عمارت باین قسم است دروسط تالار بزرگی است که محل رقص است اطراف غلام گردش ومشرف به تالار است که مردم درآنجا گردش میکنند ومینشینند قدری که گذشت بمنزل رفتیم .

رودخانه نوا ازسمت شمال پطر بطرف ما بین جنوب ومشرق جاری وخیلی رودخانه عظیمی است کشتی بخار بزرك در آن کار میکند هر روز پارچه‌های یخ زیاد مانند کوه از

شمال می‌آورد که بسیار صاف وخوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نواسالم نیست امپراطورهم ما را از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتی است که منزل ماست وطرف مقابل قلعه کهنه‌ایست که در ایام پطر کبیر ساخته‌اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره ومیل بلندی از طلا دارد مقبره سلاطین روس در آنجاست ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچه‌های پطربورغ با گاز روشن میشود .

روز بیست‌وششم

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یك یك را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ماهم رفتیم در تالار همه سفرا را احوال‌پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان وسایر ملتزمین هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوف لو (**Général leflo**) ایلچی فرانسه که مرد پیرهوشیاری است لوردلوفتوس (**Lord Leftus**)ایلچی انگلیس کیامل‌پاشا ایلچی عثمانی پرنس‌دورس(**Prince de Reuss**.)ایلچی آلمان وازاکثر دول اروپو ینگی‌دنیا ویونان ایلچی وشارژدفر بحضور آمده بودند بعد ازدیدن آمده نهار خوردیم پرنس ولدمبورغ هم که دیروز خانه او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهت تماشای «ارمی‌تاج» بمشق نرفتم امروز تلمبه‌چیان هم درپائین عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای ارمی تاج (**Ermitage.**) رئیس آنجا که اسمش کیدیانوف (**kidianof.**) و هم رئیس تماشاخانه‌ها ومرد پیریست حضور داشت یکی یکی اسبابها را نشان میداد اطاقهائی که پرده‌های صورتی ومجسمه‌های مرمر وحوضهای بزرك و کوچك از سنگهای قیمتی سبز وغیره داشت واغلب ستونها یك پارچه سنك قطور بلند که از سنگهای ممالك فنلانداست میزهائی که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و گلدانهای ملخیت که سنك سبز است انواع چیزهای عجیب وغریب با تماشا **بخصوص اشکال مجسمهٔ مرمر**

بهیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه ایستاده و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یك زن بزرك ایستاده بسیار خوشگل بود که شخص میتوانست سه روز نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق راده روز دیدن کفایت نمیکرد از یك دقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق داالان بداالان گردش میکردیم بعداز پلهٔ زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنك سماق بلند قطور بود پائین رفتیم درطبقهٔ زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری وغیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است یك مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضارا بتناسب در آورده بودند سکه‌های قدیم طلا آلات وغیره که درقدیم از زیرخاك وتوی قبور درآورده همه را زیر اینها چیده بودند پرده‌های صورتی همه کار نقاشان قدیم انگلیس وایطالیا واسپانیول است صورتهای بسیار خوب داشت که بهتراز آن تصور نمی‌شد بعداز گردش زیاد آمدم منزل قدری راحت شده رخت پوشیدم عصری درمنزل امپراطور بشام موعود بودیم دروقتش رفتیم صد وهفتاد نفر دعوت شده بودند ازخانوادهٔ سلطنت روس شاهزادگان وهمراهان ما جمعیت زیادی بودند اول باطاق خلوتی رفتیم که ولیعهد وزوجه ایشان وغیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم بسفره خانه سرمیز نشستیم امپراطور دست چپ وزوجهٔ ولیعهد دست راست ما بودند شام خورده شد دروسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همان ساعت از قلعه توپ انداختند بعداز دقیقهٔ من برخاسته باز همه برخاستند شربتی بسلامتی امپراطور خوردم بعدشام تمام شد خوش گذشت بعداز آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی ژنرالها را معرفی کردند بعد ما رفتیم امپراطور هم بر گشتند کالسکه روبازی حاضر شد در آن نشسته درشهر گردش کردیم از نزدیك مجسمه امپراطور نیکلا که از چدن ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمه بزرگی است روی اسب قرار داده اند مقابل کلیسای اسحق است کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست تماماً از سنك گنبدش مطلا وستونهای سنك سماق قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا سرد بود بر گشتیم بمنزل شب

رفتیم بتماشاخانه میشل (Michel .) امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو (Tzarskoé-sélo.) بودند صدراعظم ووزیردربارروس‌وغیره بودند درلژ آخری نشستیم این‌تماشاخانه‌از تماشاخانه‌اولی کوچك‌تر اما قشنك و بازینت‌است‌شش‌مرتبه دارد زن‌ومرد زیادی‌بودند ما به‌سن(Scène .)بسیار نزدیك‌بودیم‌دراین‌تماشاخانه کمدی در میآوردندیعنی تکلم‌میکنندیك‌زنی از اهل‌سوئدبندبازی‌بسیارخوبی کرد بعضی اشخاص کارهای عجیب کردند ازجمله مردی از توی‌یك تخت‌بستهٔ که باز میکرد و چیزی در میانش نبود یك پسر وزن خوشگل و آدمی دیگر در میآورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده با گلوله راه‌میرفت وچند چیز مثل کارد و غیره‌تا مدتی بهوامی‌انداخت و بادودست میگرفت زنی فربه که رخت تنکی‌پوشیده و سینه وپاهایش‌باز بود کالسکهٔ را که سه عراده‌دارد وولوسیپد(vèlocipède .) می‌نامند سوارشده تند میراند خوب راه میرفت بعد یك سیاهی بطری‌زیادی‌آورده چید زمین‌سر بطریها پنبه داشت باعرق آتش‌زدزن کالسکه‌را ازتوی‌شیشه‌ها بچابکی میگذراند در آخر از عراده بزمین افتاده‌دامن پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلوویوان (Tableaux vivants.) آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه وغیره بی حرکت و بطرزهای‌خوب می‌ایستندو می‌نشینند که بسیار خوش‌آیند است مثل پرده نقاشی آرام آنهاراچرخ‌میدهند که مکرر دیده میشوند بعداز اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم

از پاریس خبر رسید که«مسیوطیر» رئیس جمهوری استعفا نموده و مارشال ماکماهون سردار را رئیس کرده‌اند

روز بیست و هفتم ربیع‌الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروزمی‌آید امپراطور در سارسکوسلوهستند و امشب بنابود در جزایر آتشبازی کنند بواسطه باران موقوف‌شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بخانه گراندوك قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحراست رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب من‌جمله اطاقی که بطرز

اسلامبولی ساخته بودندآنجا نشستیم از دیوارها وشیرها آب توی حوض میریخت دور اطاق آیات قرآن واسم‌مبارك حضرت‌امیرالمؤمنین و امام‌حسن و امام‌حسین علیهم السلام را نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم غلیانی کشیدیم بعد برخاسته اطاقهای دیگر را گشتیم نمونهٔ اسبابهای بحری و کشتی وتوپ و غیره آنجا زیاد بود کتابخانه و موزه هم داشت روی هم رفته‌اسباب زیادی بود خود گراندوك قسطنطین هم فردا میرودبه‌بحرسیاه کشتی‌ساخته‌اندبآب‌بیندازداز آنجا بر گشته رفتیم‌خانه گراندوك نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود زوجهٔ ایشان که دختر پرنس اولدمبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبی است بودند دخترها و پسرهای کوچك وبزرگ هم از خانوادهٔ خودشان بودند عمارت خوبی داردقدری نشسته چای خورده بر گشته رفتیم‌منزل «پرنس کرچاکوف» که‌وزارتخانهٔاو بوداز پله‌های‌زیادی بالارفته‌دراطاق آخری نشستیم قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته بمنزل‌باری‌نیوتیسکی(.Barinyotiski) که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یك وقتی هم حاکم قفقاز بوده‌جنك «شامل»را این‌تمام‌کرد وشامل را اسیر نمود روی تختی‌خوابیده لحافی برروکشیده بود جائی سوای سرش پیدا نبود مردپیری است محض اینکه مرد بزرگ محترم ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه رامی‌تراشد گونه‌هایش ریش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه‌اش که از اهل گرجستانست دیده شد بعد برخاسته آمدم منزل بعداز ساعتی تماشای‌جواهرخانه «ارمی تاج» رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود کوك کردند بسیار خوب چتر زد خروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعدخیلی توی‌اطاقرا گشته از آنجا تادرآخرعمارت رفته ازپلهٔ بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرك‌لازاروف که درروی‌عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطورآنجاست همه را دیدم الماس بزرك خوب الماسی است‌تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج‌لعل بزرگی بود یك تاج الماس کوچکی هم با گردن بند برلیان بسیار اعلائی‌مال

امپراطریس است جواهر دیگر هم بود بعد بر گشتم بمنزل در این عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد ازشام رفتیم بتماشاخانه بزرگ امپراطور آنجا بودند خیلی صحبت شد در لژپائین نزدیك محل بازی نشستیم صدراعظم والدربرغ(.Alderberg)و گراندوك قسطنطین وغیره هم بودندبازی را بتر کیبهای مختلف زیاد طول دادندپرده که می افتاد با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در یکی ازپرده افتادنها با امپراطور به سن رفتیم ازدحامی بود دخترها ریختند دست امپراطوررا می بوسیدند شاهزادگان وغیره درلژ و بروی سن بودند خلاصه بعدازاتمام با امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل الحمدلله علی کل حال

در حاجی طرخان و مسکو و پطرتوی شهر و کوچه ها کبوترچاهی زیاد بی اینکه از آدم فرار کنند راه میرفتند

روز دوشنبه بیست وهشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کردبعد باامپراطور بکالسکهٔ سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دوسه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل سرباز شلیك کردند توپخانه هم شلیك کردند بعد سوارهای چرکس وقزاق و مسلمانان قراباغ که متجاوز از صد نفر بودند جلوما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچه هاخالی میکردند چند نفری هم سخت زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم بکالسکه بخار نشسته به سارسکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه شده رفتیم بقلعه و بانك دولتی اول ببانك رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول و طلا و نقره دولت است نقدو شمش طلا و نقره بهمه جهت دو کرور

ایران‌موجود بودشمشها را مثل نیمه‌آجرتراش درست کرده روی زمین گذاشته‌اند وزیر داخلهٔ روس که اسمش رترن (Reiterne.) است آنجاهمه‌را نشان میداد بعد از آنجاسوارشده‌راه زیادی رفته از روی جسر بزرگ ممتدی که روی‌رودخانه نوا (Nèva.) است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران قلعه جنرالی‌بسیارپیراست رعشه هم دارد اسمش کارساکوف است (Carssakof.) اول بمقابر سلاطین روسیه رفتیم جائی است کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین راکه از مرمراست درزاویه‌ها چیده‌اند ازپطر کبیر تانیکلا همه آنجا دفنند از آنجا رفتیم بضرابخانه که درهمان قلعه است امپریال طلا وپول نقره‌سکه زده میشود بعد ازقدری‌تماشا پیاده رفتیم بجائی که مدال میزنند یك مدال طلای بزرگی بیادگار ما زدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی تاریخ‌ورود و آمدن و اسم مارا نوشته‌بودندبعدسوار شده آمدیم منزل امشب درعمارت‌امپراطور مجلس بال است شب را به مجلس‌بال رفتیم باز ازهمان تالارها و دالانهای‌طولانی عبور شد شاهزادگان وپیشخدمتان‌وغیره بودند اول رفتم منزل پسردوم امپراطور برسم بازدید قدری نشسته‌بعد باطاق امپراطور رفتم‌ولیعهدوغیره هم‌بودندامپراطور تکلیف ببال‌کردند در تالار بزرگی جمعیت زیادی از مردو زن وصاحب منصبان و جنرالها وهمراهان خودمان‌بجز اعتضادالسلطنه و علاءالدوله که گفتندناخوشند همه بودند در داخل شدن باطاق باین‌طور داخل شدیم‌اول من دست زن ولیعهدرا گرفته ازجلو رفتیم بعد امپراطوردست زن پرنس‌الدمبورغ‌را گرفته ازعقب آمدند زن‌و مردهم دایره زده بودند دودورما همین‌طور گشته‌بعد ایستادیم سفرای‌خارجه از عثمانی و انگلیس‌وآلمان وفرانسه همه بودند زن ومرد از شاهزادگان وغیره بنای رقص گذاشتند همه زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم متصل باامپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص بازهمان طورمن‌دست زن ولیعهدرا گرفته رفتیم بتالارسوپه (Soup. r.) تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرمای

زیادی توی تالاز بقشنگی تمام میان کوزه‌ها بود که دور هر کوزهٔ خرمارا میز و صندلی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور مارا برده‌درسرمیز بزرگ وسطی وسایرمردمرا درسرسایرمیزها نشاندند و خودایشان راه میرفتندهمه‌اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعدد هر آدمی هم درخت خرمائی بود آنقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور نبود موزیکانهم میزدند دور میز ما سفرا وزن ولیعهدوصدراعظم وغیره بودند بعداز خوردن شام بازمن‌دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته‌قدری ایستادیم بازرقصیدند بعداز اتمام‌بمنزل رفتم بسیار خوش گذشت

روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پطرهوف (.peterhof) و کرنستاد (.Coronstad) هوا بسیار صاف وآفتاب خوبی‌بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه‌شده رفتیم باسکلهٔ که ساخته بودند از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم‌همه‌آنجاجمع‌شدندراندیم رو بدریاو کرنستاددریا تا کرنستاد بسیار آسوده‌و بی موج است‌هوا بسیارسرد بودنهار رادر کشتی‌خوردیم‌بعد ازیکساعت‌و نیم‌رسیدیم بشهر وقلعه‌جات کرنستادقلعه‌جات‌معتبر زیاد دارد بعضی برج و باستیان‌از سنگ‌ساخته‌اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر اسمش قلعه قسطنطین‌است که بالاتر از شهر کرنستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده‌شده اول بکشتی جنگی آهنی بخاری مسمی به کرملین(.Krémlin) رفته بالاو پائین‌آن راگشتیم بقدر ده عراده توپ خیلی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چندتیراز توپهای بزرگ بالا را انداختند بعدپائین آمده بقایق کوچك بخاری نشسته بقلعهٔ قسطنطین رفتیم پایه‌های‌باستیان‌و قلعه از سنگ است‌قریب‌بیست عراده توپ‌بزرك دردو باستیان بود که‌هرتوپی چهارصدو بیست خروار وزن داشت و هفتادمن‌وزن‌هر گلولهٔ توپی بود توپها کارپروس است ازعقب پر میشود گلوله را باعراده آورده‌با

اسباب جراثقال بلند کرده توی توپ میگذارند اما هر توپی پر کردنش پنج‌دقیقه طول دارد سنگرو برج دیگریست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه الکساندراما کوچك هستند ازدور هم‌یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزیر آمده‌سوار کشتی کوچك شده راندیم دم اسکلهٔ شهر رسیده‌پیاده شدیم زن‌و مرد زیادی بود همراهان‌هم‌ازعقب‌رسیدندحاکم‌شهر« کرنستاد» که‌اسمش‌کازاکیویچ(**Kazaiviteb**) است با کلانتر و کدخدایان وعمال‌شهر و صاحب منصبان نظامی آمده پشقاب‌مطلا و نمکدان طلا با نان و نمك آورده بودند قدری پیاده‌رفته‌بعد سوار کالسکه‌شدیم‌طرفین راه همه جا مردو زن بود از پل کشتی‌سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه آهنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو از کشتی تجارتی‌وغیره بود این شهر با دانمارك وانگلیس وسواحل روس وپروس وسوئد و نوروژ تجارت‌دارد در کارخانه یك تخته آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابی که از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبری است قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی (واپور)شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است اهلش همه ملاح و نظامی وکارگر هستند. باغ عامه خانه‌های‌خوب و سی‌هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را رو به پطرهوف رانده بعدازنیم ساعت بآنجا رسیدیم حاکم آنجا مرد پیر با بنیه و اسمش‌بوم گاردن(**Bomgarden**.) است دم اسکله صاحب منصب‌ومرد وزن زیادی آمده بودند ازلب دریا باغ وخیابان است که‌هرچه نظرمیکنی انتهای آن‌پیدا نیست وراه کالسکه از خاك سرخ‌نرم مثل‌سرمه وپای درختان همه سبزه‌و چمن و گلولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها بازنشده بود نشستیم بکالسکه سایرین‌هم ازعقب و حاکم توی کالسکه از جلوما میراند مارااز این خیابان بآن خیابان وازاین‌راه بآن راه بردند همه جا فواره‌های آب بقاعده‌و نظم‌بود اطفال دور کالسکه‌مارااحاطه کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فواره‌هارا حقیقة نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص بچشم خود به‌بیند چهار صد فواره دارد همه بلندو بزرك

و منبع آنها بسیار بلند واز راه دوراست هروقت بخواهند همه را دریك دقیقه باز
می کنند و می بندند فوارهها باقسام‌مختلفه است یك‌چهل ستونی از سنگ داشت بی
سقف و بسیار باصفا که‌ازهمه‌جای آن فواره می‌جست بعضی‌فواره‌ها باهم بلندمیشدند
مثل یك کوه آب بعضی تك‌تك بعضی مثل آبشار بعضی‌جاها ازسقف عمارت آب
میریخت خلاصه خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار
قشنگ وپراسباب اسبابهای‌خود پطرهم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه
شدیم درمحلی‌حمام امپراطور بوداما سقف‌نداشت محوطه وسیعی بود باچهاردیوار
فواره زیادی از توی حوض‌حمام‌میجست آب‌مثل کوه سفید جائی‌بود مانندبهشت
گاهی امپراطور درآنجا بآب سرد میروند از آنجا گذشته فوارهٔ دیدم مثل گنبد
هرمان مصر بشکل مخروطی‌خیلی خوب‌فوارهٔ بود بعد رفتیم‌بعمارت وسط که‌بهتر
از سایرعمارات و دو روبود و ازجلوآن دویست فواره آب بلند میشد مجسمه‌های
آدم واشکال‌دیگرازچدن ریخته‌اند که آب ازدهان‌وسرآنهامیریزد یکی‌ازفواره‌های
اینجا بیست‌ذرع میجست آب این فواره‌ها آبشار شده ازاین‌مراتب بپائین‌میریزد
جلوهم خیابان وحوض طولانی وطرفین‌حوض‌همه فواره است ودریا هم چشم‌انداز
این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب وافرآنهم بنوشتن نمی‌آید این
عمارت ازبناهای‌پطر کبیر و کاترین‌است. پائین آمده باز سوارکالسکه‌شده‌بعمارت
مخصوص امپراطور وعمارت ولیعهدرفتیم خلاصه تماشای‌عمارات و خیابانها تمامی
نداشت‌ما هم وقت نداشتیم باکمال‌افسوس‌معاودت کرده بازنزدیك فواره‌های‌متعدد
بزرگ ازکالسکه پیاده شده قدری‌راه رفتیم عجب اینکه‌باغ باین بزرگی ووسعت
چنان پاك و تمیزبود که یك برگ و خاشاك نداشت درختها همه جنگلی است‌اما
بنظم کاشته و خیابان بندی کرده‌اند خیابانهاکاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه
سوار (واپور) شده‌راندیم برای جزایرایلاکن (Ilakin.) که نزدیك شهرپطراست
امشب آنجا آتشبازی است از دریا گذشته رسیدیم برودخانهٔ که طرفین آن همه
عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی چیده ودست‌چپ

چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ کـه اسکله بود از کشتی بیرون آمـدیم صاحب منصب وزن ومرد و کالسکهٔ زیادی بود که مردم سوار شده ازشهر برای تماشای آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف است رفتیم تا رسیدیم بعمارت بسیار خوبی زوجهٔ ولیعهد وولیعهد و شاهزادگانو غیره آنجا بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف وصحبت شد قدری مکث نموده بعد باامپراطور وزوجه ولیعهد وولیعهدوزوجه‌پرنس‌الدمبورغ وسایرپسرهای امپراطور همه در یك کالسکه نشسته بجهة گذراندن وقت رفتیم بگردش تاهوا تاریك شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم ازعقب بـردیف کالسکه میراندنـد هواهم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یك فرسنگ سیر نمودیم عمارت‌تك‌تك متعدد وخیابانهای زیاده ازحد پاك و تمیز دیده شد بعد بر گشته در همان عمارت اولی قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم‌جمعی‌از فرنگی وایرانی توی چادر و تماشاچی‌زیادی هم‌توی کشتیها و قایقها ولب‌رودخانه بودند توی چـادر نشستیم آتشبازی بسیار خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیرو خورشید درست خوانـده میشد بعد از آتشبازی بـا امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز ازجاهای باصفا وعمارات ییلاقی خوب و از جلو ضرابخانه ودم قلعه گذشته و ازجسرطولانی عبورنموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدم‌امیرالی که امروز ازپطرهمراه ما بودمرد کوتاه‌قدی‌است یك دستش را در جنگ المای سواستاپـول. گلوله برده است اسمش اسکولکوف (Skolkoff.) است

روز غره شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم بـا پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده رفتم عکاسخانه دم درپیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لویتسکی(.Levitski) است و مرد فربه قطور بامزهٔ بود اسباب و آلات

معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشهٔ عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل برگشته نماز کرده چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار فرسنك مسافت کمتر است با راه آهن در نیمساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بگار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکهٔ راه آهن که بسیار خوب وقشنگ و مخصوص امپراطور بود شده راندیم نیمساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوشوضعی است جمعیت زیادی دارد کوچه‌ها همه راست وپاکیزه، پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت بود که چهار پنج گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف بود رانده بعد برگشتیم بپله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر از این تصور نمیشود. این آبادیها همه از عهد کاترین است امپراطور حاضر نبودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند نشستیم تا آمدند با همدیگر بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف نمی آید پرده‌های نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همهٔ دیوار های آن از کاهربا بود یعنی قطعه‌قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کاهربا را فردریك کبیر پادشاه پروس بجههٔ کاترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکی یکی دیدیم همه خیلی خوب بوددر آخر کلیسای مخصوص پادشاهی است که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار مقبولیست عبادتگاه در پائین است از این بالا پنجره و چشم‌انداز بپائین دارد بعد از برای شام خوردن ازهمان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت‌انگیزی گذشتیم که بتعریف نمی گنجد از آنجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور و خانوادهٔ سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ وغیره و شاهزادگان ما و صدراعظم وغیره همه بودند شام خوبی صرف شد در بین شام

موزيك‌ميزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری درمهتابی که‌مشرف بباغ بود راه‌رفتیم بعد من باطاق‌مخصوص‌خود آمده‌قدری ایستادم تاامپراطور آمده بادو پسر وسطی ایشان بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ‌خیلی گشتیم‌زن‌زیادی‌هم پیاده‌و باکالسکه درباغ میگشتند همه‌چیزاین‌باغ شبیه است به‌پطرهوف اما فواره‌هیچ ندارد سربازخانه‌های قشنگ دارد که برای سواره وپیاده‌ساخته‌اند ابداً کثافت در این باغ دیده‌نمی‌شود بعضی خرابه‌ها ازقدیم بنظر رسید این بناها از آباد و خراب همه ازکاترین است خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق زمستانی درتحتانی‌این عمارت دارم‌تماشا کنید. پیاده‌شده داخل‌شدیم دوسك‌بزرك‌امپراطوریکی‌سیاه ویکی زرد آنجا بودند در این‌اطاق‌ازهرقبیل اسباب که تصورشود موجود بود حتی نیزهٔ کردهاوترکمانان‌تفنگ وطپانچه وشمشیرواسباب قزلباش‌زلق‌وترکش کمان‌پوست شیروببربعضی‌بکده وغیرهٔجواهر که‌خان بخارا فرستاد وفنجان قهوه‌خوری چینی بازیرازطلاومجموعهٔطلای‌مینا که‌نایب‌السلطنهٔمرحوم‌بعد از مصالحه ترکمان چای داده است همه آنجا بود خلاصه تماشای‌غریبی داشت امـا حیف کـه فرصت نبود بیرون‌آمده باز رفتیم بعمارت قدری مکث کرده سوار کالسکه شده همگی رفتیم بتماشاخانه که‌توی‌باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غرفه نزدیك به سن نشستیم تماشاخانه سه مرتبهٔبسیار قشنگی است گراندوك نیکلا وایلچی‌پروس‌وسایر صاحب منصبان ومعتبرین همه‌درپائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی‌دون کیشوت درآوردندیك دون کیشوت باسانچونوکرش ساخته بودندکه بسیارشبیه‌و بامزه بود دراین ضمن هم دخترها بالباسهای بسیارقشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوارکالسکه شده رفتیم هوا مثل روزروشن‌بود غره‌شهر ربیع‌الثانی راهم‌دیده خدا راشکرها کردم بعدسوارکالسکه بخارشده راندیم تارسیدیم بگارپیاده شده باز بکالسکه اسبی‌نشسته رفتم منزل امشب‌اعلیحضرت‌امپراطور بهمه همراهان‌ما بمراتب شئونات نشان‌وانگشتری وساعت‌وغیره دادنداسب جافی رابه امپراطورواسب جلفه را بزوجه‌ولیعهد دادم میرزا احمدآجودان صدراعظم که ازطهران مامور باسلامبول

شده بوددر پطر بحضور رسید .

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا (Vilna) که شهر روس و کونیکس بورغ (Koenigsberg.) که شهر پروس است باید بآلمان و پروس برویم امپراطور هم فردا باولیعهد وزوجه ولیعهد وغیره بفرنگستان میروند صبح ازخواب برخاستم امپراطور آمدند باهم وداع کرده باتفاق سوار کالسکهٔ روبازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته هورا میکشیدند کارخانجات زیادی درانتهای شهر ازدور پیدا بود تا رسیدیم بگار راه پروس پیاده شده باامپراطور وداع کرده باهم ازجلو صف سالدات تا آخر صف گذشتة بعد بواگون برگشتیم ثانیا باایشان وداع کرده با همراهان براه افتادیم این همان ترنیست که از ساریتسین بمسکو نشسته بودیم بازهمه جای صحرا سبزوخرم وجنگل سروو کاج وغیره بوداز چندپل گذشتیم نزدیك بغروب شام خوردیم دراستاسیون پسکو(Pskow) که حاکم نشین معتبریست بقدرپنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده بازراندیم درهرمقامی چنددقیقه ایستاده باز میرفتیم تاشب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیادی درراه دیده شد هرچه میرفتیم هوا رو بگرمی می‌گذاشت درختهای اینجاها شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را باکمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم .

ازچیزهائی که درروسیه خیلی دیده شد کالسکه در پطر بسیار وراه آهن اسبی در کوچه‌ها زیاد بود سگهای بزرك و کوچك بسیارخوب هم خیلی دیده شد .

روز سوم ربیع الثانی

صبح که ازخواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاك حکومت ویلناست حاکم اینجا که اسمش پاتاپف (Patapoff.) است باید بیاید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهنی که بر روی رودخانه نیمن (Niemen) ساخته‌اند گذشتیم صبح که من خواب بودم گفتند کالسکهٔ بخار ازسوراخ

کوهی گذشته که چهارصدذرع تقریباً طول آن بوده است چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزاروچهارصدذرع طول داشت ومثل شب تاریك بودشش دقیقه طول کشید تا ازاین سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس وپروس که اسمش اد گون (Aidgone.) است رسیده دراستاسیون شهرپروس پیاده شدیم سرباز صاحب منصب و رعیت بسیارازمرد وزن بودند مهماندارانی که دولت پروس فرستاده بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال آجودانی معتبر واسمش بوین (Boîen.) است ازجلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون واسبابش ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای مارا ازکالسکهٔ روس بکالسکهٔ پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من باپیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مردوزن زیادی بجهة تماشا ازپشت شیشهٔ پنجره‌های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند آزادی اینجا خیلی بیش ازروسیه است بعد کههمه جا بجاشدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه‌های پروس برخلاف کالسکه‌های روس راه بهم نداردچنانکه هرکس هرجانشست ازدیگری بی‌خبراست مگردرجائی که دقیقهٔ بایستد پرنس منچیکوف و جنرال بزاك آمده مرخص شدندخلاصه کالسکه‌ها براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکه‌های روسیه میرفت واگون من بزرگ وخوب بود جنبین آن دوقهوه‌خانهٔ کوچك داشت در این سرحد وضع همه چیز ازآدم وزمین وکالسکه و خوراکی وغیره تغییر کرد آبادی خاك پروس ازروسیه بیشتراست هرچه نگاه میکردم ده، خانه، آدم، اسب گاو ومادیان گوسفند چمن زراعت آب گلهای الوان بودازرودخانهٔ زیادی گذشتیم آبادیهای بسیارپاکیزه ازدورونزدیك پیدا بود تا رسیدیم بیك استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکهٔ ما آمد تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت بازبراه افتادیم چون کالسکهٔ بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دوساعت و نیم کشید تا رسیدیم بشهر کنیکس برك (Kenigsberg.) که یکی از شهرهای «پروس» وبدریای بالتیك (Baltique.) بسیار نزدیك است رودخانه عظیمی

ازوسط شهرمیگذرد که‌اسمش پرژل(. pregel) است کشتی بخار تجارتی ازدریا تا وسط این‌شهر می آید ومیرودشهر کوچکی است اما قشنك جمعیتش نود و پنجهزار نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپ (. Rape) است درصحراهای خاك پروس امروز دیده شد که گل‌زرد بسیارخوش رنگی‌داشت برای روغنش میکارند که‌بجهت چرب کردن آلات ماشین راه‌آهن وغیره خیلی بکار میرود بسیارکاشته بودندوصفای زیادی به صحراها داده‌بود طبیعتاً تمام صحرا چمن است وجنگلهاسروو کاج امادر خاك پروس بسیار کمتر ازخاك روس‌است خلاصه وارد گارشدیم‌صاحب‌منصب وسر باز زیادی بودند همه جوانهای‌بسیارخوب کلاه خود برسر لباسهای خوب درتن خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون است‌موزیکانچیان اینجا مثل‌افواج طهران همه بالابان ونی دارند اما در روس‌این‌قسم‌نی‌نبود. مرد وزن الی‌غیرالنهایه همه‌جا در دوطرف راه صف کشیده‌بودند من‌سوار کالسکهٔ روبازی شده‌راندم‌اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یك هنگامهٔ غریبی بود کوچهٔطولانی طی‌شدخانه‌ها همه سه چهارطبقه و کوچك وتنك است بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پلهٔ زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه‌ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان وعملهٔ خلوت و غیره آمدند چون اهل این‌شهر هرگز ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودنـد اسم حاکم شهر ویوکلر (.Vıvekler) است کالسکه های این شهر و اسبهای کالسکه هـا بزیادی و خوبی کالسکه‌های روس واسبهای آنجا نیست.

کبوتربازی کن دم‌سیاه وغیره ابابیل سیاه لقلق و کلاغ ابلق دراین ولایت زیاد دیده شدآسیاب بادی هم بسیاراست خلاصه شب را چنددسته موزیکانچی‌زیر عمارت ایستاده بسیارزدند یعنی طبل شب را می‌زدند آهنك شیپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سربازی را هم‌بیك سگ‌بزرگی بسته‌بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری‌هم‌بود

روز چهارم ربیع‌الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این‌شهرچون نزدیك بدریاست هوایش بسیار سرد بود این عمارت پرده های کوچك خوب کار اوستادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یك تالار بسیار بزرك طولانی است اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری می کنند خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعدسوار کالسکه شده ازهمان راه که‌آمده بودیم راندیم صبح‌بود مردم کمتر از دیروز جمع شده‌بودند رفتیم براه‌آهن همگی درجای خود قرار گرفته راندیم کالسکه. بسیار تند میرفت بقدر یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه‌ای دیده شد که‌دورش بقدر بیست فرسنك میشد اطرافش همه‌آبادی‌واشجار و کشتی شراعی وغیره هم در آن بود طرفین‌راه همه‌جا ده وشهر و قصبه وآبادی و جنگل‌واشجار زیاد از سرو و کاج ودرختهای دیگر بود جنگل کاج در این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی پیدا میشود خیابانهای بسیار قشنك متعدد از درخت بید وسفیدار بزرك دارد که‌راه کالسکه اسبی‌و گردش عامه است از رودخانه‌های کوچك و بزرك زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده ازشهرماریانبورغ(.Marienbourg) گذشتیم که‌رودخانه‌عظیم ویستول(.Vistule) ازمیان‌آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد پل‌آهنی بسیار طولانی داشت در استاسیونها و قراولخانه های عرض راه آهن باغچه‌های بسیار قشنك و زراعتها وگل های بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا (.Lila) میگویند همه‌جا گل کرده بود هرچه چشم کار میکرد زراعت ، آبادی رودخانه، قراولخانه ، مهمانخانه، خیابان، جنگل، چمن بود گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای‌مازندران. خلاصه همینطورراندیم تاعصری دراستاسیونی بنهاررسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه‌آوردند.خوردم سایرین بیرون رفته نهارخورده آمدندبازراندیم بقصبهٔ‌بزرگی‌رسیدیم‌قلعه سختی‌داشت‌اسم‌شهر کوسترن(.Custrin) است شلیك توپ کردند ایستادیم حاکم شهر وجنرال آنجا بحضور آمدند زن‌ومرد

زیادی جمع بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونی که باید رخت پوشید و نزدیك برلن است همراهان هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده به آبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه آهن را گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی بر میگردانند مثل اسبی که دهنهٔ آن دست آدم باشد خیلی جای تعجب بود راه آهن بسیار درهر طرف کشیده شده است و اگون و لوکوموتیو (Locomotive.) زیاده ازحد درراه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور آلمان گیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فردریك شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزاده‌های دیگر ازخانوادهٔ سلطنت مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنگ آلمان وفرانسه در سر همین شاهزاده شد که فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارك وزیر مشهور معروف دولت آلمان و مارشال رون وزیر جنگ وصدراعظم پروس و جنرال مولك که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف و مشهور است باسایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکانچی سواره نظام وغیره وجمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطور را که سوار کالسکه رو بازی شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن و گل سفید خوشه بسته و همه جا سنگ فرش ووسیع واطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیادی بود هورا میکشیدند منهم بهمه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدیم تا بجائی رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یك ستونی دیده شد که تازه بیاد گار فتح فرانسه می‌سازند و هنوز ناتمام است یك صورت فردریك اول یعنی فردریك بزرگ که با مفرغ ریخته‌اند سر راه بود از اونی ورسیته (Université.) گذشتیم مدرسه بسیار عالی است دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از ارسنال (Arsenal.) که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که اززمان ولیعهدی تا بحال همانجا مینشینند و بعد از خانهٔ ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت

وازهر یك فوارهٔ بلندی می‌جست دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تادم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان قدیمی بالباسهای‌خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها و قراولان ازسواره کــه جوانهای بسیار خوب خوشگل خوش لباس بودند دم درها با پیشخدمتان وغیره‌همه‌ایستاده‌بودند ازپله‌ها بالا رفتیم وسط میدان جلو عمارت باغچه‌هــای بسیار قشنگ‌است کــه اقسام گلها از یاس شیروانی‌وغیره کاشته‌اند دومجسمهٔ اسب‌هم که‌دهنهٔ هر یك دست آدمی است با چدن ریخته‌اند امپراطور همهٔ اطاقها را بما نشان دادند پرده‌ها و اشکال خوب د. این‌عمارت است من صدراعظم وشاهزاده‌ها و غیره‌را معرفی کردم امپراطور هم سر راه‌آهن شاهزادگان ونوکرهای خودشانرامعرفی کرده‌بودبعدباایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت کردیم صدراعظم‌هم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقهٔ ما باز سوارکالسکه شده رفتیم خانهٔ ایشان تا پای پله استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعدازچند دقیقه مراجعت کردیم امپراطورهفتادوشش سال دارند برادر ایشان هفتادوسه‌سال اما هر دودر کمال بنیه وقوت هستند پرنس بیزمارك پنجاه و هشت‌سال مارشال ملك هفتادوپنجسال نواب‌ولیعهد چهل‌ودوسال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهربرلن با چراغ گازروشن است چراغ اینجا بیش از پطراست مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزهٔ برلن است یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه‌خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دارد مجسمهٔ فردریك کبیررا سواره ازچدن ریخته‌اند بــرروی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده‌اند قدری شهررا ازجلوه انداخته است برخلاف پطر که‌عمارات بانواع‌رنگها ملون است رودخانهٔ که ازکنارشهر برلن میگذرد اسمش اسپره(.Sprée) است شعبهٔ ازآن هم ازوسط‌شهر میگذرد اماکم عرض وآبش هم بسیار بداست خلاصه امروز هشتادفرسنگ راه‌را در یازده ساعت بلکه کمترطی کردیم .

روز پنجم ربیع الثانی

امروزرفتیم بشهرپتسدام(.potsdam) که‌خارج برلن است سوارکالسکه شده

ازهمان دروازهو کوچه که روزقبل وارد شدیم خیابانهای زیاددرختهای‌قوی‌جنگلی خانه‌های‌خوب جلوخانه‌ها باغچه‌های گلکاری‌بسیارقشنگ حوضهای‌فواره‌دار گردش زیاد نموده‌رفتیم به گار بکالسکه‌بخار نشسته راندیم نیم ساعت‌راه‌طی شدرسیدیم باین‌شهر شهر کوچکی است‌چهل‌ودوهزار نفر جمعیت‌دارد اغلب نظامی‌هستند حاکم‌شهروغیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول (.Havel) است سوار کالسکه اسبی شده‌ازخانه‌های شهری‌وغیره گذشته داخل‌خیابانها شدیم وضع خیابانها وباغها وغیره‌شبیه‌بباغات‌روسیه‌بود عماراتی که دارد یکی پتسدام ودیگری‌سانسوسی (.Sans-Souci) است‌هردواز بناهای‌فردریك کبیر است‌منزل‌ولیعهددرپتسدام‌است با کالسکه‌رفتیم دم‌عمارت‌منزل‌نبودند راندیم برای گردش‌ازخیابانهای‌خوب‌وباغچه‌های مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل بزرگی است مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها بودند رسیدیم بفوارۀ بزرگی که ۳۰ ذرع آب‌آن می‌جست مجسمه‌های مرمر بسیار خوب کار قدیم دور باغچه‌ها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده‌اند که بزور بخار آب بالا میرود ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود بلبل و هزار دستان در درختان می‌خواندند خوش‌عالمی داشت بعد رفتم بخیابان مقابل این فواره‌اتنهای آن حوض دیگربود فواره آنهم‌بلند می‌جست‌اما نه باین ارتفاع بعد سوارکالسکه شده رفتیم بعمارت سانسوسی دیدن ملکه‌قدیم یعنی زن پادشاه سابق‌پروس که‌برادر امپراطور حالیه بوده است پیشخدمتباشی و ایشیك آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم‌باطاق ملکه برخاسته‌تادم‌اطاق آمد زنی‌است مسن هفتاد سال بیشتراز عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این عمارت مخصوص فردریك کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که روی آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی‌سایر اسباب فردریك همه آنجا بود چیزی محض احترام روی صندلی‌انداخته‌بودند و عقربك ساعت بعد ازفوت در روی هر

دقیقه بوده همان طور مانده‌است که دیگر تا بحال کوك نکرده‌اند پرده‌های اشکال بسیار خوب داشت که ازهمان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلئون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی‌میز فردریك را پاره کرده‌بود همانطور پاره‌را نگاه داشته‌اند اطاقهای خوب داشت ازآثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلوعمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچه‌های بسیار خوبو حوضهای کوچك‌دارد از بلندی مجسمه‌ها قرار داده‌اند که ازدهن آنها آب بحوض میریزد چشم‌انداز این مهتابی وبلندی در عالم نظیر ندارد وآن فوارهٔ بزرگ محاذی این چشم اندازاست خلاصه فواره‌ها وباغها وخیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم درمحلی آسیاب خرابهٔ دیده شد از عهد فردریك کبیر مانـده استو تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریك خواسته بودآنجا را بسازد. هرچه کرده بود آسیاب راازصاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده بودبه‌نشانهٔعدالت این آسیاب را همان طور نگاه داشته‌اند بعد رفتیم بگرمخانه ونارنجستان‌از آجر و شیشه وغیره ساخته‌انداما میانش نرفتیم‌همه گلها و درختهارا ازحالا بیرون‌آورده بودند جلو نارنجستان باغچه وحوض و مهتابی‌است مجسمه‌های مرمر بسیار خوب و باغچه‌های خیلی قشنگ دارد از اینجا پله‌زیادی است که مرتبه بمرتبه باغ‌است بسیارخوب ساخته‌اند قدری گشته‌بعدسوار کالسکه‌شده‌راندیم‌برای‌عمارت‌وییلاق‌زن پرنس‌شارل که خواهر ملکهٔ پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریك شارل‌است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی‌وحجاری‌قدیم مصرو شام و نینواوموصل و غیره مجسمه‌های مختلف مثل یك پا یك سر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ‌وکوچك ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی نصب کرده‌اند معلوم بود که‌پرنس شارل‌و زنش عالم و باسلیقه هستند خلاصه‌باغچه‌های خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی واظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است ومی- گفت‌تلگراف کرده بودند که شما امروز نمی‌آئید کتابی آورد اسم خودرادرآنجا

نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته سوار کالسکه شدم دم منزل زن فردریك شارل هم رفتیم خانه نبود دم در خیابان فردریك شارل دومجسمه مرال نر خوابیده بالای معجر بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم ازجاهای خوب گذشته رسیدیم بیك قصر کوچك بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است باغچه‌های قشنگ وچشم‌انداز خوبی برودخانهٔ عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکهٔ بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم بازی غریبی درآورده بودند چادرپوش قلندری درست کرده و دورچادر کالسکه واسب مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکه‌ها شده بودند وچادر متصل بسرعت چرخ میخورد کالسکه‌ها واسبها وآدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شبرا در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزاده‌های ماشاهزاده‌های پروس صدراعظم پرنس بیزمارك مارشال ملك مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانکل هم بود با اوقدری صحبت کردم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد اما زرنگ است در جنگهای ناپلئون اول همه جا بوده‌است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانهٔ پنج‌مرتبه خوبی‌است بقدر تماشاخانهٔ میشل‌پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقاصه‌ها لباسهای غریب داشتند من و امپراطور به سن رفته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی‌درآوردند رقصیدند پرده‌های خوب نشان دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل.

مخبرالدوله روزیکه ازپطر آمدیم همانجا مانده است برای آمدن پسرش بپطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور، ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیوطیر استعفا کرده اختیارنامه نداشته‌است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرارا یکی یکی احوال پرسی کردم بعد پرنس بیزمارك آمد خیلی بااو صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملك آمده قدری صحبت شد برخاسته تغییر لباس داده

سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه‌بسیار در راه و طرفین‌راه بودموزیکان هم در باغ میزدند دریاچه‌های زیادو اقسام مرغهای آبی در دریاچه‌ها بود بعدتك تك قفسهای بزرگ خوب دیده شد که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع‌مرغهای شکاری از قراقوش‌و کوندور که مرغ شکاری معروف بزرگی است و ازینگی دنیا میآورند یك‌جفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه تیرهٔ دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش‌خور است دیگر اقسام درناهای افریق و هند و ینگی دنیا و غیره بود خیلی درشت‌تر و خوشگل‌تر از درناهای متعارفی ایران انواع طیوری که درعالم بهم میرسد همه درآنجا موجود بود بنوشتن نمی‌آیدآنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم دراینجا زنده دیدم بعد داخل دالان‌قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع‌سباع که بتصور نمی‌آید بود شیریال‌دارافریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیارعظیم‌الجثه و مهیب‌یال سیاه بسیار ضخیم‌ریخته‌سرش بقدر سرفیل‌بلکه بزرگترچشمهای دریدهٔ خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان‌گوشت بلند کرد بلند میشد گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود گوشتهارا روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند این محلی که بدالان منظر دارد خانه‌خانه جای حیوانات است دری‌دارد از تختهٔ ضخیم که با زنجیر بلند میکنند آنطرف در محل گردش‌حیوانات است در راکه بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فوراً این‌دررا انداخته‌اطاق راتمیز میکنند زمین‌اطاق را با تخته فرش کرده‌اند بسیار تمیز، احدی نمیتواند نزدیك این حیوانات‌برود گوشت‌را هم‌از سوراخ پنجره‌ها می‌دهند خلاصه مایل بودم‌مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیاربزرك دیدم از ببرهای هند وافریق دو پلنگ سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یك شیریال داری بود خیلی بزرك اما هنوز یالش مثل آن دوشیر اولی‌نشده بود شیر مادهٔ هم بود که چندبچه

شیر همانجا زائیده و بچه‌هایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوز های مختلف کفتارهای عجیب‌الخلقهٔ افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که درهر یك انواع حیوانات بود میمونهای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا، فیل افریق بسیار تفاوت با فیل هندداشت گوشهایش خیلی بزرگتروپهن‌تر بودسه زرافهٔ برهم بود که گوراسب است بدنش خطخط وبسیار مقبول است بیزون بود که گاومیش وحشی افریق و ینگی دنیاست متعددبودند بزرگ و کوچك گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید بسیار مهیب بود لاماکه حیوانیست‌ما بین‌شتر و گاو وارقالی وغیره و بسیار تند میدوید توی باغچه های وسیع بود دورش معجر انواع ارقالی و بز کوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیده شد بقدر اسب باشاخهای بلندضخیم‌تیز که هیچ‌شباهتی بارقالیهای ایران نداشت‌انواع‌خوك‌و گراز حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در آنجا بود که بحساب نمی‌آمد هرنوع حیوانی که در هر اقلیم بوده درآنجا جمع نموده‌اند درکمال نظافت وپاکیزگی خوراك هر یك را میدهند انواع طوطیها وطاوسها وقرقاولهای طلائی استرالیاکه بسیار قشنك بود انواع مرغهای خوش رنك در قفسی بسیار بزرگ مشغول‌پروازو بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودینوس (Docteur Bodines.) است بعد برگشتیم بمنزل بعد از دقیقهٔ چند کالسکه حاضر کردند در بعضی کوچه‌های شهر گردش کردیم یك جائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم قبرستان است اما باصفا بودزنهای دایه بااطفال کوچك خیلی بودند دورما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی مدوررسیدیم که دورآن عمارت ودروسط باغچه‌های خوب داشت پیاده‌شده‌قدری هم آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است مهماندار ناپلئون‌هم بوده است در ایام اسیری و حبس و مهماندارسلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع‌الثانی

امروز میخواهیم برویم به اکواریوم (Aquarium) یعنی جائی که‌حیوانات ونباتات‌دریائی‌را بجهت تماشا نگاه میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن‌امپراطریس اگوستا (Augusta) که تازه‌آمده است‌امپراطور چون ناخوشندملاقات‌نمیشوند رفتیم اطاق‌امپراطریس که‌درهمان عمارت امپراطوراست زن مسنه‌ایست هفتادسال دارد نشسته صحبت کردیم‌بعد مارا برده دراطاقها گردانندند اسبابهای خوب‌داشتند بعد رفتیم خانهٔ ولیعهد دیدن زوجهٔ ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس و اول اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر ودو دختر ازولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده ساله ودختربزرگ ده‌ساله است ولیعهد خانه ساده‌دارندخلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوارکالسکه شده راندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهدوجمعیت‌زیادی‌بودند بجاهای عجیب وغریب رسیدیم دالانهاومغارهای تاریك ، دره،تپه ،آبشار ، چشمه همه را از سنك کوه بطوری ساخته‌اند که شخص ابتداءً نمی‌فهمد اینجا توی شهراست یا فی‌الحقیقة مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده‌اند از جاهای دیدنی دنیا است رئیس آنجا که اسمش هرمس (Hermess) است همه را نشان میداد انواع ماهیها وحیوانات ونباتات بحری را درتوی‌حوضها که روی‌آنها بلورهاوآئینه‌های بزرك است انداخته‌اند ومتصل هم آبرا تازه‌میکنند ازآنجائی که ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض پیدا بود همه ماهیها وجانورها ونباتات بحالت طبیعی که در دریادارندپیداهستندبعضی‌خوابیده وبعضی‌درحرکت هستند یك‌نوع حیوانیست مثل دسته‌گل‌ولاله پرپر بانواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است بدون اینکه هیچ حرکت کند وابداً معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه ازبالا مستحفظ آنجا کرمی را بآب فروبرده ول‌میکند کرم میافتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای‌عجیب نوع نوع ، رنك رنك ، بزرك و کوچك ، صدفهای بسیار خرچنگهای مختلف رنك برنك وزغ وغیرهٔ بسیار عجیب بودند متصل ازپله‌هاپائین

آمده بجای دیگر میرفتیم سقف اینجا هم همه از سنك کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای آبی طوطیهای رنك برنك یك طوطی بزرك سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یك محوطه‌ای بود قفس مانند که میان فوارهٔ آب میجست و دورش بازهمه خانه خانه قفس بود. توی قفسها درخت مصنوعی ساخته‌اند وهر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سردسیری و گرم سیری در آنجا موجود است وبهرشکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنك برنك آنجا دیدم همهٔ آنها را در کمال پاکیزگی آب ودانه میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخواندند گاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت دست میداد یك جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشهٔ دیگر خانهٔ کوچکی برای آنها ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنك زرد داشتند سرویال وترکیب ودمشان مثل شیر یال دار افریق امادست وپاها مثل انسان ومیمون بود بعلاوه یك انگشتی مثل خروس داشت کـه سرآن یك چنگالی بود مثل چنك قرغوی بسیار فقیر بودند صدای عجیبی داشتند کرم میخوردند و دو حیوانی دیگرهم بود بسیار غریب اما این دو گویا درباغ وحش هم بودند حیوان تنبل میگویند اینهـم بانسان مهموم مغموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد دیده آمدیم منزل عصررا در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان امپراطور بودیم میز چیده بودند همهٔ زنها وشاهزاده خانمها وشاهزاده‌های ما وشاهزادگان پروس و ولیعهد وپرنس بیزمارك ومارشال رون و مارشال ملك و غیره همه. بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبی است پرده‌های اشکال بسیار خوب وتالار واطاقهای عالی دارد بعدازشام پائین آمده شب را رفتیم بتماشاخانهٔ شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارددولیعهد وصدراعظم وغیره بودند ما درلژ نزدیك به سن بودیم بازی خوب درآوردند پردهٔ آخری شبیه عمارت وباغ (ورسایل) وتاج گذاری همین امپراطوربود شبیه امپراطور و همهٔ سرداران ومارشال ملك وپرنس بیزمارك را با همان لباسها درآورده بودند

بسیارخوب پرده‌ای بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعداز اتمام آمدیم منزل..

روز هشتم ربیع‌الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزاده‌های ما وغیره همه بودند رفتیم آخرشهر جمعیت زیادی هم بود میدان‌مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسام‌السلطنهٔ شدیم امپراطریس و زوجه ولیعهد وغیره بودند امپراطور هنوز ناخوشند افواج وسواره قریب هجده‌هزار نفر بودند بآهستگی ازصفوف قشون رد شدیم ولیعهد وهمهٔ صاحب‌منصبان وپرنس ورتمبرغ که‌سردار قشون ومرد بلند قامت پیری است فردریك شارل وپرنس‌شارل وغیره‌همه بودند بعدایستادیم قشون دفیله کرده سواره، پیاده، توپخانه با لباس و اسلحهٔ خوب ازحضور گذشتند بعد از اتمام سان سوارکالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند شام خورده رفتیم منزل‌و ازمنزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرك «کالا» بودهمهٔ زنها بـا لباسهای خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزاده‌های پروس وشاهزاده های مادرلژ بزرك مقابل «سن» نشستیم‌خیلی گرم‌بوذ پرده‌های خوب درآوردند رقصهای خوب کردند بعدازدو«آکت» که‌قدری در تالار بزرك گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیك سن پرده آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همهٔ اسباب و عیال آتش زد بسیار با تماشا پرده‌ای بود بعدازآن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت ازمیدان مشق به «ارسنال» یعنی جبه‌خانه رفتم درطبقهٔ پائین نمونهٔ توپهائی که ازفرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت دانمارك بیادگار اینکه ایالت«هولستن»را از آلمان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد ازآنکه پروسها ایالتین «شلزویك» وهولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته‌اند

بقدر یك کوه است خلاصه رفتیم طبقهٔ بالا جای بسیار وسیعی بود تفنك زیادی چیده بودند ازهر نمونه اسلحه قدیم وجدید وغیره آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مردی بلند بالا واسمش تره(Treh) است زبان فرانسه راهم خوب حرف میزد دست چپش را در جنك گراولت (Gravelotte) که همین جنك آخری بود گلولهٔ فرانسه‌ها برده است خلاصه دراین شهر صدای کالسکه از شب الی صبح واز صبح الی شب قطع نمیشود یك شب هم تلمبه‌چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز نهم ربیع‌الثانی

صبح سوار کالسکهٔ بخار شده رفتیم بـه «پتسدام» همهٔ ملتزمین بودند بجز اعتضادالسلطنه که شهر مانده سیم تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزند نشان آگل نوار (Aigle noire) مکلل بالماس را با حمایل زرد وغیره امپراطور بتوسط جنرال بوین (Géneral Boyen) مهماندار برای‌ما فرستادند خلاصه‌رفتیم به پتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجهٔ ولیعهد و غیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همهٔ قشون درمیدان پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالا نهارحاضر کرده بودند چون‌من اشتها نداشتم از ولیعهد عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گـردش رفتم بنارنجستان تالار بسیار خوب با روحی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده‌های اشکال مجسمه‌های مرمر اطاقهای بـا اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریك است باز سوارکالسکه شده رفتیم گـردش نزدیك فوارهٔ بزرك پیاده شده قدری درپله‌های مرمر نشسته‌تماشای فواره‌را کردم بعد باز سوار شده گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصرشارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت (Humbolt) معروف بوده که‌ده‌سال قبل ازاین مرده است‌مهتابی سبزفواره وحوض آب‌واطاقهای کوچك پراسباب‌داشت مثل موزه نگاه داشته بودند رئیسی داشت فرانسه نمیدانست درسرپله عمارت شبیه

آهوی بسیارمقبولی ازچدن ریخته بودند خلاصه‌سوارشده باز رفته‌بنارنجستان‌نماز کردم نزدیك بعصرسوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر بابل بریك (Babelbrig) خیلی راه بودازپل طولانی‌رودخانهٔ «هاول» که‌شهر پتسدام‌را ازاین عمارت سوا کرده وازجاهای با صفا وخیابانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطریس ولیعهد پرنس بیزمارك مارشال‌رون شاهزاده‌های پروس شاهزاده‌های ما و غیره شاهزاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبی است از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد ازشام پیاده رفتیم در چمن گردش کردیم فوارهٔ بسیار بلند بزرگی ازتوی رودخانه میجهد خیلی تماشادارد امپراطریس باولیعهد سوارکالسکه‌بودند ولیعهد پائین‌آمده قدری‌پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه نشسته رفتیم به قصرولیعهد وسایرین هم پیاده آمدند آنجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه شده رفتیم برای‌مقبرهٔ فردریك کبیر باز ازهمان پل رودخانه گذشته داخل شهرپتسدام شده تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود بیرقهائی که از فرانسه وغیره گرفته بودندآنجا بود دوصندوق دردخمه‌ای‌بود یکی ازپدرفردریك ودیگری ازخودش قدری ایستاده مراجعت کردیم‌باز رفتیم بهمان‌نارنجستان‌مدتی هم‌آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفتیم‌آنجا عمارت خوبی است‌همهٔ سفرا وزنهاوشاهزاده‌ها وغیره بودند باغ‌مقابل را برنگهای مختلف چراغان کرده بودند فوارهٔ آب برنك سرخ میجست خیلی خوب بود ولی آتش بازی نبود نشانی که بزوجهٔ ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس باز دست مرا گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میزاسباب‌خوراکی زیادی‌چیده‌بودند میهمانها از زن ومرد همه سر میزها نشستند صرف مأکولات شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه‌آهن یك تالارخوبی‌آنجا دیده شد که ازعهد فردریك ساخته‌شده و تمام‌آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده‌اند بطرز بسیار قشنك بعد

کالسکه را راندند رسیدیم به گار عجب گار بزرگی است چهلچراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلورساخته‌اند سوار کالسکهٔ اسبی شده رفتیم منزل.

روز دهم ربیع‌الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای آلمان که در آخر شهر بود در حجره نشستم وکلای آلمان بقدر صدنفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارك هم درجای خود دست راست زیر دست کرسی رئیس دارالشوری نشسته بود اسم رئیس دارالشوری سمسون (Simpson) است نایب وزیرجنك زیر دست پرنس بیزمارك ایستاده با وکلا حرف میزد و از طرف دولت ایراد وکلا را درنگاهداری «اکولد کاده» رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول د کاده مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحب منصبان زنده ومرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب پروس ازاین مدرسه بیرون میآیند خود ولیعهد هم در این مدرسه تربیت شده‌اند یك روز هم ولیعهد این شاگردانرا در جلوعمارت ما آورده مشق کردند هفصد نفر شاگرد هستند چون خرج زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرنس بیزمارك پیش خواهد برد خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم بموزه که مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخصی مسن واسمش لپسی نیوس (Lepsinius) است آمد در دیوارهای پلهٔ عمارت اشکال ومجالس بسیار خوب ازقدیم روی گچ کشیده‌اندازپله‌ها بالا رفته گشتیم ازدحامی بودمجسمه‌های گچی کوچك و بزرك که همه را از روی کاراستادان روم و غیره تقلید کرده‌اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم ازچینی وبلور وعاج وکهربا وچوب وغیره بود قدری گشته رفتم منزل‌قدری نشسته‌بعدبجهت وداع رفتم‌بدیدن امپراطور زوجهٔ امپراطور آنجا بود امروزدر کنار رود «رن» پرنس‌الدبرغ(Prince Aldeberg) پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی آلمان بوده فوت شده و جدهٔ مسنهٔ امپراطور هم مرده است باین واسطه امشب مجلس مهمانی سازوآوازموقوف شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد یك گلدان چینی زوجهٔ امپراطور

برسم هدیه بما دادند بعد به آکواریوم رفته قدری گشتم آن حیوان تنبل‌را امروز بدقت دیدم در دستها دوناخن بلند مثل عقاب دارد ودرپاها سه ناخن بهرجا که بند شد مشگل است ول بشودرفتیم منزل.

روز یازدهم ربیع الثانی

بایدبرویم بشهر «گلون» و «ویسباد» صبح‌زود برخاستم بادشدیدی‌هم‌می آمدهوا ابر وسرد بود رخت پوشیده منتظر آمدن‌ولیعهد شدیم‌تاایشان آمدند سوار کالسکه شده رانده در آخر شهر به گار رسیدیم سوار کالسکه بخارشده خدا حافظ کرده راندیم هر قدر خواستم بخوابم ممکن نشد هروقت‌چشمم گرم‌میشد بیك استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابــد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمدالملك بحضور آمده میرفت میرزا ملکم‌خان در برلن ماند که قرارنامهٔ خرید تفنك را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها ورودخانه و آبادی دهات وشهرها همه جا همان طوریست که در ورود برلن دیده بودیم از شهر هانوور (.Hanovre) که بسیار قشنك است وبعد از شهر وقلمرووست فالی (.Westphalie) گذشتیم بسیار جاهای قشنك بود اینجا قدری کوموتپه‌های بلند دیده شد ازرودخانه‌های متعددهم عبورنمودیم که یکی‌ازآنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم‌بکارخانه کروپ(.Krupp) مسیو کروپ خودش سرراه آهن آمده بود شخص پیر بلندقد لاغری است تمام این کارخانه‌ها را خودش بمرور ساخته‌است توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرك قلعه‌و توپ کشتی و توپ جنك صحرائی‌همه اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانه‌های بخار مثل یك شهر عظیمی است‌پانزده هزار نفر عمله دارد که بجهة همه خانه ونشیمن ساخته و خرج و مزد میدهدبعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد مداخل خود اوست خلاصه بکارخانهٔ چکش بخاررفتیم چکشهای غریبی‌است مثل کوه وبازور بخار بانگارهٔ‌توپ میخورد

بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند وقتیکه چکش بتوپ میخورد زمین کارخانه صدا میکرد ومیلرزید چیز غریبی بودهمهٔ کارخانه‌هارا گشته بعضی توپهای بزرگ و کوچکرا انداختند بعد رفتیم بخانهٔ که معین کرده بودند آنجاشام‌خوردیم شام خوبی دادند درختی در نارنجستان خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار باوجودفاصله زیاد باین اطاق زمین آنجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می‌آورد یك توپ ته‌پر شش پوند بسیار اعلی مسیو کروپ باتمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدم خوابم برد دوساعت راه بود تا شهر «کلون» یکدفعه ازخواب جسته صدای موزیکان وقال و مقال شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده‌ایم وحکام آنجامیخواهند بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادم حکام آمدند بعد رفتیم پائین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوشوضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای اروپ است رفتم مهمانخانه عمارت باروحی بود آنجا منزل کردیم بعدازساعتی بازخوابیدم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعدازظهر باید رفت بشهر «ویسباد» صبح ازخواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ نباتات ووحش که نزدیك شهر هستند متمولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خودشان و مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهارصدسال بیشتراست اینجا رابنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند وهنوز هم ناتمام و منجنیقها برپاست در یك ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش نرفتم اما دورش را دیدم گنبدهای مخروطی زیاد دارد آنقدر خال و فرج دارد و بلند و بزرگ است که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است ازآنجا گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که برروی رودخانهٔ رن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی داشت جلو آن باغچه‌های خوب و

حوض فوارمدار وچمن بود لولهٔ کم الاستیك را گذاشته بودند توی آب متصل میچرخید و آب از دهنش باطراف‌چمن میریخت بعضی‌هم دولوله بود مثل‌آتشبازی چرخ خورده آب‌میپاشید خلاصه داخل‌اطاق وتالار نباتات‌شده بعضی گلهاودرختهای خرما وغیره دیدیم ازآنجا بگرمخانهٔ کوچکی که هوای هندرا داده ونباتات‌افریق و ینگی‌دنیا وهندرادرآنجاتربیت داده بودندرفتیم درخت «بنن» داشت که‌برگهای بزرگ دارد یك درختی دیده شدبرگش کم عرض اماپنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی‌خانه کوچك بود مثل برلن‌ماهیها را پشت بلور قرار داده‌بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشه‌ها زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی میآمدگل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیریال داروپلنگ سیاه وغیره‌درباغ برلن‌دیده بودم‌اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچك‌خوشگل الوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب وغریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر بزرك تاجدار جزایر ملوك که مرغی بسیارقشنگ است انواع بوقلمون که تاج دار وخوش رنك و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دوشتر مرغ بود پاهای شتر مرغ دو انگشت خیلی عجیب داشت خرسهای‌سیاه بزرگ خرسهای‌سفید شمال‌مثل برف، اسبهای کوچك، یك شتر سفید نری‌بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر درتابستان مست شود یك‌گاو کوهان‌دار هندی بود که همه چیزش ازشاخ و غیره بگاوهای درشت چاق میماند اما بقدر گوسفند بود یك نوع قوچ ارغالی دیده شد که از ماروك‌آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای بد ایران میماند اما یال سینداش موی زرد خیلی درازبود و از زانو بپائین دستهایش هم‌همه‌یال و موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور ووحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمه‌های آب‌جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها روئیده بود خیلی عجیب خلاصه سوارکالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دو راه داشت‌یکی

بجهة کالسکه اسبی دیگری کالسکهٔ بخار که میان این دو راه شبکهٔ آهنی حد فاصل است طول پل باید هزار قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض و صاف و باصفا است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند محض تماشا بآنطرف شهر رفته دوباره از روی جسری معاودت به کلمن نموده باز ازپای گنبدو کلیسای بزرك گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانههای بسیار عالی مردمان متمول خلاصه رفتیم بگار بکالسکه نشستهراندیم حکیم‌الممالك و مسیوطمسون‌هردوامروز بلندن رفتند همه‌جا از صحراهای خوب آباد پرزراعت وپردرخت وجنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون (.Bonn) کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سوارهٔ هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند سر کردهٔ این سواره پرنس روس برادر ایلچی آلمان که‌درپطر بود بحضور آمد مارشال پیر معتبری هم بود که ازخدمت معاف شده‌ودراین شهر توقف‌دارد اسمش هروار بیتن فلد(.Hervard Bitenfeld) بشهر کوبلنس(.Coblence) رسیدیم کالسکه‌ایستاد حاکم آنجاوغیره بحضور آمدند از قلعهٔ آنجا توپ انداختند شهر بزرگی است از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس وغیره بود گیلاسها هم رسیده و پربار بود هر تاك را بیك چوب قطور بسته‌اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور رن از همین‌انگورها عمل‌میآید طرفین رودخانه راه‌آهن‌و متصل کالسکهٔ بخار درحرکت است راه کالسکهٔ عراده و پیاده روهم هست خیلی پاکیزه‌وتمیز تمام زمین گلستان است وهمهٔ کوهها و صحراها انگور و درخت میوه و باغچه‌های گلکاری‌و خیابان و باندك مسافت شهر و قصبه است آدم حیرت میکند و از تماشا سیر نمیشود وتك تك قصر های خوب و کوشکهای بزرگ و کوچك از روی سلیقه باکمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که‌مشرف برودخانه است ساخته‌اند مثل بهشت بعضی آثارقلعه خرابه‌های‌قدیم در کوهها و کنار‌رودخانه دیده‌شد تردد کالسکه‌های بخارو عمارات‌وسبزه‌ها و گلهای‌طبیعی‌ومصنوعی آدم‌را واله‌میکرد تاچندفرسنگ‌راه‌شبیه‌بود

باول وردخاك گیلان و رودخانهٔ سفیدرود بعضی‌اوقات راه کالسکهٔ ما از روی‌پشت بام خانه‌ها و کوچه‌های دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی‌آید بعداز طی‌مسافت بسیاردره و کوهها تمام شد و رودخانه‌طرف‌دست راست افتادو ما کم کم‌از رودخانه دور شده رو بطرف «ویسباد» رفته‌تارسیدیم بشهر جمعیت‌زیادی ازهرقبیل بود چون شهر آب گرم معدنی دارد ازغربا هم زیاد از اطراف می‌آیند باصدراعظم وجنرال توی کالسکه نشسته راندیم تارسیدیم بمنزل که عمارت‌دولتی بود منزل مادروسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره‌اطاق ما روبکوچه ومیدانگاهی است که یك کلیسای بسیار مرتفعی دارد وسر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است چهار بنـای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع‌کلیساست خلاصه شب را موزیکان زدندجمعیت‌زیادی شد در سوراخهای جلوکلیسا چراغ‌الکتریسته‌وبنگال روشن کردند باتلمبه فوارهٔ بسیار بزرگی‌جلوکلیسا ایجادنمودند بسیار بلندمیجست و ازرنگ روشنیها رنك خوش‌آیندرر فواره بهمرسید امروز نظرآقا ایلچی ایران مقیم پـاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس کـه از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح ازخواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبهٔشیرستن (Schierstein.) که نزدیك رود رون است اینجا کارخانهٔ شامپین‌سازی دارند که نوعی ازشراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان بسیار خوبی یکساعت‌راه بودراه راکالسکه‌رو ساخته‌اند درکمال خوبی هوا ابرو سرد بود ازتوی دهٔوقصبهٔ گذشتیم جمعیتی داشت ازده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه‌راندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار کوتاه ودر آهنی داشت بسته بود آنجا ازکالسکه پائین آمدیم باغبانرا صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب منصب پروسی همراه ما بودندآنهاهم داخل‌باغ‌شدند باغ بسیار قشنگی‌بود با خیابانهای خوب وجاهای پاکیزه چمن گل سرخ و غیره رودخانه رن واطراف

آن‌درمدنظر مثل بهشت عمارت عالی‌قشنگ گرم‌خانهٔ کوچك بسیار خوب‌چفته‌های انگور همه مشبك در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یك لانـهٔ از چوب برای زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت‌حوض و فوارهای خوب منبع فواره‌هارا یك برج بلندی از سنك ساخته‌بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب‌از لوله‌ها وغیره داخل فواره میشود گیلاسهای‌بسیارخوب مأکول داشت‌در اطاقها بسته بود از پشت شیشه‌ها مرتبه‌زیرپیدا بودهمه جاصندلی،میز،آئینه، فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مـال یکنفر مرد معتبری است کـه اسمش «بـلوندبـرغ» (Blund berg.) است امـا خودش درپطر وزنش در«ویزباد» بود حضور نداشتند بسیار ییلاق خوبی است سی‌و پنج هزار تومان خریده است یك میمون خوبی هم که روی دماغش آبی رنك بود توی باغ در قفس‌بود چندنفر کنیز پیر هم‌بودند چای، نان شیرینی‌وغیره آوردند خیلی آنجا گشته بعد من سوار اسب صباح‌الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه‌بیبریش(Biebrich.) که‌خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ‌معتبری از «دوك‌دناسو» که‌چند سال‌پیش والی بالاستقلال این ولایت بوده دیده‌شدحالا آن والی‌دروین‌است برادرش‌ درباغ اولي‌سواره‌بازن‌و برادرانش‌پیداشدنداسم برادروالی‌پرنس‌نیکلا(Prince Nicolas.) است عینك گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس‌سیاهی پوشیده‌سواراسب بود قدری صحبت کردیم من‌قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شدم برادر والی بازن و برادر زنش تانیمساعت باما اسب دوانده همراه‌آمدندبعد آنهارفته ماداخل قصبهٔ مزبوره شدیم بسیار آبادودکاکین‌معتبر وجمعیت‌زیاد دارداز آنجا گذشته بخیابـان بسیار خوبی رسیده راندیم‌بطرف شهر«ویزباد» خیابان سه معبرداشت وسط برای‌کالسکه بسیارعریض‌یکی برای سواره دیگری پیاده وقتیکه از قصبه و باغ اول‌به «بیبریش» میخواستیم‌برویم بین راه از دور پل وشهر بیبریش پیدا بود که جای معتبری است و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم امشب توی شهر درباغی حقه بازی وچراغان بوده است ولی چون جای مناسب ما

نبوده بتماشا نرفتیم‌وجیه‌الله میرزارفته‌بود تعریف زیادی‌ازحقه‌بازی کردصدراعظم ٥
وشاهزاده‌های‌ما وغیره همه‌آنجا بوده‌اند خلاصه شبرا بگردش نرفته‌خوابیدم

روز چهاردهم ربیع‌الثانی

صبح از خواب برخاستم نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدراعظم وغیره در آنجاماندندما رفتیم سرراه‌آهن بکالسکهٔ‌بخار نشسته راندیم بطرف‌شهرفرانکفورت سورلومن یعنی کنار رودخانه من (Mein) است شاهزاده‌ها وغیره بجز اعتضاد‌السلطنه و نصرت‌الدوله و ایلخانی همه بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهران است الی کرج دریکساعت کمتر رفتیم همه‌جا آبادی بود از کنارشهرمایانس (Mayence.) گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه رن بود خلاصه‌بگار رسیده پیاده شده سوار کالسکهٔ اسبی شدیم‌احترامات نظامی بعمل آمداز کوچه‌های شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان‌همه‌مثل همدیگر است یکشهر که دیده شد وضع‌وحالت و میزان سایر شهرها بدست می‌آید خلاصه ازشهر قدری خارج شده بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاهاتک‌تک عمارات بهترو قشنک تر از بناهای توی شهردیده شد اطراف‌شهر هم همه باغ وخیابان و گلکاری استرسیدیم دم باغ‌مشهور بباغ خرما که پالمیه . Palmier میگویند سه‌سال است این باغ‌رااز پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه‌ایجاد کرده‌اند جمعیت زیادی از مردو زن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده شدیم باغی بودباغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فوارهٔ آن پنج ذرع میجست رئیس‌باغ آمده نطقی کرداز میان زن‌ومردیگذشته ازپله‌ها بالارفته بعمارت سرپوشیده و گلکاری رسیده از آنجا بباغ سرپوشیدهٔ که‌همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانیده‌اند که در زمستان از سرما محفوظ بماشد درختهای خرمای بلندخیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد بعضی نباتات‌ینگی‌دنیائی کاشته بودند فوارهٔ‌آب ودرجلو آبشاری داشت آب‌میریخت برروی سنگها که‌مثل

کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب زیاد بودند رفتیم مرتبهٔ بالای تالار نباتات این عمارت را محض موزیك زدن و غذا و شراب خوردن ساخته‌اند موزیك هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پائین سوار کالسکه شده بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس سفید و سیاه و بعضی ارغالیها و یکنوع میش و قوچ جزیرهٔ سیسیل یا ساردن ایطالیا بود. شبیه بمیش و قوچ مملکت ایران اما قدری سیاه‌تر طوطی‌های رنگ‌رنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع طوطی خوشگلی بود کوچك. شیر یالدار بزرگ، شیر ماده، پلنك و دو ببر و یك فیل بزرگی داشت. جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوك جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یك سازی که اطفال وغیره بادهان میزنند فیلبان نزدیك فیل آورد فوراً باخرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکهٔ بخار شده برگشتیم بویزباد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تك‌تك عمارات خوب و باغچه‌های پر گل مرغوب ساخته‌اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبرهٔ برادرزاده نیکلا امپراطور روس که زن دوك دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی مرده است همین جا دفن کرده و ازدولت روسیه مقبرهٔ از سنك و مرمر در کمال خوبی ساخته‌اند گنبدهای مطلا دارد شکل همان زن را که باحالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده روی قبر گذاشته‌اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق اینجا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را «ناسو» میگویند که پای تختش همین ویزباد است وحالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقاً از او بوده بعد از جنك با اطریش پروس بغلبه گرفته وجریمهٔ زیادی هم ازاینشهر اخذ

کرده است خلاصه ازآنجا برگشته آمدیم منزل شام خورده بعد ازشام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان وباغچه ودرخت دارد فواره آبی ازوسط میجهد اطراف هم همه دکان است آنجا آتشبازی چیده ودرایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدراعظم وشاهزاده‌ها وغیره بودند جمعیت زیادی هم از زن ومرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالار های عمارت را گشتیم عمارتی است بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرك گذاشته بودند روزنامهٔ کل دنیا را آنجا میآورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم دارد بسیار خوشگل هردو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن ودختر جنرال بوین مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهت خرید تفنك دربرلن مانده بود امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه و سبزی و غیره با عراده میآورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند وبعد ازساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خرسواری بسیار معمول است بخصوص زنها کرایه کرده سوار میشوند.

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاءالله برویم بشهر «بادن باد» یك شب را آنجا مهمان دوك هسنیم که دختر امپراطور آلمان زوجهٔ اوست آزادی واستقلال هم داردصاحب سکه وخطبه است اسمش فردریك (Frederic) است اسم زوجه‌اش لویز (Louise) خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکهٔ بخارشده راندیم. صدراعظم و شاهزادگان وسایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیگر درشهر و یزباد ماندند ازشهر مایانس گذشتیم قلعهٔ سختی دارد همین جنرال مهماندارحاکم اینجاست باین معنی

که حاکم قلعه وحاکم نظامی‌است اما حاکم‌مالیاتی وغیره ازجانب دوك‌دارمستاد (.Darmstadt) است این شهرمال این دوك است پروسها بزور درقلعهٔ آن ساخلو گذاشته‌اندازآنجا گذشته‌بفرانکفورت‌وازآنجا بشهر(دارمستاد)رسیدیم‌اتفاق‌غریبی اینجااقتاده‌همینکه‌مارسیدیم کالسکه بخاری‌دیدیم‌رسیده‌ازما گذشت‌بعدایستادمعلوم‌شد امپراطورروس‌هستند که‌ازوین‌میایندبروندبآب گرم‌امس(.Ems)صدراعظم‌رافرستادم احوال پرسی بکند خود امپراطور باولیعهد وزوجه ولیعهد والدربرق‌وغیره آمدند امپراطور وسایرین لباس سادهٔ غیرنظامی پوشیده بودند ازکالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار باگرمی‌صحبت شد بعدبرادرامپراطریس روس راکه مردی بلندقامت ووالی این شهروشخصاً مستقل است‌ودخلی به‌پروس ندارد بازجه‌اش معرفی کردند دخترپادشاه انگلیس هم زوجهٔ پسر یانبیرهٔ همین والی است که چندی قبل پسرش ازپنجره افتاده ومرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ (.Heidelberg) که اول خاك «گراندوك‌دباد»است‌رسیدیم آنجاایستاده‌چندنفرحاکم‌ومعلمین مدارس «باد»آمدند یکنفر ازمعلمین نطقی‌بزبان فارسی کرد بعد راندیم بشهرکارلسروه (.Carlsruh) که پای تخت گراندوك باداست رسیدیم خود گراندوك با جمیع بزرگان‌مملکت ازوزرا وسرداران‌وغیره همه درگارحاضر بودند پیاده‌شده تعارف رسمی بعمل‌آمد موزیکانچی ویکدسته سربازی ازدوك صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس وتفنگ و کلاه وهمه چیزقشون«باد» شبیه است به‌پروس اما کلاهشان نشان دولت «باد»را دارد درجنگ فرانسه قشون «باد»خیلی رشادت کرده‌است بیست‌هزارنفراز قشون«باد»درجنك‌بوده امال الحال قشون مستعد مسلحشان ده‌پانزده‌هزارنفراست شهرکارلسروه‌پای‌تخت شهرخوب آبادیست‌سی‌وهفت‌هزارنفرجمعیت دارد کوچه‌های راست طولانی دارد کل حاصل اینجاهادیم است خلاصه من ودوك سوارکالسکه شده راندیم سایرین هم آمدند هوا متصل‌ابراست‌زن‌ومردزیادی طرفین راه کوچه‌ایستاده بودند بسیارمؤدب‌وآرام خوددوك هم بسیارآدم نجیب مؤدب خوبی است ریش‌زرد

بلند انبوهی دارد روی سرخ‌وسفید چشمهای بزرك بنیهٔ‌قوی‌مدتی بزبان فرانسه با
هم‌حرف زدیم تارسیدیم بمیدان‌جلوعمارت‌میدان خوبی بود با باغچه‌بندی‌و گل‌کاری
وحوض‌فوارهٔ سواره نظام جلوما میرفت این‌عمارت‌قدیم اجداد دوك‌است دم عمارت
پیاده شدیم زوجهٔ دوك آمد جلودست دادیم زن برادر دوك که ازشاهزاده خانمهای
معتبرروس واسمش ماری (.Marie)و برادرزاده‌یا دختر عموی امپراطور روس است
اوهم بود جواهرهای اعلی برسرزده بود بـااوهم‌دست داده رفتیم بالاعمارت‌خوبی
است پرزینت واسباب دوك ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود
قدری نشسته تغییرلباس‌داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوك دست
چپ زوجه دوك نشسته بودند شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم
بباغچهٔ پائین عمارت گل‌های خوب داشت همه آنجا بودند قدری گشته باز سوار
کالسکه شده بادوك ازهمان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده
راندیم برای‌شهر (بادن‌باد)دوك بمنزل بر گشت که صبح بیایدازدارمستاد» که گذشتیم
همه‌جا دست چپ کوه وجنگل نزدیك و دست راست جلگه بود اما ابتدا کوههای
دست چپ تپه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیك «باد» میشود جنگلش
بیشتروقدری بلندترمیشود کل‌زمین‌و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار سرد وییلاق
است خلاصه بعدازغروب بشهر «بادن باد» رسیدیم شهریست درمیان‌دره اطرافش‌همه
کوه باسبزه وجنگل وچمن بعینها کوههای کلاردشت‌مازندران هوای ابرومه‌بسیار
سردو گاهی هم باران تندی میآمد خیلی شبیه بهوای اشرف وصفی آباد مازندران
است متمولین فرنگستان دراینجا تك‌تك خانه‌های بسیار عالی خوب ساخته که در
تابستان‌اغلب‌عیاشان آنجاجمع‌میشوندهوائی‌داردمثل‌بهشت‌رودخانهٔ‌شهرستانك ازدره
میآید ازوسط شهرمیگذرد الحق شهری نیست که‌آدم ازتماشای آن سیرشود برای
عشاق‌ومردم‌عیاش‌راحت‌طلب‌خوب گوشه‌ایست‌زنهای‌خوب‌خانمهای خوشگل‌متصل‌در
خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند درحقیقت شهر
پریان است کلیسای معتبری ازکاتولیکی مذهبان دارد ازپرتستانی هم هستند تمام

شهر با چراغ گاز روشن است جامهای خوب از آب گرم معدنی وغیره دارد تا بالای کوهها همه‌جا پیچ‌وخم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه‌جا میرود پرنس منچیکوف که درروسیه مهماندارما بود اینجاخانه خوب وزن واوضاع زندگی داردخود اوهم بود آمد صحبت شد زن پرنس هم بحضور آمد خلاصه در مهمانخانهٔ بسیارخوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالازن و مرد زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی دکانهای بسیار قشنك ومیدانگاهی بسیارخوب بود که همه چمن ودرخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی اسبابهای خوب خریدیم همه‌جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدم ،

روز شانزدهم ربیع‌الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس کرچکوف وزیراول روس هم برای گردش وعیش دیروز باینجا آمده است حضور آمد صدراعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد اورفت منهم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری وغیره گرم کرده بودند خزانهٔ کوچك مرمری داشت رفتم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتم منزل قدری که گذشت دوك آمد باهم سوار کالسکه روبازی شده رفتیم بگردش جنرال هم باما بود هوا ابرو بسیار سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق‌دار از حمام درآمده و بالاپوشی نپوشیده بودم در بین راه خیلی سردم شد گردش میکردیم سربالا سرازیر ازجاهای باصفا میگذشتیم تارسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغدان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است بیاد گارپسر جوانی که ازاومرده بودخودپرنس وزنش الان دراین شهر اقامت دارند مجسمهٔ پسرش را از مرمر خوب ساخته بودند مقبره‌اش هم در یك ضلع کلیساست روی مقبره مجسمه‌های مرمر ساخته‌اند مقابل آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعدازفوت

در آنجا دفن کنند مجسمه خود وزوجه‌اش روی آن‌مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسارا ازسنگهای‌مرمرالوان‌ساخته‌اند بنای‌عالی‌است گنبدش هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراتور روس است که‌در (ویز باد) دیده‌شداز آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه‌شده بادوك وجنرال رفتیم ازپست و بلندیها وجاهای بسیارخوب گذشتیم باران‌شدیدی میآمد آمدیم پائین‌از دم خانهٔ‌پرنس منچیکوف گذشته‌ازخیابان‌بسیارخوبی عبورشدلب‌رودخانه فوارهٔ‌خوبی بود که‌دورش‌را ازسنگ‌مثل سنك‌یك‌وصل طبیعی ساخته‌اندآب از فواره مثل آبشار توی حوض میریخت دوك عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلئون فرانسه وپادشاه پروس و غیره در ایام گردش آنجا منزل میکرده‌اند بما نشان داد در بین راه که باران گرفت من و دوك بتنهائی در کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده بازبادوك بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت وقصردوك که‌عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوك ساخته‌اند چشم انداز بسیار خوبی بشهر واطراف وجنگل و کوه دارد رسیدیم بدرقصر زن زیادی بودپیاده‌شده بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از چهل‌چراغ و سایر اسباب و پرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوك که بدیوارها نصب کرده‌اند قدری گشته بعد رفتیم سرمیز صدراعظم و شاهزاده‌های ما وغیره بودند هوا بواسطهٔ باران بسیارسرد و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری ازپنجره‌های عمارت بصحرا و کوه وشهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد کوهها وسرحدات سابق‌فرانسه که‌پیش از این‌جنك درجزودولت فرانسه بوده‌پیدا بود اماحالا که مملکت الزاس ولورن‌راپروسها ازفرانسه گرفته‌اند سرحدات فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوك ما را برد بمرتبهٔ بالای عمارت اشکال شکارها وانواع مرغهائی را که در این مملکت پیدا میشودواز قدیم کشیده‌بدیوارها نصب کرده‌اند نشان‌دادازجمله مرغی‌است‌بزرگ که کوکدوبوا (Coq de bois.) یعنی خروس جنگلی‌میگویند درهمین جنگلها پیدا

میشود سرو ترکیبش بقرقاول‌شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست مثل دم مرغ چتری است بسیار حیوان خوبی است هیچ از این جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال وشوکا وخوك و از این مرغها وغیره‌زیاد دارد بعدپائین‌آمده سوار کالسکه‌شده رفتیم بگارقدری معطل‌شدیم پرنس کرچکوف وزیر روسیه وپرنس منچیکوف وجمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم بکالسکه‌بخار نشستیم دوك هم با صدراعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین«بادن‌باد»و«کارلس روه» شهر وقلعه‌ایست مشهور به راستاد (.Rastadt) که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد در قصر دوك يك آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض میگفت در کارخانه آئینه سازی همین‌مملکت «باد» که‌درشهرمانهم (.Manheim) است‌ساخته‌اند خلاصه راندیم تا رسیدیم بشهرکارلسروه که پای تخت دوك است با هم وداع کرده اورفت وما ازهمان راهی که آمده‌بودیم رانده غروبی به«ویزباد» رسیدیم از «بادن‌باد» تا «ویزباد» قریب‌سی‌وپنج‌فرسنگ‌مسافت است که باراه‌آهن درپنج ساعت طی میشود دوك ازدختر‌امپراطور آلمان‌سه پسردارد پسر بزرگش که‌هفده‌هجده‌ساله‌است‌ولیعهد است خود دوك بنظرچهل‌سال بیشترداشت .

روز هفدهم ربیع الثانی

امروزباید برویم اسپا (.Spa) که‌اول خاك‌دولت بلژیك‌است‌صبح زودازخواب برخاسته رخت پوشیده با صدراعظم‌وجنرال‌مهماندارسوار کالسکه شده‌ازخیابانی که به بیبریش (.Bibrich) میرفت رفتیم تاباسکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی‌صندلی و کوزه‌های گل‌وغیره درعرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیارسرد بود همراهان ما بابارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دومرتبه و بسیارطولانی وخوب بوداطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزاده‌ها وسایرین‌بوداطاق زیرآنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه‌وقت

بالا بودیم گاه گاه بپائین میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین‌السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها باسکله رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که از راه آهن آنها را بشهر «کولون» بیاورد وما راندیم رودخانه رن مثل بهشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشك و آبادی وزراعت وراه آهن ومتصل کالسکه در تردد است کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد ورفت میکرد که حامل سیاح ومسافر و بار و مال‌التجاره بود عمق رودخانه تاده ذرع میشود طرفین رودخانه همه‌جا کوه پست و تپهٔ است اما کوه مرتفع هیچ‌ندارد همهٔ کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان متمول برای ییلاق آمدن وعیش کردن ساخته‌اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجاها پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها و توی جنگلها وروی سنگها ساخته و در جلو باغچه ها و باغات گلکاری خوب احداث نموده‌اند که ازحد تعریف خارج است خلاصه قصبات ودهات و کارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز- (Coblentz) کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه‌چشمه دارد و ازرویش راه‌آهن میگذرد درهر دو طرف قلعهٔ بسیار سختی ساخته‌اند اما آبادی عمدهٔ شهردر دست چپ است از قلعهٔ دست راست که روی سنك و کوه و تمام آن از سنك است توپ انداختند دراین شهر سلطان عثمانی درسفر فرنگستان باامپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده بودند دور شهر کوبلنس همه قلعه‌جات بسیار محکم است خلاصه از آنجا هم گذشته رسیدیم بشهر «بون» کشتی آنجا دم اسکله ایستاده همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه‌آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد وزن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم بشهر کولن (Cologne) از آنجا رو بسرحد بلژیك کرده راندیم همهٔ صحرا سبزه وچمن وآبادی است ازیك سوراخ کوه گذشتیم که تقریباً پانصد ذرع

راه بود اینجاها اغلب طرفین راه تپه وراه کالسکه از درهٔ تنگیست این است که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهراسپا از پانزده سوراخ گذشتیم شش سوراخ طولانی داشت از دویست الی سیصد و چهارصد ذرع سایر ازپنجاه‌الی هفتادوهشتاد ذرع بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن (Duren) که از شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکسلاشاپل (Aix-la-Chapelle) که باز ازشهرهای آلمان است رسیدیم‌آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تاآخر صف رفتیم باز سوار کالسکه شده‌قدری که رفتیم دریك استاسیون که نزدیك‌سرحد بلژیك بود کالسکه ایستاد.جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده بااتباع خود مراجعت کرد کربیل‌مترجم با یکنفرروسی دیگر که تابحال همراه ما بودند ازآنجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برودخانهٔ کوچکی رسیدیم‌پل کوچکی هم داشت سرحد بلژیك وآلمان گویا همین رودخانه است امـا خداوند عالم‌قادر طوایف و ممالك را چگونه ازهم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحدیکبار آدم،زبان،مذهب، وضع خاك و آب‌و کوه‌وزمین‌تغییر کرد که‌هیچ‌شباهتی بآلمان‌نداشت کوهها قدری بلندتروپرجنگل‌هوا سردترزبان همه فرانسه‌مردمانش فقیرتر وضع ولباس قشون ومخلوق بالمرء تغییر کرد جمیع اهل بلژیك زبـان فرانسه حرف‌میزنندزبانی هم خودشان علیحده دارندمذهبشان‌اغلب کاتولیك‌است اهل این مملکت آزادتر ازآلمان هستند اسم پادشاهشان له‌اوپلد (Léopold) دوم پای‌تخت بروکسل(Bruxelles) است‌از«ویز باد»تا«اسپا»با کشتی‌وراه آهن‌درهشت ساعت بیشترك آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل وغیره رانده تا رسیدیم باسپا گرچه رسماً وارد نشدیم اما باز حاکم شهر وبزرگان‌آنجا وسواره نظام وجمعیت زیادی از تماشاچی وغیره آمده سرراه بودند ازکالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستنداسم‌حاکم هانری پلزر (Henri peltzer)است سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچك قشنگی است توی دره و کوه واقع است

اطرافش کوه وجنگل است همه‌جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه‌ارانژ (Orange) منزل کردیم مادرطبقهٔ زیری منزل کرده بودیم سایرهمراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدراعظم و سایرین رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دورما را گرفته همه‌جا همراه بودند، کوچه را چراغان کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچهٔ خوبی بودتوی دکانها رفته بعضی‌اسبابها از قبیل جعبه وشکل وغیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلودکانها آئینهٔ سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها ازپشت آئینه پیداست رفتیم تاآخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند باالکتریسیته روشن میکردند و بابلور الوان رنگ بآب‌فواره میدادند بالاخانهٔ ازچوب ساخته چراغان کرده بودندآنجا موزیکان میزدندو آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش‌آیند بعدکم کم برگشتیم بمنزل، امین‌السلطان و غلامحسین خان آمدند بعد ازما بکشتی بخاری نشسته بشهر کلون‌رفتمو‌از آنجا باکالسکهٔ بخار آمده بودند به بیبریش‌در آنجا یك شخص نمسه از اهل‌هانوورپیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه درآلمان زنها خیلی مشغول کارو زحمت‌هستند بخصوص‌در امرزراعت و باغبانی خیلی‌بیشترازمردهایشان کار میکنند گوش اسبهای کالسکه‌وغیره‌را درآلمان باماهوت قرمز وغیره‌میپوشانند که از مگس محفوظ باشد دربرلن و سایرشهرها اطفال کوچك کوله‌بار سربازی بدوش بسته توی کوچه‌ها میدوند و شیپورمیزنند چه‌قدر خوب است که ازطفولیت آنها را عادت به‌لشگری میدهند سنگ‌فرش کوچه‌هارا بسیار خوب میکنندسنگها را مربع کوچك بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند آجرهای فرنگستان مثل آجرهای ایران مربع و بزرك نیست بلکه ترکیب آجر تراش طهران است اسپا شهر کوچکی است یك کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا ازخواب برخاسته نهار خورده سوارکالسکه شده رفتیم بگردش

حاکم‌هم درکالسکه‌نشسته‌ازجلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سر بـالا بحمامی رسیدیم گفتندحمام پطر کبیراست وقتی پطر ناخوش‌بوده آنجا بآب‌معدنی رفته است بعد راندیم سر بـالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیابان و راه‌کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می‌آوردند رسیدیم بجائی که مهمانخانهٔ بود دوحوض‌آب معدنی داشت‌یعنی‌چشمه بود ازز‌مین‌میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده استیکانها داشت که‌بمردم آب میداد کسانی که‌ضعف معده دارند یالاغر هستند بخصوص زنها آنجا رفته قبل از نهار ازآن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپز مهمانخانه غذا گرفته میخورند از غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می‌آیند قدری‌از آبش خوردم بسیار بدمزه بوددربیرون چشمه اثرپای‌بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت‌مرك است که یکی از مقدسین فرنگیهاست هرزنی که حامله‌نمیشود آنجا آمده پای‌خود را میگذارد توی این اثرحامله میشود خیلی عجیب است در ایرانهم این اعتقادات زیاد است خلاصه ازآنجا سوارشده ازخیابان دیگر برای‌مهمانخانه و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مردو زن فرنگی‌هم توی‌کالسکه عقب ما بودند من‌سواراسب صباح‌الخیر شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانهو آب‌چشمه دیگر که از آن بد مزه‌تر بود از دور دونفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب درالله‌اباد هندوستان سکنی داشته وتازه بفرنگستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتابرا گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه‌باریکی رفتم که بقدر یك سنك‌آب هم از نزدیکش جاری بودکالسکه‌ها را از راه دیگر برده بودند باران هم‌میآمد بعد درمهمانخانهٔ دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورداز همان‌حمام «بادن‌باد» که عرق دار با دوك گشته و سرما خورده بو.. حالا بروز کرد یکساعت لرزیدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان هم که پیش مسیو کروپ‌رفته بودامشب آمدخلاصه‌شب‌راخوابیده‌الحمدالله احوالم خوب‌شد

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بودهوا ابراست و باران میآید آفتاب اینجاها هیچ دیده نمیشود امروز روزعیدی از فرنگیان است جمعی از دختران و زنها از کوچهٔ مقابل هتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچه‌ها همه چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزه‌ها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کشیش بزرگرا با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنك بقدر دویست نفر همه بالباسهای سفید خوب تور سفیدی بسر کشیده همه بادستهٔ گل بازدسته دیگر از آنها کوچکتر بقدر دویست سیصد نفر سر چوبها گل بسته دردست گرفته بودند بچه‌های کوچك از دخترها و پسرهای خوشگل بالباسهای خوب دستشان چوب سرچوبها شمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم علیها السلام را میبردند و بآهنك خوشی میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبی را زینت کرده صورت عیسی و مریم علیهما السلام بالای آن زیر چهارچوب خالی بود کشیش آن میانه پیاده راه میرفت و این چهار چوبرا مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب را رفتم بتماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیك بود پیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانهٔ بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچك تر اما بسیار قشنك و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق وعاشقی وغیره درآوردند بعد حقه باز غریبی آمد مردی بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم داردا سم حقه باز کاز نوو (Kaznow.) حقه بازی رادرفرانسه پرستیدیژی تاسیون Prestidigitation. میگویند بازیهای غریب درآورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتهای مردم را از بغلشان درمیآورد بدون اینکه ابداً دستی بکو کش بزند یا بخوابا ند مثلا در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار ازشب رفته بود دیگری هشت دیگری دوساعت. قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمدالملك که درحجرهٔ نزدیك باو نشسته بود معتمدالملك خودش قفل کرده زور زد باز نشد

قفل را توی چوبی کرده دوسر آنرا داد دست مردم بعد بمعتمدالملك گفت تاچند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمدالملك گفت دوازده حقه باز یکی یکی شمرد سر دوازده که شد گفت قفل‌باز شو یکبار قفل بازشد گنجفه بازیهای غریب میکرد معتمد الملك یك چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاك زدهٔ خیلی محکم آورد داد دست معتمدالملك بزور پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر درآمد همچنین الی بیست پاکت همه‌بسته‌ومحکم‌درتوی پاکت آخری نوشته‌ای که معتمدالملك بخط‌خود نوشته‌بود درآورد چهار عدد پول بزرك درجعبه کوچکی یکی‌یکی جاداده بدست یکی‌سپرد بعد از دور میزی گذاشته روی‌میز گلدان حلبی بود اشاره میکرد از آنجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرنك صدا کرده میرفت توی آن گلدان‌می‌افتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدانرا آورد پولها همه توی گلدان بود اول هم که گلدانرا آنجا گذاشت‌خالی بود همه‌دیدندخیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن‌خوشگل خوش لباسی بود اورا بپارهٔ دست مالیدنها میخواباند پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمدالملك نوشت که امشب شب خوبی است حقه‌باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنك گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاءالله تعالی بسلامتی‌امروز به‌برو کسل‌پای‌تخت بلژیك‌باید رفت‌حانیکوف روس را در اسپا دیدم بحضور آمد دوازده سال پیش ازین دراردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان‌تر و چاق‌تر شده است‌از اعضای مجلس علوم روس‌است‌ودرپاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمدلله احوالم خوب بود سوار کالسکه شده باصدراعظم رفتم بگار کالسکه‌های‌پادشاه بلژیك را آورده بودند بسیار خوب کالسکه هائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم‌دیده شد صدراعظم وحکیم طولوزان هم در کالسکهٔ ما نشسته بودند راندیم کالسکه بخار بلژیك بسیار راحت و

خوبست کم‌تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ(Leige.)رسیدیم که‌کارخانه‌های تفنك‌سازی و کالسکهٔ‌بخارسازی معتبر دارد از «اسپا» تا«لیژ»همه‌راه دره و تپه و جنگل است از سه چهار سوراخ‌هم گذشتیم که یکی از آنها سیصدذرع میشد اما‌از لیژ بآنطرف جلگه است درلیژ ایستادیم جمعیت زیاده ازحد جمع‌شد حاکم و اعیان شهر آمده‌بودند از کالسکه‌بیرون آمدم نظام بالباسهای ماهوت‌ایستاده موزیکان هم‌میزدند ازدحام بطوری‌بود که راه‌رفتن نبود بعداز گردش بزورمردمرا پس کرده رفتیم توی‌کالسکه راندیم شهر«لیژ» بسیار بزرك وآباد و قشنك است‌همه شهر در پستو بلندی دره و تپه واقع است بـاغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد راههای‌کالسکه روبلژیك را تماماً با سنك فرش کرده‌اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است درین راهها الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل بـاقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه‌ساعت که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلژیك است‌در گار‌اعلیحضرت پادشاه لیوپولد دوم با برادرشان که« کونت دفلاندر»است وهمه صاحبمنصبان‌نظامی وولایتی وغیره حاضر بودند تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خودشانرا معرفی کردند ماهم اتباع خودمانرامعرفی کردیم‌سوار کالسکه‌روبازی شده‌من و پادشاه باهم‌صحبت کنان‌رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من وپادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت دولتی که در وسط شهر است‌رفتیم بالا در مرتبهٔ دوم اطاقهای مارا پادشاه نشان داده خود رفتند بمنزلشان که‌اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم‌را برای‌پادشاه فرستاده بعد رفتم‌ببازدید ایشان زوجهٔ پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد ازدقیقه‌ای برخاسته آمدم‌منزل. پادشاه مردیست سی‌وهشت ساله بلندقامت‌قدری‌لاغر ریش زردبلندی دارندرزمان‌ولیعهدی سیاحت هندوستان واسلامبول ومصر وشامات‌را کرده‌نوهٔ دختری لوی‌فیلیب‌پادشاه سابق فرانسه‌وپسردائی پادشاه‌حالیه انگلیس‌است سه دختر داردپسر نداردو برادرش کونت دفلاندر عجالة ولیعهد است و سناً قدری کوچك تر از پادشاه است زوجه

برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای پروس وزوجه پادشاه ازشاهزاده خانمهای‌نمسه واصلش از اهل مجاراست مملکت بلژیك بسیار آزاد ورتق وفتق اموراتبامجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع‌شده حکم میکنند مجلس پارلمنت عمارتی‌عالی و در شهراست حال هم بازبود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این‌ولایت‌بسیار آزاد هستند هرچه بنویسند ازهیچ کس باك ندارند جمعیت بروکسل قریب صد و هفتاد و دوهزار نفراست جمعیت کل بلژیك ده کرورو کسریست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون دروقت جنك‌صدهزار نفر سابقاً تمام این مملکت‌تابع‌هولاند بوده است چهل و دوسال قبل از این دولتین انگلیس و فرانسه وغیره جمع‌شده‌از آن دولت موضوع کرده به لئوپولد اول که دائی پادشاه انگلیس بوده داده او را پادشاه کردند خلاصه لارنسن‌صاحب‌کامبل صاحب‌طمسون صاحب‌وچندنفرانگلیسی دیگر که برای مهمانداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنسن دوازده سال‌قبل از این در طهران ایلچی بود حالا قدری پیر شده است بعد ازنهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه‌های گل توی عمارت ساخته و سرش‌را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره وحوض کوچك بسیارقشنگی‌داشت آب مثل حباب از فواره میریخت انواع‌واقسام گلها داشت آنجا گشتم جلوعمارت میدانگاه وآنطرف میدان باغ بسیار خوبی‌است برای گردش‌عامه ساخته‌اندامامن نرفتم یك باغ هم مخصوص همین عمارت است شهر بروکسل بسیار قشنك است کوچه‌ها راستوعریض اما شهردرپست وبلندی است کوچه‌ها و خانه‌ها اغلب‌پست وبلند واقع‌شده‌اند دره‌و تپه‌دارد کلیسای‌بسیار قدیم معتبری که کمتراز کلیسای‌کلون نیست‌خلاصه شب‌را باپادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانهٔ‌رسمی خیلی راه‌بودمردم هم ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته‌درلژ مخصوص نشستیم صدراعظم وزوجهٔ برادر پادشاه هم درهمین لژ نشستند شاهزاده‌ها و همراهان ماهمه با لباس رسمی درلژهای دیگر باهمهٔ سفرا بودند بقدر سه هزار نفرمرد وزن بود تماشاخانهٔ‌شش‌مرتبهٔ بزرگی‌است‌همه‌باگاز روشن‌بوداز تماشاخانهٔ

بزرگ‌پطر کمتر نبود. خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند موزیك خوب هم میزدند خیلی خوش‌آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد باله دادند زنها رقصیدند خیلی طول دادند بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه بازوجهٔ‌ایشان باز بامن بکالسکه نشسته رفتیم‌منزل وداع کرده آنها رفتندمنهم خوابیدم اغلب پیشخدمتها در مهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل داریم خیلی خوب عمارتی است با زینت پرده های اشکال خوب دارد اگرچه کوچك‌است اما بسیارخوب کشیده‌اند چهل‌چراغهای متعدد بزرك خوب‌سایر اسباب زینت اطاق از میزو صندلی وغیره همه خوب و مهیاست چراغ شهر باگاز و بسیار هم هست

روز بیست ویکم ربیع الثانی

در این شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند ازهمه دول آنجا ایلچی هست‌وزرای بلژیك هم بحضور آمده رفتند بعدپادشاه آمدندباهم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچه‌های شهر را گشتیم بمیدانگاهی رسیدیم که مجسمهٔ پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده‌اند چشم انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاهزاده‌های خودمانرا اینجا دیدم پیاده میگردند گفتم با ما بیایند راندیم برای کلیسای بزرك پیاده شده توی‌کلیسا رفتیم بسیار بنای‌عالی‌است پانصد سال است ساخته‌اند کشیش آمده مارا باطراف کلیسا برده تماشا دادمقبرهٔ‌ژرژ پادشاه سابق‌انگلیس‌وهمچنین قبریکی‌ازسلاطین‌قدیم بلژیك‌در این کلیساست بنا وعمله مشغول‌تعمیر بودند خیلی بنای‌عالی‌مرتفعی‌است‌منبرو محرابهای‌عجیب‌داشت‌ازچوب منبت‌کاری‌بسیارخوب بعد از گردش ازآنجا بیرون‌آمده برجی دیدم عمارت‌مانند که‌ازقدیم دراین‌شهرساختهو بهمان‌ترکیب‌نگاه‌داشته‌موزه کرده‌اندازاسباب و اسلحهٔ ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در آنجا بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یافلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب ساخته آنجا بپا داشته‌اند کلاه‌خود،زره،زره‌اسب،اسلحه تمام‌از

سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنك و غیره میپوشیده‌اند آنجا بود. قدری گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لاکن Laken که‌عمارت‌ییلاق پادشاه و ملکه‌است از یك خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانهٔ‌بود که‌دستی ساخته‌اند که کشتی‌تا بندر«آنورس» که ازقلاع معتبرهٔ فرنگستان و متعلق بدولت بلژیك است آمد ورفت کند رودخانهٔ‌که از وسط شهر بگذرداینجا نیست. آبی‌از خارج بزحمت زیاد برای خوردن‌بشهر آورده بخانه‌ها راه داده‌اند خلاصه بعدازطی مسافتی درآخر شهر بدرباغ قصر(لاکن)رسیدیم بسیار باغها وخیابانهای تمیزداشت این باغ مخصوص پادشاه است کسی‌آنجاراه ندارد جنگلهای خوب ودرختهای‌قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده‌است چمن و گل‌خوب دارد آهسته‌با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود استقبال کرد نشان آفتاب را با حمایل‌آن بملکه دادیم بخودنصب کرد درتالار گنبدداری نشستیم چشم‌اندازخوبی بشهروباغ داشت‌دوطرف‌تالاراطاقها بود موزیکان میزدند شاهزاده‌هاوغیره آمدنددر اطاقها گشتیم فرشهای‌بافته‌کارقدیم منقش باشکال‌خیلی خوب که در خود بروکسل می‌بافند بدیوارهها نصب کرده بودندولی‌کارخانه‌اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوب است خلاصه بشهر مراجعت کرده بباغ‌حیوانات‌رفتیم‌اما چون وقت نبود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدم کوچك‌و بزرك، رنك برنك‌ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا راهم تماشا کرده رفتیم‌منزل قبل از آنکه به لاکن برویم به هوتل دویل Hôtel de ville یعنی‌محل نشیمن حاکم وکارگزاران ولایتی رفتیم بسیارعمارت عالی وقدیم است بالای‌عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل راکه صور میدمد نقاش طوری کشیده است که‌آدم هرطرف میرودچشم آن صورت باوست‌عمل این نقاش بسیار عجیب ومعروف دنیاست بدیوارهای‌عمارت فرش صورتی نصب کرده‌اند جلو هوتل میدانیست بزرك جمعیت زیادی آنجا بود

تلمبه‌چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما تلمبه چیان اینجا سواره نیستند پیاده‌اند اغلب کوچه‌ها و خانه‌های شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانهٔ عدلیهٔ میساختند بسیار اعلی. خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شام را درهمین عمارت موعود پادشاه هستیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای خارجه وغیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر (اوستاند Ostende .) به انگلیس برویم ازاین جهت زود خوابیدم .

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود باکسالت بی خوابی شب از خواب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب بودند یك فوج باموزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه نشسته از کوچه‌ها و خیابانها گذشته رسیدیم به گار، همان کالسکه‌های پریروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان و غیره بودند باپادشاه خداحافظ کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جاجلگه، آبادی، سبزه، چمن، باغ و گل است اینجاها زبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند تجارتگاه معتبری است کشتیهای زیاد بود شهر آبادی است از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه بخار امروز خیلی تند میرفت مامورین بلژیك مرخص شده حاکم و کارگزاران اوستان حضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بهویژیلان (Vigilant.) است لارنسون صاحب وانگلیسیهائی که همراه ما بودند معرفی وراهنمائی میکردند امیرالمعتبر کشتیهای انگلیس که موسوم به ماك کلنتوك (Mac-clintock.) است و بسیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفی است باستقبال آمده در کشتی بود صاحب منصبان دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندرو خوبی است صدر اعظم با عملهٔ خلوت و بعضی دیگر در کشتی

ما و شاهزادگان و سایرین‌دردو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودندخیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند وهمراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میزما میوه های خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و سیاه بسیار معطر خوب، میوه موز که چیز بسیار خوبی است خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین‌این میوه‌ها راتماماً‌در گرمخانه عمل میآورند و قیمة آنها بسیار گران‌است مثلا یك‌خوشهٔ‌انگوررا بدوهزارمیدهند وقس‌علی‌هذا. خلاصه‌راندیم نهاری خوردم همراهانرا نهارخوبی داده بودنداز بندر اوستاند الی دوور (Douvre.) که اول خاك‌انگلیس است‌پنجساعت راه است‌واین دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروف است اما الحمدلله تعالی دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخوردمثل سیاحت روی رودخانه بودعقب سرما سه کشتی بردیف می‌آمد دو کشتی بزرك جنگی‌زره‌پوش‌هم یکی‌دست‌راست ما دیگری دست چپ برای احترام می‌آمدند گاهی توپ می‌انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری‌آمد که دو برج ودرهر برجی دوتوپ داشت برجرا بهرطرف که میخواستند میگرداندند این کشتی هم‌آهن‌پوش است گفتند زورپنجهزاراسب‌بخار دارد دیوارهٔ کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبودمیگفتند گلوله‌توپهای این کشتی کشتیهای دیگر را خرد میکند دوسه تیر از توپهای‌آن انداختندبسیارصدامیکرد کشتیهای تجارتی وغیره بسیار آمد ورفت‌میکردندتا نزدیك‌شدیم‌بسواحل‌انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی باستقبال آمدهمه توپ انداختند روی دریا از کشتی وقایق و کشتیهای بخار بزرك که بزرگان ونجبای انگلیس‌در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بودکوههای ساحل چندان بلند نیست‌وسنگش سفید رنـك مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید بـه بندر دوور سکوی سنگی طولانی ساخته‌اند تا کشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای‌آن زن ومرد و خانمها ونجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا

ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان باوزیر دول‌خارجه (لورد کرانویل) (Lord granville)و اعیان و اشراف لندن همه‌آمده‌بودند پسروسطی پادشاه‌دوك ددمبورغ(Duc d'Edimbourg) وپسر سیمی پرنس‌ارتور (Prince Arture.) در کشتی‌ایستادیم‌پسرهای پادشاه، وزیر خارجه، ایشیك‌آقاسی‌باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت‌باشی است آمدند توی کشتی‌رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارهارا از کشتی بردند بیرون. پسر دومی ملکه جوان بسیارخوشروی با بنیه‌ایست چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید بیست‌وهفت هشت سال باشدپسر سومی که‌از او کوچکتراست‌قدری رویش‌باریکتر وجثه‌اش کمتر است ایشیك آقاسی‌باشی اسمش‌لورد سیدنی (Lord Sydney.)مرد پیر قوی بنیه‌ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالارفتیم ازدحام وجمعیت غریبی‌بود سوار کالسکهٔ بخار شدیم من و پسرهای پادشاه وصدراعظم ووزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یك‌کالسکه نشستیم بسیار کالسکه‌های خوبی بود هیچ چنین واگونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم‌بعمارتی که غذا حاضر کرده‌بودند پیاده شدیم من‌رفتم باطاق کوچکی حکیم‌الممالك که چندی‌بود اینجا بود دیده‌شد بعد گفتند حاکم شهر دوور نطقی حاضر کرده است‌باید بخواند رفتم بتالاری‌بالای پلهٔ بلندی ایستاده همهٔ شاهزاده‌ها واعیان انگلیس‌شاهزاده‌ها و سایر نوکرهای‌ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم جواب دادیم لارنسون بانگلیسی بیان‌کرد مردم دست میزدند بعدبرگشته‌رفتیم سر نهار همراهان همه بودند غذای گرم پخته و میوه وغیره‌آوردند خوردیم بعد برخاسته باز باهمان اشخاص درکالسکهٔ بخار نشسته راندیم همه‌جا از بغل کوه ودره‌میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دوتای از آنها بقدر ربع فرسنك وبسیار تاریك و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایرزمینها ندارد جنگل زیاد دارد درختهای‌قوی آبادی متصل زراعت زیاد تمول انگلیسیها معروف دنیاست ضرور بنوشتن‌نیست از

نزدیك قصبه و آبادی شیسلهورست (Sheslhurst) گذشتیم که مقر ناپلیون سوم بوده وهم آنجا فوت شده است قبرش هم آنجاست کالسکهٔ بخار بطوری تندمیرفت که امکان نداشت کسی جائی را به بیند ازبس تند میرفت از عراده‌ها اتش در آمده یك کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد کالسکه‌هارا نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تارسیدیم باول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه ازهر طرف عبور و مرور میکند واز دود کارخانه‌ها وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه رسیدیم به گار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب ولیعهد انگلیس معروف به پرنس دو گال (Prince de Galles.) همهٔ وزراء واعیان واشراف حاضر بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی (Lord Morley.) مهماندار بکالسکهٔ روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانه ها مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سرودست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت این شهررا متجاوز از هشت کرور نفوس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی ووقار و تمکین از روی زن و مرد میریزد معلوم است که ملت بزرگی است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی وعقل وهوش و تربیت بآنها داده است این است که مملکتی مثل هندستان را مسخر کرده ودرینگی دنیا و سایر جاهای عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیارقوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش خاصه بسیارقوی وجوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما عددش کم است چهار فوج است هرفوجی چهارصد نفر باین تفصیل نصف راهرا که آمدیم باران شدیدی آمد مردم را از سرتا پاتر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه‌را گفتم پوشیدند صدراعظم ولورد مورلی سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم

بعمارت بو کینکام(.Buckingham) که منزل ماست پیاده شدیم این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتی است بسیارعالی و بزرك‌ولیعهدوسایر شاهزادگان‌همراهی کرده مارا بردند بعمارت‌همهٔ همراهان ماهم در این عمارت منزل دارندباغ‌بسیار وسیع با صفائی درجلو عمارت است چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده‌اند اسباب دروگری دارند مثل عراده که اسب میکشدو ازعقب چمن بیك اندازه بریده شده میریزد توی عراده درياچه طبیعی بسیار خوبی باکشتی وقایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده‌اند درهر گوشهٔ باغ درختهای‌جنگلی بسیار قوی و گلهای بسیار خوب دارد طاوس زیادی آنجابود یك درناهم‌توی‌چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر (وینزور)هستند که شش فرسنك الی‌شهر مسافت دارد اما با راه آهن در نیمساعت میروند در روی پلها وتوی عمارت سربازان پیر انگلیس بالباس چهارصدسال قبل از این ازعهد الیزابت (.Elisabeth) ملکهٔ انگلیس ایستاده بودندلباس عجیبی است.

روز بیست وسوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دورنبود خانه خوبی دارند هفت هشت طفل‌بسیارشیرین دارند زوجه ولیعهد دخترپادشاه‌دانمارك و خواهرزن ولیعهد روس است ولیعهد روس وزوجه ایشان هم آنجا بودندچندروز است بعزم دیدن آمده‌و یکماهی هم خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت‌شد همه‌جای‌عمارت از دیوارهای‌اطاق وغیره اشکال شکار وپوست ببروغیره بودخلاصه برخاسته‌رفتیم‌دیدن (پرنس‌الفرد) که ملقب به (دوك‌ددمبورغ)است‌خانه اوهم‌بسیار خوب است سر مرالها و شکارها و سرفیلی که دردماغهٔ افریقیه شکار کرده‌باانواع مرغهای خوش خط وخال خشك کرده پشت‌شیشه‌ها وغیره چیده بود اسباب شکار هم بود (پرنس‌ارتور) نبودرفته بود بمشق افواج از آنجا بخانه(دوك‌دکامبریدج) پسرعموی پادشاه رفتیم‌خانه خوبی‌داشت‌سپهسالار کل‌قشون انگلیس است‌بخصوص

توپخانه وجبه‌خانه مردپیریست اما با بنیه و قوی‌هیکل سرخ‌و سفید بسیارخوش منظر است‌مرد معتبری است‌قدری‌صحبت شد رفتیم‌خانه‌خواهرهمین دوك کامبریدج که زوجه(دوك دتك) است که یکی از شاهزادگان و نجبای آلمان وجوان بسیار خوبی است سبیل کمی دارد وخوشگل است خانه و باغ خوبی دارد که از دولت داده‌اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه ووزرای انگلیس بحضور بودزود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالای عمارت همهٔ شاهزاده‌های‌ما وصدر اعظم وغیره بودند ایشیك آقاسی‌باشی پادشاه باهمه سفرا آمده‌ایستادندیکان یکان‌احوال پرسی کردیم‌ایلچی کبیر روس (بارون‌برنف) مردی‌پیروحالیه‌سی‌سال است در لندن ایلچی است مسیو (روس پاشا) ایلچی کبیر عثمانی از اهل یونان ومرد معمری‌است (مسیو بست) ایلچی اوستریا مردپیرعاقل‌بزرگی است سابقاً‌صدر اعظم نمسه بوداز اهل‌آلمان‌است سفیرفرانسه(کنت‌دار کور) ازنجبای فرانسه‌است سایرین‌هم‌بودند سفیر دولت‌ژاپن هم‌آنجا (نواب راجه دولب‌سنك) پسر(رنجه‌سنك) معروف هم بود بیست سال‌است‌درلندن است مواجب زیادی دولت باو میدهدجوان خوش چشم وابروئی است زبان‌انگلیسی‌حرف میزند جواهرو مروارید زیادبخود زده بود شاهزادهٔ هند است بعد از رفتن اینها کل‌وزرای انگلیس که حالا ازدستهٔ (ویك) هستند(لرد کرانویل) وزیرخارجه(لرد کلادستون) صدراعظم(دوك‌دار کیل) وزیرهندوستان وسایروزراومعتبرین همه‌بحضور آمدندخیلی بالرد کلادستون ووزیر خارجهٔ انگلیس حرف زدیم بعدآنها هم‌رفتند تنها ماندم‌عمارات بالاراهمه‌را گشتیم عجب عمارتی است اشکال وپرده‌های بسیار خوب داردشب بجهت شام بخانهٔ‌ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه(دوك دسوترلند) که‌از نجبای انگلیس‌و سالی یك کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانهٔ ولیعهد شام‌خوردیم شاهزاده‌های‌ما،صدراعظم وغیره، وزرای انگلیس، ولیعهدروس،زنهای هردو ولیعهد بودند بعد از شام رفتیم خانه (دوك دسوترلند) زن‌نجیب معقولهٔ دارد خانه‌اش‌خوب

است جمعیت زیادی بود در تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده های انگلیس و شاهزادهٔ هندی نواب ناظم بنگاله هم با پسرش بودند دوسال است برای امری به‌لندن آمده همین جا مانده‌اندنوهٔ (تیپو صاحب) معروف‌است خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم .

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم‌بقصر ویندزور (.Windsor) که مقر اعلیحضرت ویکتوریاپادشاه انگلیس است باکالسکهٔ بخار یکساعت‌مسافت‌است خلاصه رخت پوشیده‌باصدراعظم و(لردمورلی) سوار کالسکه شده رفتیم‌جمعیت زیاده از حدسرراه وطرفین‌راه‌ایستاده بودند‌آنقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان هایدپارك‌وشهر گذشته‌رسیدیم بگارسوار کالسکه بخارشدیم کالسکه‌های بسیار اعلی و طرفین‌کالسکه یك پارچه از بلور بود از جاهای‌آباد وصحرا و چمن گذشتیم تا قصر ویندزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظرمیآمد نزدیك رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی‌شدیم جمیع ملتزمین ماهم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلیحضرت‌پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشانرا گرفته بازو داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنك که پرده‌های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشانرا معرفی کردندما هم شاهزاده‌ها وصدراعظم‌وغیره‌رامعرفی کردیم لردشامبرلاند(.Lord chamberland) که وزیر دربار پادشاهی است‌نشان ژارتیر (.Jarretière) مکلل بالماس‌را که‌به زانوبندمعروف و از نشانهای بسیار معتبرانگلیس‌است برای‌ما آوردپادشاه‌برخاسته بدست خودشان نشانرا بمازدندوحمایلش را انداختند جوراب بندبلندراهم دادند داستان این نشان از قراریست که در ذیل نوشته میشود :

مورخین را درباب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سوم پادشاه انگلستان در سنه هزارو سیصدو چهل‌و نه عیسوی درقصرویندزور اختراع نمود دوعقیده‌است

یکی اینکه بیادگار فتح کرسی که فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکــه دریکی ازمجالس بــال، جوراب بند(کنتس دوسالیسبوری) معشوقه ادوارد افتاده اسباب خندهٔ حضار شده بود پــادشاه از کمال غیرت وعلاقهٔ که باو داشت جوراب بند را برداشته این‌عبارت را ادا کرد مفتضح باد کسیکه‌خیال بدبکند (Honni soit qui mal y pense.) که‌همین‌عبارت‌الحال در تسمهٔ نشان زانو بند نقش است و گفت همین بندجوراب را بقدری‌محترم‌خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید. این‌شد که آنرا نشان اول دولت‌قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس اداره این‌نشان استو شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان داده نمیشود وعده حاملین نشانهم از داخله و خارجه زیاده از بیست‌وشش نفر نباید باشد .

خلاصه نشانرا باحترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان وحمایل آفتاب مکلل بــالماس را با نشان تصویر خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشانهم با کمال احترام قبول کرده بخودزدندبعد برخاسته سر میز رفتیم‌سه‌دختر پادشاه‌ویك پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود واسمش لیوپولد (Leopold.) است نشسته بودند.این پسر امروز تاگار باستقبال‌آمده بود بسیار جوان وخوشگل است‌لباس (اکوسی)پوشیده بود وضع‌لباس اکوسی‌این است که‌زانوها الی‌ران‌مکشوف‌است. یك دختر شانزده سالهٔ پادشاه هم همیشه درخانهٔ ایشان است هنوز شوهر نداردو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان وصدراعظم ولرد کرانویل وغیره‌بودند نهار خوبی خورده شد میوه‌های خوب سرنهاربود بعد پادشاه‌دست‌مارا گرفته‌باطاق راحتگاه برده خودشان رفتند قدری آنجـا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچك جلو قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب‌وپیاده ممتاز است قشون انگلیس‌اگرچه کم است اما بسیار خوش لباس‌و با نظم وخوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدندخلاصه خیابان‌عریضی

جلو قصر است که طولش یکسر سنك و طرفین آن دوردیف درخت جنگلی کهن قوی سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل وسبزه آمدیم پائین سوار کالسکه شده باصدر اعظم ولرد مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما می آمدند زن ومرد زیادوزنهای خوشگل و بچهو بزرك ازاهل (خود ویندزور)سر راه بودند و درخیابانها سواره پیاده باکالسکه میگشتند خیلی تماشا داشت تاقدری که رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گلهٔ گوسفند قریب هزار آهو درچمنها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچریدند واز آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها را اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست بلکه مابین مرال و آهووشوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان ودرخت وچمن انتها ندارد دو فرسنك رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای انبوه بلند همه گلهای بزرك آبی رنك و قرمز وغیره داده بود ازجنس خرزهره آنقدر باصفا بود که فوق آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرك زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته بعمارتی کوچك بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاه است آنجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاهزاده هاوغیره همه آمده رفتند سرراه آهن ما سوارقایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن ومرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونهٔ کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست وچهار توپ بقدر زنبورك داشت توی آن را تماشا کرده آمدیم بیرون باقایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه شده از راه دیگر که بازهمه چمن وخیابان و آهوی زیاد بودرفتیم بهویندزورواز آنجا بکالسکه بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت ویندزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه بابنیهٔ قدیمه است که از سنك ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یك برج بزرگی دارد و چندبرج کوچك بلند اما میان عمارت بسیار بازینت وقشنك و پراسباب اطاقها، تالارها، دالانهای بسیار خوب و موزهٔ اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه

سال است اما بنظر چهل ساله مینمایند بسیار بشاش وخوش صورت هستندامشب را در خانهٔ لردمر (Lord Maire.) حاکم شهر قدیم‌لندن مهمان بشب‌نشینی و سوپه هستیم شب را سوار کالسکه شده راندیم‌ازعمارت ماتامنزل (لوردمر) یکفرسنك تمام بود همه طرفین‌راه‌و کوچه آنقدرزن ومرد بود که‌حساب‌نداشت‌همه‌هورامیکشیدند منهم متصل باهمه تعارف‌می کردم همهٔ کوچه‌ها ازچراغ گاز روشن‌است‌علاوه‌بر آن از بامها وپنجرهٔ خانه‌ها روشنی‌الکتریسیته کوچه را مثل‌روز روشن کرده‌بود بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانه‌ها و کوچه‌وغیره‌درست کرده‌بودندشهر و کوچه را آئین بسته بودند ازعمارات عالی ودکاکین‌زیادمرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازهٔ سیته شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لوردمرحاکم همین سیته‌است دیگراختیاربسایر شهر ومحلات ندارد یعنی سایر شهر هیچ حاکم نداردهر محلهٔ مشورتخانه دارد واگر امری‌اتفاق‌افتد به پلیس باشی که گزمه‌باشی آن‌محله‌است رجوع میشود اوهم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت‌هزار نفراست همه جوانهای خوب وبالباس معین اهالی‌شهرزیاد ازپلیس‌حساب میبرندهر کس به پلیس بی‌احترامی کند قتلش واجب است خلاصه وارد در خانه لوردمرشده‌از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس وروس بازنهایشان و همه سفرای خارجه و شاهزاده‌های ما وغیره وشاهزادگان وشاهزاده خانمها وخانمهای‌معتبره‌وبزرگان وورزای انگلیس‌بودند باهر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این‌عمارت دولتی است که حاکم‌لندن‌می نشیند اسم عمارت کیلدهال(Cuid Hall.)است‌سالی‌یکمرتبه این حاکم به انتخاب اهل‌شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرك خرقه وکاتبیهای زیرسموروغیره دردست هریك چوب باریك بلندی دست دیگری شمشیر قداره بسبك قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه درهمان اطاق ایستادیم لردمر نطقی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل‌چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بازوجهٔ ولیعهدانگلیس بازو داده بودم‌زن ومرد زیادی بودندامشب سه‌هزار نفر دعوت شده‌بودند(لوردمر)

جبۀ که دامن پشتش خیلی دراز بود و برزمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم‌صدر مجلس چندپله میخورد بالارفته روی صندلی نشستیم زنهای هردو ولیعهد طرفین‌ما نشسته سایرین‌همه ایستاده بودند لوردمر بزبان انگلیسی خطبۀ از روی نوشته در تهنیت ورودما ودوستی‌واتحاد دولتین انگلیس وایران خواند همانرا بزبان فارسی چاپ زده ورقی ازآنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لوردمر صدر اعظم همان فارسی را بافصاحت تمام خواند ماهم جوابی دادیم (لارنسن صاحب) بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعدازآن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس‌قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد برقصدآنجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند بعدمجلس رقص شد من در همانجا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها و غیره همه میرقصیدند بعدازاتمام رقص باز بازو بزوجه ولیعهد انگلیس داده رفتیم برای‌سوپه که شام بعد ازنصف شب است از تالارهای بزرك وپله‌ها وراهرو های زیاد که همه مملو ازمرد وزنهای خوشگل بود وانواع گلها ودرختها که در کوزه‌کاشته درپله‌هاو اطاقها گذاشته بودند گذشته رسیدیم بتالار بزرگی که میز سوپه را چیده بودند قریب چهارصد نفرسرسفره بودند شخصی از اهل سیته که نایب لوردمر بود عقب سرمن ایستاده بود هردفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضرباشند برای توس نمودن باین معنی که صاحب‌خانه بسلامتی‌بزرگان شراب میخوردهمه باید برخیزند و بخورند اول لوردمر بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد بعد باز لوردمر توس کرد هر دفعه‌آن‌شخص اهل مجلس را قبل ازوقت‌خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در برگشتن‌هم که نصف شب بود باز همان طور جمعیت بود امشب درکالسکه با من ایشیك‌آقاسی‌باشی وصدراعظم بودند .

پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس درقصر ویندزور بدیدن ایشان‌رفته اسم خودرا درآن ثبت کرده است منهم امروزنوشتم .

روز بیست و پنجم ربیع‌الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ (Volvitch) که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانهٔ دولت انگلیس است ازعمارات ماتا بآنجا با کالسکه اسبی دوساعت‌راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرود ولویچ هم که شهریست درحقیقت محلهٔ ازلندن ومتصل بآبادی شهراست صبح سوار کالسکه شده رفتیم شاهرادگان و غیره هم باپیشخدمتهای کشیك بودند ازمحلهای آباد شهر و ازپل رودخانهٔ تایمز گذشته باز از کوچه‌های آخر شهر که‌اغلب‌قصابخانه بودو کسبه وعملهٔ که همه ازدودزغال رویشان سیاه شده بود گذشته‌تارسیدیم به‌قصبه‌وشهر ولویچ که جای‌بسیارمعتبریست وسربازخانه‌های سواره وپیادهٔ دولت انگلیس همه درآنجاست کناررودخانه تایمز واقع است دوك کامبریدج وپرنس الفرد وپرنس ارتور جنرال وود امیرتوپخانه وحاکم نظامی‌ولویچ وسایرسر کرده‌های توپخانه وپیاده وغیره همه باستقبال آمده وجلوما افتادند ماباکالسکه راندیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه وبرزن عبور شد جمعیت زیادی طرفین راه بود هورا میکشیدند من هم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانه‌ها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم حالا رسم است توپها را با قالب نمیریزند آهن‌تخته را با اسبابی که‌دارند لوله میکنند بهراندازه که توپ بخواهند بعد ازآن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده می کوبند وجوش میدهند توپ میشود گفتند این‌طور اعتبارش بیشتراست‌یکی یکی کارخانه‌ها را دیدیم جائی توپ خاندار میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیاد بی مصرف قدیم را در جلو کارخانه‌ها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانهٔ همه انگلیس اینجاست بعد ازگردشها ورفتن نزدیك کوره‌های آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت اول که ازپهلویش گذشته بودیم نهارآنجاحاضر کرده بودند تالاریست که صاحب‌منصبان بری وبحری وتوپخانه‌آنجا نهارمیخورند جای خوبی‌بود نهار خوردیم بعد ازنهار سوار اسب صباح الخیر شده باپسرهای پادشاه و

دوك دكامبریدج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که چمن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود متجاوز از بیست‌هزار نفر زن‌ومرد دورصحراوچمن برای تماشا ایستاده‌بودند هفتاد عراده توپ بزرك و کوچك بود ازقراریکه گفتند این توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت‌توپچیهاوصاحب‌منصبان خوش لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمهٔ پر میشود مثل کروپ‌ازعقب پر نمیشودتوپخانه، سواره، پیاده گذشته‌بعددوباره(یورقه) آمده گذشته بعد یورتمه‌آمدند بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیك کردند یکی از توپهای نه پوندرا هم بما پیشکش کردندبعد سوار کالسکه شده ازهمان راهی که‌آمده‌بودیم برگشتیم بمنزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت پوشیده با امیراخور پادشاه که مرد قابلی است ولوردشامبرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت زیادی در راه بود باهمه تعارف کرده رسیدیم‌بتماشاخانه. ولیعهد انگلیس وروس و زوجه هردو و شاهزاده خانمها و شاهزاده‌ها و بزرگان همه بودند تماشاخانهٔ بسیار بزرگ شش مرتبهٔ خوبی است پرده‌های خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم‌بود پاتی(.Patti) راکه از خواننده‌های‌معروف فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن‌خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری‌هم بود البانی (.Albani) نام ازاهل‌کانادای‌ینگی‌دنیا بسیارخوب‌خواند وکارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل .

روز بیست و ششم

امروز بعداز نهار رفتیم بباغ وحش‌حسام‌السلطنه و نصرةالدوله بامن‌در کالسکه نشستند پیشخدمتها وغیره هم همراه بودند چون روزیکشنبه بود کوچه‌هاخلوت‌بود همهٔ مردم توی چمنها وغیره بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که‌توی چمنها خوابیده بودند بازکالسکهٔ مارا که میدیدند از اطراف دویده می آمدندهورا میکشیدند خلاصه راه دوری‌بود از کوچه‌ها ومیدانها و غیره عبور کرده تا رسیدیم

بدر باغ‌وحش پیاده شدیم کالسکهٔ زیادی درباغ‌و کوچه‌بودمعلوم شد جمعیت‌زیادی بواسطهٔ روز یکشنبه بباغ وحش آمده‌اند رئیس باغ که‌مردی‌پیرو گوشش‌هم‌سنگین بود آمد قدری فرانسه‌میدانست‌صحبت کردم زن‌ومرد زیادی بود ما از میان کوچه تنك مرد وزن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصافاً قلباً بما میل دارند وزیاده ازحد باحرمت وادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را قفس بقفس علیحده‌ازهم جدا ساخته‌اند چند حیوان عجیب اینجابود که جای دیگر دیده‌نشده بود اولا هیپوپوتام(Hippopotame.) است که اسب دریائی است‌چیز غریبی‌است‌سه عدد بود یعنی یك جفت نروماده و یك بچه هم همانجا زائیده بودند بچه‌هم خیلی بزرك بود دربیرون‌آب ایستاده وبزرگها توی‌آب بودند غذا بدهنش می‌انداختند دهنش‌رامثل‌یك دروازه‌بازمیکرد، دندانهای بسیاردرشت‌داشت، بسیار عظیم‌الجثه‌بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائی است ثانیا میمونی‌بود بسیار بزرگ کریه‌المنظر بعینه انسان بخصوص دست وپایش خیلی شبیه انسان است‌صاحبش میرقصاندپازمین میزد، میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلوجلو ماراه میرفت امامتصل میل داشت دستهایش‌را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیر غریبی داشت بندبازی میکرد ثالثا شیر وروباه بحریست که هردوتوی حوض آبی بودند دور حوض معجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیز هوش بودند جثهٔ شیر خیلی بزرگ است تنش پشم نازکی دارد دست و پایش ببال ماهی و پرشب‌پره شبیه است امابا همانهابسیار تندراه میرفت در کنار ووسط‌حوض سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می‌نشست. روباهش هم شبیه به‌شیر بود اما کوچکترمیرفتند زیر آب مستحفظصوت میزد همان‌آن ازآب‌بیرون میامدند روی، سکوی حوض نشسته مستحفظرا ماچ میکردند میگفت یك ماچ دو ماچ هرچه میخواست اورا ماچ میکردند بسیار تماشاداشت رابعاً میمونهای خیلی کوچك بقدر موش سلطانیه دیده شدبسیار غریب‌فیل و کرگدن وشیریال‌دار، پلنك

سیاه، ببروغیره، مرغ وطوطیهای الوان بودند غیر ازاین هم بسیار جاها بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت هم زیاد بود معاودت بمنزل شد .

روز بیست وهفتم

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم ببندر پورتسموت (Portsmouth) که یکی‌از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدراعظم و شاهزاده‌ها و غیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود رفتیم تـوی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان و غیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکهٔ ما نشسته راندیم همهٔ راه آباد و سبز وخرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و بـاستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کـردند تعارف رسمی بعمل آمده تـوپ زیاد ازخشکی و دریـا انـداختند. داخل کشتی ویکتوریا البرت (Victoria-Albert) که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو و بزرگ و خوب است شدیم با هردو ولیعهد و شاهزاده ها و سرداران بحری و غیره کاپیتان این کشتی اسمش پرنس لینژ (Prioce-Linoge) است نهاری حاضر کرده بودند ما وسایرین رفته در اطاق کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند برخاسته رفتیم بالا همه آمـدند دو پسر کوچك ولیعهد انگلیس هم بالباس ملاحی آمـده بودند ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچـه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند شلیك کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرك و کوچك زیاده ازحد بودند روی‌دریا ازتماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایرانرا درهمهٔ کشتیها زده بودند یك هنگامه‌ای بود رفتیم تانزدیك

جزیرهٔ ویت (Wight) که درهمین دریای مانش وجزیرهٔ بسیارقشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید (Raid) که خانه‌های بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت در این جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته‌اند موسوم به اسبورن (Osborne) از دور پیدا بود علی‌الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه واقع و دورش جنگل وچمن بود ازآنجا گذشته ازمیان کوچهٔ کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش ما سوار قایق شده بجهت ملاحظهٔ دو کشتی اول بکشتی ازنکور (Azincourt) رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کاپیتان این کشتی موسوم به فیپس هوروبی (Fips Hurubi) با صاحب‌منصب زیادآنجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود زور پانزده هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرك داشت بعضی توپها درطبقه بالا و اکثر در مرتبهٔ پائین بود رفتیم پائین همه‌جا حتی آشپزخانه وجای خوراك ملاحان وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر جنك شوند در یك دقیقه کل ملاحان ازطبقهٔ بالا پائین‌آمده به چابکی تمام مشق‌جنك کردند توپهای بآن عظمترا با اسبابی که داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی‌عراده توپهای بسیاربزرك بود کشتی هم زره‌پوش است ازاین کشتی باقایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم به سلطان (.Sultan) این کشتی‌هم بسیار بزرك وازهر دو رو زره‌پوش است اسم ناخدایش وزیتارت (.Vausitart) توپهای این کشتی کمتر اما بسیار بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین‌آمده توی قایق نشسته رفتیم رو بکشتی خودمان درقایق ما ولیعهد روس وانگلیس وزنهایشان ومعتمدالملك و دوك دکامبریدج وغیره بودند یك کشتی بخار کوچکی قایق ما را میکشید همینکه بپای پلهٔ کشتی ما رسید ازآنجا گذشته رفت زیرچرخ‌بخار کشتی‌همان‌آن، چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پرهٔ چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یك پره میخورد همه غرق میشدیم الحمدالله تعالی چرخ ایستاده ما بیخطر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم ببندر پورتسموت آنجا دراطاقی باز نهار حاضر کرده

بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را که اسباب کشتی بخارو بحری ازهرقبیل میساختند گشتیم بسیارتماشا داشت ازآنجا پلهٔ را گرفته بالارفتیم کشتی بسیاربزرك جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عملهجات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین‌شاه گذاشته بودند پائین‌آمده سوار کالسکهٔ بخار شده راندیم برای شهر غروبی رسیدیم شب را بهمجلس کنسرت (.Concert) یعنی سازوآواز که درعمارت البرهال (.Albert-Hall) است بایدبرویم شب را بعد ازشام‌سوار کالسکه شده با صدراعظم و غیره رفتیم از هاید پارك گذشته داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس وروس باهمهٔ صاحب منصبان انگلیس‌وغیره بودند اول داخل دالانی‌شدیم که عرضش متجاوز ازشش هفت ذرع وسرش باشیشه پوشیده بود گویاآهن هم‌بود طرفین دالان همه اسباب کارخــانجات بود یعنی ماشینهای کوچك مثل نمونه اما بسیارتمیز وقشنگ که بازوربخارکارمیکردند انواع کارخانجات دیده شد شیرینی‌سازی، سیگار وتوتون‌سازی، رشتهٔ آردبری که فرنگیان ماکارونی (.Macaroni) میگویند، شربت آبلیموسازی، اودسلس‌سازی که بطریها را درآن‌واحد پرنموده و سرشرا محکم میکردند، قوطی حلبی‌سازی، ابریشم کشی، پارچه بافی، چاپ روزنامه و هکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمی‌آید درکمال آسانی این اسبابها و کارها را درست میکــردند خیلی مفصل بود، ریــاست این اکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس مثل لورد کرانویل وزیر دول خارجه و غیره است آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند ولیعهــد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی‌تماشا کرده ازپلهٔ زیادی بالا رفته رسیدیم بتالارهای‌متعدد که همه باپرده‌های اشکال دورنما وغیره بود پرده‌های روغنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچ‌جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده‌ها پرنس آلفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحری‌است واین پرده‌ها را صاحب‌منصبان واجزای بحریه هریك‌بخیال خود نقاشی کرده باینجا فرستاده‌اند خلاصه ازاین تالارها گذشته بازبدالانها افتادیم که امتعهٔ که درکارخانه‌های زیرمیسازند اینجاآورده برای فروش میچینند زنها و

دخترهای خوب چه درکارخانه‌های پائین مشغول کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودنداز آنجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها وعمارات وکارخانه‌ها از چراغ گاز بطور های مختلف عجیب روشن بود اصل کنسرت در محوطه‌ایست بسیار بزرك که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است دور این گنبد هفت مرتبه دارد که همه‌جای نشستن مردم است همه مملو اززنهای خوشگل بازینت، جمعیت زیاد همه ازنجبا وبزرگان، سطح زمین‌هم اززن‌ومرد پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس وروس وبزرگان ایران ووزراء واعیان انگلیس همه بترتیب روی‌صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیاربزرگی که بقدریك عمارت است وستونهای آهنی و لوله‌ها دارد که صدای ساز از آنها در می‌آید بقدر چنار متصل بیك ضلع دیوار عمارت بود درچپ وراست ارغنون هشتصد نفر دختر وزن بسیار خوشگل چهارصد نفراینطرف چهارصد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفیدپوش چهارصدنفر حمایل آبی داشتند چهارصد نفرحمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها بالباسهای خوب آنها هم هشتصد نفرمیشدند همه اینها باآهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنونرا یکنفر میزد صدایش خیلی دورمیرفت بسیارخوب زد اما بادش را با بخار میدهند و الا یکنفر چطـور میتواند با پا یا بادست باد بدمد موزیکانچی زیادی هم درمراتب پائین بود همچه مجلس از اول دنیا الی حال کسی ندیده است دوازده هـزار نفر بودند از احدی صدا در نمی‌آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند خـلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتم منزل خوابیدم.

روز بیست وهشتم

امروز باید دوساعت بعد ازظهر برویم بقصر (ویندزور) برای قشونیکه‌پادشاه میخواهند سان بدهند صبح‌ازخواب برخاستم وزیرهندووزیردول‌خارجه وصدراعظم

انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد یکساعت و نیم طول کشید صدراعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سرنهار صدراعظم آمده عرض کرد که وزیرهند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند واهالی شهرهای انگلیس آدرس یعنی عریضهٔ تهنیت ورود آورده میخواهند بخـوانند رفتیم توی تالار ازشهرهای بزرك انگلیس و کلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی‌شدندیهودیهای لندن، مجوسها،ارامنهٔ منچستر وغیره همه ادرس ونطق‌داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای خود را معرفی کرد زیـاد بودند از جمله (گولداسمیت) که بسرحـد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت و تلگرافچیهای طهران وغیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه‌آهن ولیعهد انگلیس وروس با زنهایشان وغیره وملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به (ویندزور) قصر (ویندزور) درحقیقت قلعهٔ سختی است ازقدیم باسنك ساخته‌اند روی تپه واقع است دم پلهٔ قصر پیاده شدیم پادشاه باز تا پای، پله بپذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همدآمدند قدری ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمین‌الـدوله شدم جنرالها و صاحب منصبان انگلیس با یك دسته سواره نظام همه جلو ما افتادند از خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخرخیابان که‌آنجا وسعتگاه میدان مشق است یك فرسنك درست‌راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل هورا میکشیدند بطوری که ازصدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند ودیوانگی مینمودند اما اسب من بواسطهٔ طول سفر و صدمهٔ که در دریا و راه‌آهن دیده بود بهیچوجه رم نمیکرد وآرام بود خلاصه بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیك میدان مشق‌آنجا ایستادیم تا پادشاه وزنهای هردو ولیعهد که باایشان دریك‌کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیك شدند ما هم راندیم باز پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور نیم دایره زن ومرد تماشاچی آنقدرایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق

چوبی وغیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم واشراف بردیف طبقه بطبقه نشسته بودند بیرقهای شیروخورشید و بیرق انگلیس را همه‌جا جلواین نصف‌دایره زده بودند دو بیرق بزرگ هم یکی‌علامت ایران دیگری‌انگلیس درمر کزدایره بپا کرده بودند که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من وولیعهدها و دوك (دکامبریدج) وغیره رفتیم ازجلوصفوف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروزهوا ابر ومستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهارفوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم بسیار بزرك از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار خوب بودند دو فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج تیراندازمیگویند توپخانه سوارهٔ زره‌پوش خاصه سوارهوسار همه بسیار خوب بودند رویهمرفته قریب هفت‌هشت‌هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه‌میدانرا دور کردند بعد دوررفته مشق شلیك کردند. شمشیر مرصعی بدست خودم بدوك (دکامبریدج) سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار صحبت شد خلاصه بعد ازاتمام مشق که نزدیك بغروب آفتاب بود من باهردوولیعهد و دوك (دکامبریدج) وغیره تا قصر (ویندزور) که یك فرسنك راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم بقصر پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم‌ساعت باز رفتیم پیش‌پادشاه وداع کرده رفتم براه‌آهن امشب درخانهٔ (لرد کرانویل) وزیردولخارجه بشام و بال موعودیم‌چون‌ولیعهد انگلیس‌وزنهایشان خسته بودند از (ویندزور) تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد بواسطهٔ این تلگراف شامرا منزل‌خوردم اما چون وعده داده بودم برای‌شب‌نشینی و بال رفتم خانهٔ وزیر خارجه اما بال در فورکن‌افیس (Foreign Office.) یعنی در وزارتخانه خارجه دولتی بود ولیعهدها وغیره بودند رفتیم آنجا عمارت‌عالی بسیار خوبی است زن وزیرخارجه‌آمد جلو دست باو داده از پله‌ها بالا رفتیم گل

ودرخت زیادی در پله‌ها و راهروها چیده بودند همه نجبای انگلیس از زن ومرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطـاقی نشستیم میزی بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجهٔ وزیرخارجه را گرفته باز دورادور اطاقهـا و پله‌ها راه رفتیم بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدم .

روز بیست‌ونهم -

امروز به گرینویچ (Greenwich) باید برویم نه متصل بشهراست نـه خارج کنار رودخانهٔ تایمزواقع است ودرحقیقت ازمحلات دور دست شهر حساب میشود صبح‌زود ازخواب برخاستم صدراعظم نبود بامعتمدالملك ولرد مهماندار درکالسکه نشسته راندیم ازکوچه‌های شهر گذشته داخل «سیته» یعنی شهرقدیم لندن شدیم از کوچه معروف به رژان‌استریت(.Regent Street) که همه دکاکین مرغوب بـود گذشتیم همهٔ خرید وفروش اینجا میشود کوچهٔ بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت وازدحام‌وکالسکه بود که آدم حیران ومبهوت‌میشد بازاز کوچه‌ها عبور نموده‌داخل قلعهٔ قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالیست‌با همهٔ اعیان واشراف سیته‌آمدند دیواروبروج قلعه همه ازسنك وجواهرواسلحه و غیره سلاطین قدیم در آنجا ضبط است میخواستم امروز تماشاکنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تایمز یکفوج سربازموزیکان وغیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش‌کرده بیرق زده بودند صاحبمنصبان وبزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخاربزرك خوبی برای مـا حاضر‌کرده بودند ولیعهد انگلیس ولیعهد روس‌باز نهایشان وغیره همه قبل‌ازما آمده‌در کشتی دیگر نشسته بودند. ماکه رسیدیم‌همه‌همراهان وشاهزادگان ما هم‌سوای عمادالدوله حاضرشدند رفتیم‌بکشتی هوا بسیارسرد بود باد بدی میآمد دود کشتیهاوکارخانه‌ها را توی کشتی مـی‌آورد این رودخانه جزرومد داردصبح‌الی‌ظهر آب زیاد است‌ازعصر آب کم‌میشودبطوریکه یك ذرع‌دوذرع تفاوت‌میکندازانگلیسها «دیکسون،طامسون، لارینسون»وغیره‌بودند

کشتی ما جلو کشتی ولیعهدها عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی روی کشتیهای بخاری وشراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچك و بزرك بسیار بود و همه همراه میامدند ازوسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوك (Dock.) شدیم دوك بمعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای تجارتی وغیره را در آنجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بار گیری متاع تجارتی میکنند یا ازمتاع خالی میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوك ساخته شده است اسباب جر اثقالی دارند بسیار بزرك که بارهای تجارتی را از کشتی بخشگی یا از خشگی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای این دوکها دری از آهن ساخته‌اند برودخانه که وقت عبورومرور کشتی بآسانی بازو بسته میشود عرضش کم است کشتی بزرك بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بوده‌اند وهمه تمیزوزنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز ازدوك خارج شده برودخانه تایمز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه درطرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا مدرسه بحری انگلیس است وعمارات عالیه دارد از کشتی در آمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرك کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهدها بازنهایشان و غیره بودند دراین تالار اشکال سرداران قدیم وبعضی جنگهای بحریست. شاه نشینی داشت پله میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند باشاهزادگان وغیره نشستیم. میز نهارسایرین خیلی طولانی بود جمعیت زیادی ازمرد وزن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لوردنلسن (Lord Nélson.) راکه درجعبهٔ بود بما نشان دادند گلولهٔ به اپولیت او خورده بشانه‌اش فرورفته بود جلیدقهٔ سفید او که خونی بود دیده شد این جنك معروف به ترافالکار (Trafalgar.) است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنك کردند وبا وجودیکه لوردنلسن کشته شد بازفتح را انگلیسها کردند خلاصه بعد

رفتیم پائین ولیعهدها وزنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصدخانه بروم رفتم بمیدان مدرسهٔ بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بحری که در آنجا مشق عمل یدی کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپهٔ بلندی ساخته اند پله‌های سنگی دارد دوربینهای بزرك توی برج مانندی قرارداده اند که آن برجرا با اسباب میگردانند و بهرطرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجمباشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن واطراف رودخانهٔ تایمز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده رفتیم باسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزرومد کم میشود این دفعه چون ازدو کها برنگشته ازراه راست رودخانه رفتیم اززیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاده از حد ایستاده بودند تا رسیدیم به محاذی پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده کرورخرج بنائی اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است ومقابل آن طرف چپ مریضخانهٔ سنت توماس (Saint Thomas.) که بسیار عالیست از کشتی درآمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را درمرتبهٔ بالای همین عمارت ما مجلس بال است شب رفتم بالا همه بودند دست زوجهٔ ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی متعارف بال. بعد مرد اکوسی با لباس اکوس آمده نی انبان زد مثل سورنای ایران صدا میدهد «پرنس الفرد» «پرنس ازتور» ودیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعدازرقص مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر برای سوپه غذا ومیوه وغیره سرمیز چیده بودند همه خوردند شاهزادهٔ هندی هم بود بعد پائین آمده خوابیدیم فردا باید برویم بشهر لیورپول ومنچستر وقصر ترتام که مال «دوك دوسو ترلاند» است.

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود ازخواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمدالملك ولورد مورلی تدی

کالسکه نشستند صدراعظم وشاهزاده‌ها واغلبی در لندن ماندنـد خلاصه از کوچه «رژان‌استریت» گذشتیم که دکاکین بسیارخوب پراسباب‌دارداز همه‌چیزدنیامهمانخانه بسیارعالی هم که اغلب ینگی‌دنیائیها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکالیست رفتیم تا بگاررسیدیم‌سوار کالسکه بخارشده راندیم از لندن تالیورپول پنجساعت راه است وپنجاه‌فرسنك مسافت امروزکالسکه‌بخارخیلی ازسوراخهای کوه «تونل» گذشت‌زمین‌پست وبلندداشت‌همه‌جاجنگل‌وسبزه‌وزراعت‌و آبادیست ازشهرهای بزرك وکوچك که سرراه بود گذشتیم‌شهر«استوك» که‌کارخانهٔ چینی سازی بسیارمعروفی دارد سرراه بود چینی انگلیس راآنجا میسازند نزدیك شهرلیورپل از«تونل» بسیارطولانی عبورشد که پنج دقیقه‌طول کشید بعداز گذشتن بلافاصله گارلیورپول‌پیدا شد جمعیت زیاده ازحدی حاضربودند امروزوسط راه از پل بسیاربزرك بلندی عبورشدکه برروی رودخانه مرسی (Mersey.) ساخته‌اند که همین رودخانه ازوسط شهرلیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض وعظیم است خلاصه‌از گاردرآمده‌سوار کالسکه شدیم‌حاکم‌وسایر صاحب منصبان وبزرگان شهر دم گارحاضر بودند حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد مـا هم‌ازعقب‌معتمدالملك ولوردپیش‌ما بودند شهرلیورپول‌شهروبندرتجارتگاه بزرك انگلیس است که اغلب باینگی دنیا مراوده دارد ازینگی دنیا تجارت گندم‌و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراك خودشانرا نمی کند مهاجرین زیاد از انگلیس‌وآلمان‌وغیره ازاین بندر به ینگی‌دنیامیروندازقراریکه معلوم شد سالی زیاده‌ازدویست هزارنفرمهاجرازاین‌بندربه ینگی‌دنیا میروند که‌هیچیك‌ازآنهادیگر برنمیگردند خاك فرنگستان یك کمپانی معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرك هم ازمهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت اسم یکی ازآن‌دو کشتی اوسیانی وخیلی‌بزرك وهزارنفرمهاجردرآن بود خلاصه‌آنقدر جمعیت درطرفین راه بود که حساب‌نداشت‌وراهراتنك‌کرده بودند کالسکه نمی‌ـ

توانست عبور کنداز بالای پنجره‌ها، بامها، کوچه‌ها آنقدرهورا میکشیدند که گوش آدم کرمی‌شد. یکنفرپیر زن یا طفل‌درشهرنبود که بتماشانیامده باشد شهر تجارت وصنعت‌است مردمان کارگر بسیاردارد بالنسبه باهالی لندن اینجاها فقیر بسیاردیده شد که‌ازصورتشان معلوم‌بود که بصعوبت امرمعاش خود رامیگذرانند بمیدانگاهی رسیده‌پیاده‌شده داخل‌عمارت سن‌ژورژ(.Saint Gorges) شدیم تالاروایوان بزرگی بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستم زن ومرد زیادی‌در تالار بودند حاکم خطبهٔ خواند نطقی از دوستی واتحاد دولتین ایران و انگلیس کردما هم جوابی‌دادیم«لارینسون» ترجمه کرد«طمسون» و «دیکسون»هم بودندبعد برخاسته‌بازسوارشده راندیم‌برای‌عمارت‌حاکم‌نشین عمارت‌خوبی‌بوددر اطاقی‌قدری معطل شدیم باران هم کمی آمد بعد از آنجارفتیم درتالاربزرگی میز نهار گذاشته بودندنشستیم میوه وغیره خوردیم حاکم بسلامتی ما «توس» کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی درمیدان ومحوطه عمارت جمع شده بودند رفتم جلوه پنجره قدری بآنها تعارف کرده بعد رفتم باز باطاق خلوت قدری ایستاده رفتم پائین سوار کالسکه‌شده راندیم‌برای‌لب رودخانه‌نشستیم بکشتی‌سایرین هم همه‌آمدند تا دهنهٔ دریا رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیارعریض و ازدوطرف شهراست هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه‌نشسته‌ازمیان‌جمعیت گذشته رفتیم بگارسوار کالسکه شده از راهی که‌آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت‌بقصر «ترنتام» که‌ملك دوك دوسوترلانداست رفتیم‌کالسکه‌بخار دم در باغ ایستاد دوك واتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم. چمن ، خیابان ، گل و شکارهائی که در ویندزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانه‌های تك‌تك دوك برای باغبانها و سرایدارها وغیره ساخته است مهمانخانهٔ هم ساخته معبد کوچکی دارند رسیدیم درقصرپیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام گلها ودرختهای خرما وغیره درآنجا دیده شد کمترجائی بود حوضی‌دروسط بود کوچك‌مدورزن لخت نشستهٔ‌ازمرمروی‌فواره‌ساخته بودند اززیرآن آبی‌جای

بود بسیارصاف عطر گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطریك نوع زنبق سفید بزرك وابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد خوشگل ومعطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعدرفتیم بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست اما درختهای کوچك سرو وکاج ودرختهای شبیه بنارنج که توی چلیك کاشته‌در باغچه‌ها گذاشته و سرشرا گرد کرده بودند باغچه‌های بسیار وسیع و قشنگ پر گل بانواع اقسام بـاقی زمین و خیابان چمن مثل‌مخمل‌فواره‌های زیاد درحرکت جلو این باغ وباغچه دریـاچه طبیعی است طولانی وکج و معوج که توی آن چند جزیرهٔ کوچك است همه بـا جنگل وگل‌کاری وخیابان که با قایق آنجامیرفتند. دوراین دریاچه تپه است همه جنگل سبزوخرم واطراف این باغچه‌هاهمه خیابانهای سرپوشیده از درخت وگل وتاك که چفته‌های‌موراازآهن‌ساخته‌اند آنطرف چفته‌هاوخیابانها گرمخانه‌های دوك است که بسیار تمیز وانواع گلها وبرگهای رنگارنگ ینگی‌دنیا و غیره دارد میوهٔ بانن (Banin.) که چیز مأکول خوبی است مثل کدوی کوچك تازهٔ دراز اما رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزهٔ خربزه میدهد نرم است همینطور با انگشت میتوان خورد قدری ثقیل است‌بزبان فارسی یا هندی«موز» میگویند ودر بلوچستان متصرفی ایران ومکران بسیار هست شلیل ، هلو ، انگورسفید ، سیاه ، انجیر ، آلوچیالك، خیار وغیره دارد وجمیع این میوه‌ها ازنارس ونیمرس ورسیده بمراتب در گرمخانه یافت میشود بااسباب وپیچی که تعبیه کرده‌اند باغبان‌میپیچاند پنجره‌ها باز وسقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه‌آمدیم باطاق عمارت اطاقهای عالی پراسباب با روح وپرده‌های‌اشکال خوب دارد قونسول‌جنرال‌انگلیس که‌درمصر بود تازه‌اینجا آمده‌است‌لردشز بی‌استانتن(Lord chose by Ostantene.) که از نجباست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد او هم بود شخص‌انگلیسی که قبل‌ازجنك انگلیس وفرانسه بدست چینیها اسیر شده بوداسمش كك (Cok.) ریش بلند بزرگی‌دارد. آنجا بوداز‌احوالات اسیری‌اوپرسیدم میگفت چینیها دراسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند که

سالها ازرفقا ومصاحبهای دوك بوده‌اند برادر وپسر برادر وپسر دوك هم بودند اسم پسردوك‌مار کی دوستافرت (.Marquis de Staffert) اسم برادر بزرك دوك‌لرد آلبر گاوار (.Lord Albert Gavar) برادر کوچك لردرنلد (.Lord renauld) خلاصه شب غذای خوبی خورده شد چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یك جائی برای گلوله‌بازی ساخته‌اند دروسط تختهٔ درازیست میانش خالی دومرتبه گلوله چوبی بزرك و کوچك زیادی توی آنها گذاشته‌اند طرفین این خط درزمین ازتخته مفروش است بطورپشت ماهی درهردوطرف آن نهریست گلوله را بایدبقوت انداخت که برود به نشانهائی که درآخر چیده‌اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند وهر کدام نخورد بآن نهـرها می‌افتد اشخاص بازی کن و نشانهائی هم که خورده وافتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا دراین بین دوك وسایرین آمدند بدوك گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوك وسایر انگلیسها لخت شده کلاه ازسر برداشته بازی کردند خیلی بازی باتماشای خوبی بود ناظرخانهٔ دوك که چند روز قبل در صحرا تیرتفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود میلنگید اسمش رایت (.Raite) بود .

روزجمعه غره جمادی‌الاولی

نهاررا منزل خورده سوارکالسکه بخار شده رفتیم برای شهرمنچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرداغلب پیشخدمتهاوغیره درمنزل ماندند امروزهم‌از بعضی سوراخهای‌تاریك«تونل»کالسکه‌عبور نمود ازشهرها وجاهای آباد گذشته‌اول بکارخانه کرو (.Crau) رفتیم ازراه‌آهن بزرك پیاده شده سوارکالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی‌کارخانه میرفت بسیارچیز قشنگ تازهٔ بود اما زود پیاده شده‌پیاده بتماشای‌کارخانه‌ها رفتم درآنجاها اسباب چرخ وآلات لوکوموتیو وکالسکه‌بخار میسازند و بطوری‌آسان آهنهای بسیاربزرك ضخیم را گرم گرم که سرخ بود اره مینمودند و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایهٔ تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز وباریك میکردند مثل مار سرخی بود که

روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تخته‌های آهن و کوبیدن وجمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانه‌های دیگر که نازك کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده بمنچستر رفتیم دوساعت و نیم ازقصر (ترنتام)تا (منچستر) راه است رسیدیم به گار جمعیت اینجا وتماشاچی بیشتر از (لیورپول) بود شهر (منچستر) بواسطهٔ کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل زغال سیاه است حتی رنك و روولباس آدمها هم همه سیاه است وجمیع خانمهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه تا رخت سفید یارنك دیگرپوشیده‌اند فوراً سیاه میشود حاکم وبزرگان ونجبای شهر وحکام اطراف در گارحاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم تابدارالحکومه رسیدیم تالاربزرگی بود درروی پلهٔ صندلی گذاشته بودند نشستم حاکم نطقی کرد منهم جواب مفصلی دادم دراظهاردوستی با دولت انگلیس وخوشوقتی و رضایت ازاینکه از اول ورود بخاك انگلستان‌از دولت و ملت کمـال احترام بماشده است «لارینسون صاحب» بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتم باطاق دیگر که نهارچیده‌بودند قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای تماشای کارخانهٔ پنبه‌ریسی کوچهٔ بسیارطولانی طی شد طرفین راه بطوری ازدحام بود وهورا میکشیدند که گوشها نزدیك بود کر شود بسیار اظهار میل بملاقات مامیکردند رسیدیم بکارخانه، پنج مرتبه داشت درهرمرتبهٔ‌کاری میکردند اغلب زنها مشغول کاربودند ریسمان و غیره درست میکردند درمرتبهٔ پائین پارچه پنبهٔ میبافتند که این پارچه را بجای دیگر برده نقش چیت زده بتمام دنیا حمل میکنندکارخانهٔ پائین بسیارتماشا داشت بقدر یك میدان بزرك بود البته بقدر دوهزاردستگاه بافندگی داشت درهردستگاه چهار نفرزن کارمیکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه ازصدا افتاد دخترها وزنها ومردها آواز خوبی خواندند بعد از اتمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتم براه‌آهن سوارکالسکه بخارشده راندیم برای قصر (ترنتام) یکساعت و نیم بغروب

مانده رسیدیم دوك وغیره همه بودند پیاده رفتم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قایق نشستم خود.دوك زحمت کشیده پارو میزد رفتیم در جزایر گشتیم بسیار خوش گذشت شب را بعد ازشام باز گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوك ازهمه بهتر بازی میکرد .

روز شنبه دوم

باید برویم (لندن) وعصر را در شزیك (.Chezike) برای گردش وصحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوك وداع کرده راندیم سه‌ساعت بیشترراه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سوراخش خیلی‌راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دودرهٔ تنگ وطولانی هم عبورشد، ارتفاع دره هم زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از دره‌ها همه سنگ بود دیگری سنگ وخاك بهم‌آمیخته معلوم میشود که بچه زحمت وچه قدرمخارج این راههای آهنرا ساخته‌اند خلاصه وارد(گار) شهر (لندن) شدیم جمعیت زیـادی بود رسیدیم بمنزل بعد ازیکساعت رفتیم به (چیزیك) این عمارت و باغ مال دوك دودونشیر(.Duc de Devonshire) است که‌ازمتمولین‌انگلیس‌و بادوك‌دوسوترلاند خویش است و او امانت بولیعهد انگلیس‌داده است که ییلاق اوباشد جمعیت زیاده از حدی در کوچه‌ها و پنجره‌ها و بامها بودند صدراعظم و (لرد مورلی) با ما در کالسکه بودند بقدریکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل موعودین بود به (چیزیك) میرفت داخل خیابان شده راندیم تا رسیدیم دم باغ‌مخصوص پیاده‌شده داخل‌باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند، چند چادر توی چمن وباغ زده بودند عمارت محقری داشت رفتیم بچادر ولیعهد روس و انگلیس زنهایشان با خانمهای زیاد وسفرای خارجه ووزرای انگلیس‌وغیره بودند قدری‌ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان درچادر قدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی‌بود گرمخانه هم داشت همه مردها وزنهامیگشتند در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سر پا ایستاده هر کسی چیزی

میخورد بعد در باغچه درخت کاجی با بیلی حاضر کردند که من بیاد گارخودم بکارم کاشتم این عمل درفرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگ است بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به (ویندزور) و ما هم قدری معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدم برادرزنهای ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارك باشد امروز تازه وارد شده بود جوانی است بسن چهارده سال در بحریه منصب دارد اسمش والدمیر (Valdemir.) بااوهم تعارف کردیم بدیدن‌خواهرهایش آمده دوروزدیگر بازمیرود،

روز یکشنبه سوم

امروز هوا ابر شدید و مه است و باران شدیدی هم میآید بعد از نهار با معتمدالملك و«مرلی» بکالسکه‌نشسته قدری در(هایدپارك) گشتیم بااینکه روزیکشنبه بود و کسی درراهها نبود باران هم بشدت میآمد باز مردوزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه (چیزیك) که دیروز رفتیم از (چیزیك) گذشته براه ریشمون (Richemond.) افتاده ازپهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیرمیکردند باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم برج باریك بلندی بترکیب چین میان‌باغ ساخته‌اند چندین مرتبه دارد بسیارجای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم به (ریشمون) در بالای تپهٔ واقع است (ریشمون) جای علیحدهٔ نیست درحقیقت یکی ازمحلات آخر لندن است خیابانها وچشم‌انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصاً برودخانه تایمز از نوع شکارهای (ویندزور) هم در چمنهای‌اینجا بسیار بود چون باران میامد نشد گردش بکنم گفتند خانه لرد روسل (Lord Russel.) که از وزرای قدیم معروف انگلیس است باینجا نزدیك است میل کردم بدیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه‌اش استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است باوجود پیری باز هوش وعقل خوبی‌دارد ازفرقه ویگ(Vigh.) است‌لازم شد تفصیل (ویك) نوشته شود کل وزرای دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقهٔ که حالا وزارت دارند از (ویك) هستند که رئیس آنها (لرد

گلادستون) صدراعظم حالیه و (لرد کرانویل) وزیر دولخارجه وسایروزراءهستند فرقه دیگررا که برضدخیالات این دسته هستند توری (.Tory) میگویند که رئیس آنها دیسراالی (.Disraêli) و لرد دربی (.Lord Derby) و غیره است هر وقت فرقهٔ اولی عزل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کــرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم «دوبست» سفیراستریا و سایر مردمان پولیتیك آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم بمهمانخانهٔ ریشمون که بسیار مهمانخانهٔ خوبی است چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته‌اند چشم انداز بسیار خوبی بود اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری آنجا نشسته چای و میوه خورده رفتیم منزل.

روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروزخانه‌اش رفتم آمده بودسیمور(.Seymour) که درعهد نیکلا امپراطورسابق روس وقبل ازآنکه جنك سواستاپول قطع مراوده با دولت روس کندوزیرمختارپطر بوددیده‌شدوهمچنین«لرددربی» و«لردمامیز بری» که هریك سابقاوزیرامورخارجه بوده‌اندازمعاریف وزرای توری همه بحضورآمدندخلاصه بعد بعضی تجارهند وغیره آمدند ترکیب ولباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه ویهود ونصاری وبعد بعضی مردم دیگرازاهل پنجاب هندوغیره آمدند درمیان آنها اسکندر احمد پسرمرحوم سلطان احمدخان افغان را دیدم که مدتی با پدرش درطهران بود جوان زرنك وسوارخوبی است میگفت چندسال در روسیه بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس وعمامهٔ افغانیرا مبدل بلباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمده بود رنك ورویش زرد وپریده بود خلاصه بعد لرد رادکلیف(.Lord Radcliffe) معروف بحضورآمده نشست زیاد صحبت کردیم این شخص ازدیپلوماتهای بزرك فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیرمختار انگلیس بوده وبسیار با اقتدار در آنجاحرکت میکرده است درجنك سواستپول ممد خیالات انگلیسیهاو برضدروسها

بوده‌است‌وازایام‌ناپلیون اول که « گاردان‌خان » ایلچی فرانسه از ایران بیرون رفتم‌و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است امانه‌درایران و بخاطرداشت آن ایام را قریب هشتاد وپنج‌سال دارد حالا هم باکمال عقل ودانائی صحبت میکرد ناخوشی نقرس دارد اگراین ناخوشیرا نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل وهوش وبنیه‌را دارد که دولت انگلیس ماموریتهای بزرك باوبدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردم امشب را باید بعمارت بلور که خارج شهرلندن است‌برویم آنجا آتشبازی ومهمانی است امروزقبل ازدیدن وزرا وغیره تلمبه‌چیان انگلیس آمده درباغ عمارت مشق کردندنردبانها گذاشته بخیال اینکه مرتبهٔ بالا آتش گرفته است بچابکی وجلدی تمام ازنردبان بالارفته مردم سوخته و نیمسوخته و سالم را بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند بـرای استخلاص مردم اختراع خوبی کرده‌اند اما تعجب دراین است که ازیکطرف این نوع اختراعات‌واهتمامات‌برای استخلاص انسان ازمرك میکنند ازطرف‌دیگردرقورخانه‌هاوجبه‌خانه‌ها وکارخانهای ولویچ (.Woolwich) انگلیس‌وکروپ‌آلمان اختراعات‌تازه ازتوپ وتفنك‌وگلوله وغیره برای زودترو بیشترکشتن جنس انسان‌میکنند و هرکس اختراعش بهتر و زودترانسان را تلف میکند افتخارها می‌نماید ونشانهامیگیرد خلاصه‌دراین‌بین چند نفرپهلوان‌انگلیسی آمده«بوکس»کردند بوکس‌مشت‌زدن بهمدیگراست که‌خیلی اوستادی وچابکی میخواهد اما دستکش‌بزرگی که میانش ازپشم وپنبه بوددردست داشتند اگر این دستکش نبود همدیگر را می کشتند بسیار مضحك وباتماشا بود عصری سوارکالسکه شده راندیم برای‌عمارت‌بلور که اول‌اکسپوزیسیون‌فرنگستان درهجده‌نوزده سال قبل دراین‌عمارت واقع‌شدهنوزهم این عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدرعمارت اما باران شدیدی میامد که بسیار اوقات مردم را تلخ کرده بود بـا وجود این باز جمعیت زیادی‌اززن ومرد سرراهها ایستاده تهنیت میگفتندرسیدیم دم‌عمارت پیاده شدیم صدراعظم‌وشاهزاده‌های‌ما وسایرنوکرها بودند

دم عمارت چادری زده پرنس الفردوشاهزاده‌خانمهاونجبا آنجا منتظرومیوه وبستنی وغیره حاضر کرده بودند چند دقیقه آنجا مکث‌شدتاولیعهد انگلیس وولیعهدروس وزنهای ایشان وغیره رسیدند دست زن ولیعهدانگلیس‌را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته زنهای خوشگل بازینت و مردها بمراتب نشسته و کوچه برای رفتن‌ما داده‌بودند که‌باید ازمیان آنها بگذریم عمارت ازآهن وبلوراست و بطوری مرتفع ووسیع که امشب چهل‌هزارنفر بابلیت باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرك مرتفعی دارد وسط گنبد حوضی‌است که بطورسنك‌طبیعی و کوه‌ساخته‌اند فوارهٔ بسیارخوبی‌داشت آب زیادی میریخت طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت دربالا شاه نشینی‌داشت صندلی‌زیادی گذاشته‌بودند من وولیعهدها، زنهایشان وشاهزاده خانمهاو شاهزاده‌ها همه آنجا نشستیم دوك دکامبریدج نبود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است‌روبروی ما ارك بزرگی بود مثل ارك‌البرت‌هال موزیکانچی زیادباخواننده‌ها بودندمیزدند میخواندندو آنقدرجمعیت درآنجا ازبالا وپائین‌وجوانب‌واطراف روی‌صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوربین دو چشمی آوردند تماشا کردیم از پشت شیشه‌های‌پشت‌سرمافواره‌های آب بسیارخوب‌میجست‌زوجهٔ دوك دسوترلندبادخترش عقب سرما نشسته بودند دختردوك بسیار خوشگل است درجلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیك(Gymnastique.) کردند بسیارکارهای‌عجیب‌ازجست وخیزومعلق‌شدن روی طناب‌وغیره‌نمودند که‌کار کمتر کسی‌است بعدمیلهای‌پهلوانی ایرانرا آورده‌میل بازی کردندبعددسته‌ازاهالی‌مملکت‌ژاپون آمدندازطفل کوچك الی مردوزن بزرك بلباس ژاپونی‌کارها و بازیهای عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب‌کارهارا با پایشان میکردند میخوابیدند یك صندوق بزرگ چوبی را مثل یك پرکاه هرطور میخواستند میچرخاندند و بهوا می‌انداختند باز بروی پا می‌افتاد. شخصی باچشم بسته میخوابید نردبان بسیار بلندیرا روی پای خود راست نگاه میداشت بچهٔ ده

سالهٔ میرفت روی نردبان بازیها در می‌آورد گلوله‌های عجیب‌هوا می‌انداخت‌جعبهٔ سوراخ داری هم دردست داشت که گلوله‌ها هر دفعه‌توی سوراخ جعبه می‌افتاد یك لنگهٔ دررا هم‌همینطور خوابیده روی‌پایش‌میچرخاندبطوریکه نمیتوان نوشت‌طناب قطور بلندی از سقف گنبد که تازمین چهل ذرع میشدآویختند دوسه نفر انگلیسی که‌کارشان بندبازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بجابکی تا نزدیك گنبد رفته بعدآنجا بیك پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها ازبالا سرازیر باکله پائین آمد خیلی غریب بود بعد از اطراف اطاق طنابها آویخته تنوئی زیر آنها بسته‌شخص‌انگلیسی‌بندبازی کرد که‌الی‌امروز نه دیده نه شنیده بودیم همینقدر مینویسم که بندبازی نبود سحر میکرد وپرواز مینمود مثلا ده ذرع بیشتر ازاین بند ببند دیگر که در هوا معلق بود میجست درآخر ازبالای بند خودش را پرت کرده توی تنو افتاده بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سر میزی که همهٔ اعیان واشراف بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فواره‌های متعدد که‌هر یك متجاوز ازبیست ذرع میجست توی باغ بود منبع این فواره برج بلندیست که دم دو عمارت بلور ساخته‌اند خلاصه مردم زیادی چتربسر گرفته باوجود باران شدید باغ پای‌عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتشبازیهای قشنگ و خمپاره‌هائیکه ستاره‌های‌رنگارنگ‌از میان‌آنها بیرون میآمد زیاد درکردندبعداز اتمام‌آتشبازی آمدیم پائین از الکتریسیته‌سیمی تلگراف‌مانند ساخته بودند همینکه من‌دست‌بآن زدم فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست زوجهٔ ولیعهد را گرفته رفتیم بمنزل .

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند کمانچه میکشند هیچ سؤال نمیکنند اگر کسی پول داد میگیرند والامتصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت‌ما قرقاول روماده زیادتوی درختها دیده شدکبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر بازها هوا میکنند خصوصاً در خاك بلژیك‌خیلی دیدم اطفال کوچك

شیر خواره وغیره رادر کالسکه‌های کوچك مینشانند وروزها در خیابانها و چمنها با دست میگـرداننـد بوضع بسیار قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد ازشکارهائی که درچمن میچریدند و ازجنس ارقالی بودند اما شبیه بمرال از دوك دوسوترلاند گرفته‌به ابراهیم خان سپردیم که انشاءالله بطهران ببریم‌زادوولد کرده زیاد شوند .

روز سه شنبه پنجم

امروز بتماشای بانك وبرج سیتهٔلندن وکلیسای سنت پول و وست مستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بسیته داخل‌سیته و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای‌برجی بسیار کهنهو قدیم‌میان‌آن جعبه بزرگی ازآئینه بود دورش معجر آهن‌داشت‌چند تاج از سلاطین‌قدیم‌انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یك تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز عصاها دیده شد ازطلاو ظروف طلاهم قدری بود شبیه الماس کوه‌نوررا از بلور درست کرده بودند درآنجا بوداما اصل الماس رادرلندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه‌میزنند روزی که‌برای وداع به ویندزور رفته‌بودم بسینه زده‌بودند بسیار الماس خوبی‌است‌خلاصه‌چون وقت‌تنك بود باسلحه‌خانهٔ‌که درهمین‌قلعه‌است‌نرفتم‌رفتم‌بکلیسای‌سنت پول (Saint Paul.) کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب اوبود توی‌کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن‌و مرد زیادی بود کسانیکه ازمعاریف‌در این‌کلیسا مدفون‌هستند از این قرار است .

لردنلسون (Lord Nelson.) دوك دو ولنگتون (Duc de Wellington.)

ازآنجا آمده ببانك دولتی رفتیم از بورس (Bourse.) که تجارتخانه است گذشتیم تجار معروف‌لندن باجمعیت‌زیاد آنجا بودندبدرعمارت بانك‌رسیدیم‌رئیس‌بانك‌وهمهٔ نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پله‌ها بـالا رفتم عمارت‌عـالیست

دفترخانه و اطاقهای نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای بانك‌ازقبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن طلا و نقره وقیچی کردن پولهای سبك اسباب و آلات خوب و کارخانه‌های بخار دارند همه دیده شد بعد اسم خودمان رادر کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد دیده شد که هر شمشی دوهزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه برگشته رفتیم منزل سه چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هرماشینی که کاغذبانك‌را چاپ‌میکردند سه قطب‌نما که هریك مثل ساعت عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عددیکه چاپ‌میشد خود قطب‌نمااز گردش عقربك حساب نگاه میداشت یك حرکت که بماشین میدادند یك‌کاغذ از چاپ‌در می‌آمد و عقربك از خطی بخطی میرفت و این برای‌آنست که از عدد کاغذهـای بانك‌کسی نتواند دزدی کند ثانیاً اسبابی بود بجهت میزان کردن وسنجیدن وزن پولها که پول زیادی از طلا از جائی مثل‌ناودان بپائین میریخت و طرفین‌آن‌جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزناً سبك بود بواسطۀ اسباب بیك جعبه میافتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبك‌را قیچی میکردواز‌اعتبارمیانداخت که دوباره‌سکه بزنند خلاصه رفتیم‌منزل‌ساعتی‌استراحت کرده سوارکالسکه شده رفتیم خانه(کلادستون) صدراعظم زن‌مسنی داشت‌هـر دو استقبال‌کردند دست بزوجه‌اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یـك حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فواره‌های‌آب‌بسیارخوب‌بود چشم‌اندازخوبی داشت به پارلمنت و شهر ایلچی کبیرنمسه و عثمانی وآلمان و از اعاظم انگلیس کرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوك سوترلاند و غیره بودنـد قـدری نشسته بعدرفتیم به پارلمنت ازتعریف‌این عمارت و تعدد اطاقها و بالاخانه‌هاوداﻻنهاشخص عاجز است میگویند مبلغ گزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل از این است اما ده سال قبل از این خیلی بر بنـای‌آن

افزوده‌اند ناظم مجلس‌لوردها که مرد پیری بود اسمش‌کلیفورد (.Clifford) جلو ما افتاده اطاق باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو (.Waterloo) می‌نامند دو پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده‌اند در چنین تالار نصب است یکی جنك معروف ترافالکار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پردهٔ ملاقات ولنکتون بامارشال بلوکر(.Blucher) سردار سپاه پروس که شریك جنك واترلو بود بعد از شکست ناپلئون درصحرای واترلو روی اسب بهمدیگر دست داده تهنیت میگویند خلاصه‌رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای این مجلس از صدنفر متجاوز است قدری نشسته‌برخاستم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار وکلای ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لورد کلادستون دیسرائیلی‌وسایروزرای(ویك) و (توری)بودندیکطرف (ویك)بودندطرف‌دیگر (توری) مادر بالا که راه باریکی بود مشرف به‌مجلس‌روی صندلی نشسته بودیم‌مسئله‌ای‌طرح کردند اختلاف‌اراشد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد که ماژوریته (.Majorité) میگویند و طرف اقل را مینوریته (.Minorité) کل‌وکلارفتند بیرون که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقهٔ آمدند طرف غالب (ویکها) بودند که حال‌وزارت دارند بعد لورد کلادستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته‌رفتیم بکلیسای وست‌منستر (.Westminster) که نزدیك پارلمنت است‌بسیار کلیسای‌عالی خوشطرح خوبیست بنایش قدیم و همه ازسنك است‌سقف مرتفع‌طولانی‌داردهانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیارعالی متصل بکلیسای بزرك‌است‌مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبرهٔخودهانری هم درآنجاست در وسط معجرآهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف و شعراء هم در این‌کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد وسی

پای انگلیس است ارتفاع دویست و بیست و پنج پا اسم سلاطین دیگر که آنجا مدفون‌هستندادواردلو کون‌فسور هانری‌سیم(.Henri III)هانری‌پنجم(.Henri V) هانری هفتم (.Henri VII)الیزابت(.Elizabeth)ستوار(.Stuart)تمام خانوادهٔ سلاطین ستوار و خانواده هانوور.

ازوزرا پیت (.Pitt) فکس (.Fox) روبرت پیل (.Robert Peel) لورد پالمرستون (.Lord Palmerston) ازسرداران اوترام (.Outrame) لوردکلید (.Lord Clyde) تخت بسیار کهنه‌آنجابود که سلاطین انگلیس باید دراین کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنك حضرت یعقوب علیه السلام هم دراین تخت نصب است سنگی است بزرك که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفرنـگستان افتاده یعنی دست بـدست گشته بسلاطیـن انـگلیس رسیده است خلاصه بر گشته رفتیم منزل در عمارت پارلمنت کتـابخانـهٔ بسیار معتبریست کـه گفتگوهای قدیم و جدیدپارلمنت و قوانین انگلیس و غیره درآنها نوشته‌شده‌است بانسخه‌های دیگر.

روز چهارشنبه ششم

بایدبه‌ویندزور بجهة وداع باپادشاه برویم نهاررامنزل خوردیم‌ولیعهدروس آمد با ایشان صحبت شدچون مامیرویم وخودایشانهم فردا میخواهندبه بندری از بنادر انگلیس‌برونديعني فرمايش کشتی سواری بجهت‌خودداده حال‌تمام شده میخواهند بآب‌بیندازندبعد از رفتن ایشان روانهٔ ویندزور شدیم همهٔ شاهزاده‌ها و صدر اعظم وغیره دررکاب بودندرسیدیم به ویندزور پادشاه تا دم پله استقبال کردنددست‌هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند درجمیع‌اطاقهای عمارت گرداندند اطاقهاوتالارهای بسیارعالی وچشم اندازبسیارخوب‌بطرف‌شهرلندن وصحرا دارد باغ گل‌کاری‌خوبی درپای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد ازجمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته‌بودند مصوربنقاشی هند

بسیارخوب کتابی بود اسلحه خانهٔخوبی هم بود همه‌سلاحهای قدیم که ازهندوستان وغیره بدست آورده آنجا پشت ائینه‌ها چیده‌اندبعضی اسباب جواهروطلا که ازجمله تخت سلطنتی‌وزین اسب‌مرصع(تیپوصاحب) هندی بود که‌جواهرزیاد داشت‌وهمچنین ازاسلحهٔ طرزقدیم اروپ و ازهدایای سلاطین وچیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود گلدان بسیاربزرگی ازسنك ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که‌درجنگ ترافالکار(لردنلسون) را کشته بود ازبدن اودرآورده در قوطی نگاه داشته‌اند دکل همان کشتی که‌نلسون‌درآن‌بوده که گلولهٔتوپ‌سوراخش کرده است با چند عدد ازگلوله‌های آن توپها در اطاق بود دورش معجری بود بعضی گلوله‌های توپهای‌روس‌هم که‌درجنك سپاستپول گرفته‌اندبادوقبضه تفنك دنکی سربازی ازسالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمهٔ نصف تنهٔ‌نلسون را هم ازسنك تراشیده روی‌نصفهٔ دکل کشتی گلوله‌خورده‌نصب کرده بودند دوتوپ هم که (رنجه‌سنك)بهدیه فرستاده آنجابوددرتالارها اشکال‌پادشاهان‌ووزرای‌معروف عهد ناپلیون اول راکه ست‌الیانس (Sainte Alliance.) می گفته کشیده‌بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی سرمیز نشستیم من بودم وپادشاه و دختر کوچك ایشان وپرنس‌لیوپولد که‌امروزهم‌تادم گارباستقبال‌آمده بودبازلباس‌اکوسی‌پوشیده بود شاهزادهٔ بسیارخوبی است بعد ازآنکه قدری میوه خوردیم برخاستیم پادشاه تا دم اطاقی که برای من معین کرده‌بودندآمده رفتند من‌عکس خودمرا بیادگار دادم ایشان هم عکس خود وپرنس لیوپولدرا بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه ازاول ورود بخاك انگلیس الی امروزنسبت بما بعمل آورده‌اند بعد آمدیم پائین دست پادشاهرا گرفته رفتیم تادم‌کالسکه‌وداع کرده توی‌کالسکه نشستم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان توی‌کالسکه عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعدبراه افتاده قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنسس‌هلنا(Princesse Helena)دخترپادشاه

زوجهٔ پرنس کریستیان(Prince Christian) که ازشاهزادگان‌هولستین آلمان است که دولت پروس حالا ولایتشرا متصرف استوشاهزاده هنوز ادعای این‌ولایت را دارد که یك‌وقتی بلکه صاحب شودخلاصه‌واردخانهٔ شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گل‌کاری خوبی داشت بعد از صرف میوه برخاسته با کالسکه رفتیم بمقبرهٔ پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو کنت Duchesse de Quint مادرپادشاه گذشته تارسیدیم‌بمقبرهٔ البرت پیاده شده‌رفتیم سرمقبره بسیارعالی و باروح است از سنگهای رنگین ساخته‌اند صندوق مقبره از سنك است مجسمهٔ خودآلبرت را خوابیده با حالت موت از مرمربسیارخوب‌روی صندوق ساخته‌اند دستهٔ گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون‌آمده سوار کالسکه شده‌رفتیم‌همه‌جاپرنس لیوپولد همراه بوداین جاها گرمخانه‌های گل‌ومیوه‌جات‌وسبزی‌کاری وباغات‌وجای گاوها و گرفتن شیرو کره برای پادشاه‌است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتم سوارشده‌رفتیم سرراه‌آهن با شاهزاده‌لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهرواردمنزل‌شده قدری‌نشستیم بعد سوارشده بتماشاخانهٔ(مادام توسه)رفتیم‌مادام‌توسه‌زنی بوده‌وحال‌بیست سال‌است مرده‌است‌پسرونبیرهٔ‌داردجائی ساخته‌است که مجسمهٔ سلاطین و مردمان معروف و شعرای‌بزرك‌قدیم‌وجدیدرا ازموم‌ساخته ورخت همان شخص وهمان عهدرا بعینه چه مرد چه زن حتی ازجواهرات مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتر وغیره بآدمها پوشانده ونصب کرده وهمهٔ آنها را دراطاقها وتالارها ایستاده ونشسته قرارداده‌اند بطوری که امکان ندارد شخص بتواندتشخیص بدهد که‌این آدم است یا موم‌خلاصه پسر(مادام‌توسه)ناخوش بودنوه‌اش‌معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس توی رخت خواب باحالت نزع ساخته‌اند بعینه آدم جانداراست که مشرف بموت باشد بعضی زنهای جاندارمیان آنهانشسته بودند هرقدرخواستم فرق‌بدهم که آدم حقیقی کدام وآدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه زنهابرخاسته راه رفتند

وخنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هستند اشکال پادشاه حالیهٔ انگلیس واولادشان ووزرا همه بود وهمچنین شکل لوی فیلیپ وولیعهد فرانسه ومادرش (اژنی) خیلی صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در شیطنت وشقاوت از معاریف دنیا بوده‌اند کشیده‌اند خیلی شبیه مثل (ارسینی) که میخواست ناپلیون سوم را بکشد و (مزینی) ایطالیائی یك داری که آدم را بان آویخته بقتل میرسانند از فرانسویها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم کشتن را نشان میداد میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته‌اند علاوه بر این ها از یادگار های قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکه‌هائی که در جنگ و اترلو بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلئون سوار میشده دیده شد. نقشهٔ که ناپلئون خودش طرح جنك کشیده بود قمچی «شلاق» کالسکه‌چی روز «واترلو» شنل و بعضی رخوت ناپلئون دیده شد و همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس وغیره بعضی اسبابها بود بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات وغیره خریدم از آنجا بمنزل بر گشته خوابیدم.

روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم به گار و یکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه‌آهن مشرف ببام خانه‌ها بود نه یك جا نه دوجا متصل کالسکه یا از بالای خانه‌ها یا از سوراخ کوه میگذشت بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پله‌ها بالا رفتیم زن ومرد زیاده از حد بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود تفصیل این عمارت از اینقرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را در هاید پارك که توی شهر لندن واقع است ساخت

بعد از اتمام آن بعضی از اجزای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته واکسپوزیسیون دایمی قرارداده میهمانخانه‌ها ساختندجای تعیش برای اهالی لندن بنا کردندفواره‌ها،حوضها، باغها، باغچه‌ها وهرجورچیزیکه آدم را مشغول کند ایجاد کرده‌اندالحال بهترین تماشا گاه‌های لندن‌است همه‌روزه برسبیل‌استمرارهفت‌هشت‌هزارنفر برای گردش و تماشا آنجا میروندو آن‌اشخاصی که اینجا را ساخته مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن ومرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزایر ژامائیك «Jamaique.» که بسیارخوشگل بودند شوهر هم داشتند باوجودچهره‌های سیاه که درمیان‌زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان برنك قهوه نپخته بود زلفهای‌خوب داشتندخلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یك شیریال دار افریق را با یك ببرهندوستان که باهم جنك میکردند و مرال مردهٔ زیر آنها افتاده بود هرسه این حیوانرا که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مــرده نمیشد فرق داد پنجه‌هائی که بهم‌زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن پاره شده وخون میریزد آنقدر خوب درست کرده‌اند که ده روز ه‍م شخص از تماشای آنها سیر نمیشود بعد رفتم‌عمارتی‌را که‌از روی قصرالحمراء که اعراب هنگـام تسلط خودشان در اندلس وتولد دراسپانیول‌بنا کردندساخته‌اند تماشا کردم بسیار قشنك وخوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده‌اند این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته‌اند هنوز هم تمام نشده است گچ‌بری وغیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران‌نیست در ایران همهٔ گچ بریها بزحمت تمام بادست‌میشوداینجا قالبها ازسریشم‌ساخته‌اند که انواع نقشها داردبهر نقشی که‌میخواهند همان قالب رابرروی تختهٔ گچ گذارده فوراً منقش میشود فوراًهم‌خشك‌میشود آنوقت‌مثل آجر بدیوارهاکارمیگذارندحوض

و فوارهٔ خوب بوضع اعراب‌داشت بعد از آنجا رفتیم‌به ماهیخانه چند پله‌میخورد زیرزمین دالان طولانی مسقفی بود هوای خنك خوبی داشت‌اقسام‌حیوانات‌و نباتات بحری درآنجا بود مثل برلن اما دربرلن نوع‌ماهیها و بعضی‌چیزهای‌دیگر بیشتر ازاینجا بود بعدآمدیم بالا بازاز میان مردم گذشته‌ازپله‌هائی که شب آتشبازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ‌و فواره‌ها را تماشا کرده بعد بازرفتیم از توی باغ‌برای تماشای‌دو بالونی که میخواست‌با آدم هوا برودخیلی راه پیاده رفتیم زن‌ومرددوعمله احتساب زیادی‌هم بودتارسیدیم‌به‌آخر باغ دوبالون بسیار بزرك از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی‌آنرا مثل مشمع چیزی‌میگیرند که‌مستحکم‌ترشود و چند طناب‌برهم بافته مثل تور ماهی‌گیری بر روی بالون است در زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم درآن مینشیند سبد بقدرجای دوسه نفر بود بالون اول که هوا رفت اسمیت(Smithe.) نام با یکنفر دیگر اونو (Evenau.) نام در بالون نشسته بهوا رفتند و بالون از چشم گم شد بالون دیگررا هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود ومیگفت تابحال صدوهفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته‌ایم‌اوهم رفت بهوا فردا که خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده‌آمدیم سر حوضها و فواره ها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها همه‌جا باکالسکه همراهی کرده هیچ‌عقب نمیماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری‌میوه خورده یك‌عکس‌هم ازما انداختند بعد رفتیم پایین‌سوار کالسکه‌بخارشده رفتیم منزل قدری‌در منزل مانده به‌آلبرت هال رفتیم کارخانه‌آنجاکار نمیکرد بعد رفتیم بتالارهائی که اقسام چپوقها و انواع غلیانها و ظروف‌آب خوری هرملتی را

با اقسام پارچه‌های حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدیدهمه را آنجاهاچیده‌اند تماشا کرده از آنجا رفتیم بالا بتماشای پرده‌های‌صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجاآورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده‌های‌بسیارخوب را از پیش فروخته یا مطلقاً نمیفروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش‌چند است رئیس اکسپوزیسیون که مرد فربه ریش سفیدی‌بودو قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه‌تومان ایران است گفتم قیمت‌خرزنده منتها پنج لیره است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون خرجی ندارد جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم‌نمیکشد و سواری نمیدهدبسیار خندیدیم بعدوقت‌تنك شده‌بسیارهم خسته بودیم رفتم منزل آلبرت‌هال باغ‌مخصوص بسیار خوبی هم دارد.

روز جمعه هشتم

امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتم زنهای ولیعهد روس‌وانگلیس و پرنس آلفرد هم بودند قدری نشسته‌بعد برخاسته‌آمدیم منزل قدری‌مکث کرده رفتیم بمریض خانه(سنت‌توماس) که در مقابل پارلمنت‌واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان‌ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سال است تمام کرده‌اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهت مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همهٔ مرضی مفت‌است بنای بسیار خوبی است همیشه بقدر چهار صد پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ درآنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ‌الصحه لندن که اسمش سیمون (Simon.) است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن آنجا بودند.اطفال کوچك هر یك تخت خواب ورختخواب علیحده و رخت تمیزداشتند همه را بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنك فراهم آورده بودند

خدمتکاران زن بسیار بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند باوجود ناخوشی هورای بلندی کشیدند درمراتب زیراسبابی دارند که ناخوشرا بروی تخت گذاشته بمرتبه بالا میکشند بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنك بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه (لرددار کیل) وزیر هند خانه اش دور از (هاید پارك) وغیره گذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهردوك سوترلاندوزن مسنه ایست با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوك سوترلاند هم بود بعد رفتیم پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی بالباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص شمشیرها کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن (Viteston.) است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطهٔ این تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده باکمال آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در (هاید پارك) پیاده شده به بنائی که پادشاه بیادگار آلبرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنك است و حجاریهای بسیار خوب دارد که صورت معاریف وشعرا ونقاشان عالم و غیره را از سنك درآورده اند بمناسبت اینکه خود آلبرت ازاهل علم و صنعت بوده است اما ازدحام مانع ازتماشا بودبرگشتیم بکالسکه نشسته رفتیم منزل شب را بتماشاخانه درورلام (Drurelam.) رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرد دست داده رفتیم بالا در حجرهٔ نزدیك سن نشستیم پرنس آلفرد هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و رقصیدند رقاصهای خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچك اما خوب زن جوان خواننده معروفی است نلسن (nelsom.) نام از اهل سوئدولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد بسیار حراف و زرنگ است همه ساله بتماشاخانهای پطروینگی دنیا وغیره

رفته مداخل زیاد میکند حالا بشخص فرانسوی گوسو (.Goussau) نام شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن‌ژام (.Saint James) گذشتیم این عمارت از قدیم ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انگلیس اولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقاً آنجا سلام می‌نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر بآن عمارت نرفته‌اند حالا گویا مادر دوك دكامبریدج آنجامی‌نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل و غیره بپاریس رفته است خلاصه اگر احوالات شهرلندن یاکلیهٔ انگلیس را میخواستم کماهو حقه بنویسم باید یك تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسم در مدت توقف‌هیجده روز لندن فی الحقیقه بیش از این نمیشد نوشت انصافاً وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم و خوب است ازآبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است.

روز شنبه نهم

امروز باید برویم به‌بندرشربورغ (Cherbourg) فرانسه صبح زود ازخواب برخاستم‌دراین هیجده‌روزتوقف لندن همه روزه ابربودخرید زیادی هم درلندن‌شد خلاصه ولیعهد انگلیس لرد کرانویل‌وزیرخارجه‌لردسرنی پرنس‌الفردپرنس‌ارتور وغیره همه آمدند سوار کالسکه شده راندیم برای گار جمعیت زیادی باکمال تاسف حاضر بودندمعلوم بود که‌اهالی‌انگلیس‌همه‌از رفتن ماقلباًملول ومتأسف بودند رسیدیم بگاروبکتوریا ولیعهد وداع کرده‌رفتند اماپرنس‌الفردوارتور باصدراعظم‌در کالسکهٔ ما نشستند پسرحکیم‌الممالك درلندن ماند که درس بخواندراندیم برای بندرپورتسموت سه‌ساعت کمترراه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندرملحق براه اولی میشود ازآبادیها وشهرهای‌معتبری که گذشتیم‌متشام (Mitcham) اپسوم (Epsom) دورکنك (Dorking) هورشام (Horsham) اروندل (Aroundel) شیشستر (Chichester) بود وارد بندرشدیم‌جمعیت زیادی

بود از قلعه‌جات و کشتیها توپ انداختند امیرال بزرك مقیم آنجا روشام سیمور (Reaucham Seymur) پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اگل (Aigle) وازناپلیون سوم بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده راپید (Rapide) گذاشته‌اند کشتی بسیار خوبی است نهار خوردیم مسیو نیکلای مترجم فرانسه با بیبرستن Biberstin مترجم ومسیوملینه (Mr . Meliné) وزیرمختار فرانسه که تازه مأمور باقامت در طهران است مسیو بل(Mr . Bel.)شارژدافر سابق فرانسه که در طهران بود بامسیو بلی (Blie) کاپیتان کشتی وسایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد ازچند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیك از بندر دوور انگلیس است به کالهٔ بندر فرانسه که از دریا یك ساعت و نیم راه است اما از این راه پورتسموت به شربورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگری هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ماوغیره آنجا بودند چهار کشتی بزرك جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهت احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابرومه بود بطوری احوال همه را منقلب کرد که هیچیك را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بداحوال شده رفتم خوابیدم تا نزدیك بندر شربورغ رسیدیم تا نیمهٔ راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسویها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب ببندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحب منصبان فرانسه از این قرار بکشتی آمدند ویس امیرال پنهوا(Vice amiral penhoat)حاکم بحری شربورغ ویس امیرال رنیو(Vice amiral regnaud.)سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن (Général de Moulins.) سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیووتیه (Mr Vaultier.) حاکم کل ایالت مانش مسیولارناك (Lr . Larnac) حاکم شهر شربورغ باسایر صاحب منصبان و آجودانهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی وچراغان خوبی کردند .

روز یکشنبه دهم

امروز بایدبرویم‌پاریس، صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده‌راندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله پله بسیارخوب وطاق نصرت خیلی قشنگ ممتاز از گل وبوته و دسته‌های گل و چهل‌چراغ و غیره وانواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سرنیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی ازصاحب منصبان نظامی بری وبحری وحکومتی وارباب قلم وغیره صف کشیده بودند حاکم مانش‌همه را معرفی مینمود ومنهم احوال‌پرسی میکردم تا رسیدیم بکالسکه‌های راه‌آهن سوارشده قدری ایستادیم اکثری اززن و مرد فرانسه کم‌جثه ولاغراندام هستند مثل اهالی روس و آلمان و انگلیس نیستند شباهتشان باهالی‌مشرق‌زمین‌بیشتراست قلعه شربورغ خیلی مستحکم است ازطرف دریا بروج وباستیانهای محکم وازسمت خشکی هم قلعه و خندق عریضی‌دارد که همیشه پرآب است گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشگل است شهرش چندان بزرك نیست متجاوز ازسی وهفت هزارنفرجمعیت دارد بندرگاه خوبی است ابتدای این قلعه ازعهد ناپلیون اول است ودرزمان ناپلیون سوم تمام شده است وحالا هم کار میکنندخلاصه‌کالسکه‌ها براه افتاد امروزازمملکت نورماندی‌عبورشد بسیارمملکت خوب پرحاصلی است چمنهای بسیار وسیع ودرخت و گل‌و گیاه زیاد دارد گاوهای خوب مادیان گوسفند زیاد نگاه‌میدارندبواسطه‌مرتع زیادی که دارندبوته ودرخت گز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب گلها ودرختهای ایرانرا امروز دراینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی و گز وغیره زمینهای اینجا همه پست وبلند است تپه زیاد دارد سیب این مملکت بخوبی مشهور است درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان (Caen.) رسیدیم پایتخت نورماندی است نیم‌ساعت آنجا ماندیم نهارخورده شد شهر بسیارخوبی است بعد ازاین‌شهراز چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی ازآنها بقدر یکفرسنگ میشد قلب‌آدم دروقت عبورخفه‌میشود از شربورغ تا پاریس با راه‌آهن هشت ساعت راه و نود فرسنگ مسافت است یکساعت بغروب

مانده بحوالی پاریس رسیدیم ازپل رودخانه سن که درخارج شهرواقع است گذشته داخل‌شهرپاریس‌شدیم ازخط راه‌آهن که از کنارقلعه درداخل‌شهر بدورشهر میگردد رفته به محلی رسیدیم موسوم به پاسی (.Passy) که همه رجال و اعیان حالیه دولت فرانسه و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع‌الدوله و (مارشال ماکماهون) که رئیس دولت‌است‌بادوك دوبروگلی (.Duc. de Broglie) که تازه وزیرخارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزرا و غیره دم گارحاضر بودند آمدیم بیرون با مارشال و وزیرخارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده رفتیم مارشال امراء و صاحب منصبان عسگریه وغیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من وصدراعظم و مارشال ووزیر خارجه درکالسکه نشسته سایرهمراهان هم در کالسکه‌های دیگر سوار شده براه افتادیم شلیك توپ شد وازهمین‌محل‌درطرفین راه سربازپیاده وسواره‌نظام وژاندارم باللباسهای‌خوب ایستاده بودند الی کرلژیسلاتیف (.Corps legislatif) که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه عقب سرصفوف نظامی‌تماشاچی زیادی ایستاده‌بودند از بوادوبولن (.Bois de Beulogne) عبورشد که خارج قلعه است دوباره داخل قلعـهٔ شهر شده از خیابـان وسیعی کـه موسوم است به آونو دو لاگراند ارمه (.Avenue de la grande armée) عبور کرده به ارك (دوترلیومف) رسیدیم که از بناهای بزرك ناپلیون اول است ازسنگ ساخته‌اند صورت جنگهای ناپلیون را در داخل وخارج‌واطراف آن‌حجاری کرده‌اند بسیاربنای عالیست اما دراین جنگ آخر با پروسها ازگلولهٔ توپ زیاد خرابی درآن بهم رسیده است ومیان‌آن را هم فرش کرده صندلیها چیده خیلی زینت داده بودند ازکالسکه پیاده شده‌آنجا قدری نشستیم حاکم شهر،که مردی فربه وتنومند واسمش‌مسیودوال (.Mr. Duval) است باکلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم مأموری چندآمده نطقی کردند جواب دادم بعد برخاسته سوارکالسکه شده داخل

خیابان شانزالیزه (.Champs élysées) شدیم بسیار باصفا ووسیع است ازهمه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته‌اند و خانه‌های قشنگ باشکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دولاکونکرد (.Place de la concorde) که میل بلندی از مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت امافواره‌هاهمیشه نمی‌جهد هروقت که بخواهند جاری میکنند ازپل‌رودخانه سن گذشته داخل عمارتی که جهت ما معین کرده بودند شدیم دم پلهٔ عمارت مسیو بوفه (.Mr. Buffet) که حالا رئیس دارالشورای ملی است با بعضی و کلا نطقی مبنی برتهنیت ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها وتالارهای وسیع بسیارخوب دارد تخت‌خوابی که بجهت ما زده بودند تخت‌خواب ناپلیون اول بوده است در زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی ازفرانسویها دیدم اولاً آن‌حالت عزای بعدازجنك آلمانرا هنوز دارند وعموماً از کوچك و بزرك مهموم وغمناك‌هستند رخوت زنها وخانمهاومردم همه رخت عزاست کم زینت بسیارساده و گاهی بعضی ازمردم‌آواز رنده باد مارشال زنده‌باد شاه ایران‌میکردند ازیکی دیگرهم شنیدم در گردش‌شب بآواز بلند میگفت‌سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد از اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب‌سلطنت هستند یعنی آنهاهم سه فرقه هستند فرقه‌ای اولاد ناپلیون‌رامیخواهندفرقه‌ای‌اولادلوی فیلیپ‌رافرقه‌ای هانری پنجم را میخواهند که ازخانوادهٔ بوربون وبا اولاد لوی فیلیپ اگرچه‌یك طایفه هستند اماجدائی‌دارند جمهوری‌طلبان‌هم قوت زیادی‌دارند اما آنها هم بیك عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ (.Rouge) یعنی‌جمهوری‌سرخ‌راطالب هستند که‌اصل‌جمهوریست‌بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند درمیان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار کار مشکلی است وعواقب این امور البته بسیاراشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق‌الرأی شده یا پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت

دولت فرانسه قوی‌ترین دول است و همه کس باید از اوحساب ببرد اما با این اختلاف آراء بسیار مشکل‌است که منظم شود خلاصه قشونی که امروزایستاده‌بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتی که منزل ماست سابقاً دارالشوری یعنی مجلس اجتماع وکلای ملی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه وکلا واولیای دولت همه به‌ورسایل‌رفته شهر پاریس رابالمره ازادارات دولتی‌خالی گذاشتندشهرپاریس فی‌الحقیقه حالا مخصوص‌رعیت‌و عامه مردم است‌هرطور بخواهند حرکت کنندودولت‌چندان‌قدرت‌ممانعت‌نداردعمارت تویلری که‌بهترین‌عمارات‌دنیا بوده‌است حالابالمره خراب شده‌است که‌کمونها آتش زده‌اندازعمارت‌همان دیوارها باقی‌مانده‌ماخیلی تأسف‌خوردیم‌امابحمدالله‌عمارت لوور که متصل بعمارت تویلری است محفوظ مانده وخراب نشده است هوتل دو ویل (Hotel de Ville.) راکه ازعمارات خوب دنیا بوده است وعمارت نشان لژیون دنور را بالمره آتش زده‌اند مناره وندوم (Vendome.) که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته وشکل خودشرا هم بالای آن نصب نموده و جمیع جنگهائی که‌کرده بود دورآن نقش بوده کمونها شکسته و برده‌اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان‌سکوی پایهٔ مناره، پاریس شهریست بسیارقشنك وخوشگل وخوش‌هوا و غالباً آفتاب بسیار شبیه است بهوای‌ایران‌شب را سوارکالسکه شده با معتمدالملك و جنرال آرتور (Général Arture.) در شهر گردش کردیم از کوچهٔ ریولی (Rivoli.) و از خیابان (سباستپول) که از کوچه‌های معروف است و از میدان (واندوم) و عمارت تویلری (Tuileries.) عبور کرده از بعضی‌بازارهاوغیره گذشتیم چراغ شهرهمه گازاست‌بسیار روشن وخوب شهرباصفائی‌است مردم‌زیادی‌درکالسکه نشسته‌میگشتندودر قهوه‌خانه‌هاو غیره مشغول عیش‌بودند رودخانهٔ سن مثل‌رودخانه (تیمز) نیست کم عرض و کم آب است کشتی بزرگ هیچ نمی‌تواند سیر کند توی عمارت ماباغ کوچك خوبی‌است حوضی‌دارد بافوارهٔ سنك سماق سه مرتبه چادری هم زده‌اند ازآنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده‌اند

عمارت بسیار عالی خوبی است سابقاً اینجا وزارتخانهٔ خارجه بوده است باغ گل‌کاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجهد مرتبهٔ فوقانی عمارت حمام خوبی‌دارد بسیار پسندیدم آب گرم وسرد هردو دارد هرطور شخص بخواهد ممکن است .

روز دوشنبه یازدهم

بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارك مونسو (Parc monceau.) که بسیار خوب کوچه ایست و ازباغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارك تریومف رسیده رفتیم روبه بوادبولون‌اول‌رفتیم بهژاردن‌دکلی‌ماتاسیون (Jardin d'acclimatation) پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشتو جائی ازسنك ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود ازآنجا درآمده رفتیم بباغات وحوش و طیور دور اطاقها رابا سیم شبکه کرده و توی آنها آب‌ودرخت‌برای‌طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام مرغها و طوطیهای ینگی دنیا وافریق و هند و استرالی دیده شد میمون‌و غیره هم بود حیوانی است مسمی به کان کورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است بموش ده‌پا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواندبرود دستهایش کوتاه است پاها بلندمتصل باید بجهد بقدرشغال بزرگ‌است ماده‌اش هم در زیر شکم کسیهٔ دارد که بعداز زائیدن بچه‌هایش‌را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار پردو میشود قرقاولهای بسیارعجیب‌خوشرنك‌بانواع اقسام دیده شد دوفیل هم‌بود که تخت برروی آنها گذاشته زنهاوبچه‌ها سوارشده‌راه میرفتند یك درشکهٔ‌راهم که آدم‌درآن‌نشسته بود بیك‌شترمرغ بزرگی بسته‌بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یك اسب کوچك قوت داشت بعد از گردش زیاد رفتیم بماهیخانه مثل ماهیخانه‌های سایر ممالك بود اما بسیار مختصرو محقررئیس این باغات و نباتات دوروان دولویس(Drouyn de lhuys.)است که سابقاً درعهد ناپلئون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر نبود نایبش که اسمش ژفرواستیلر (Geoffroy Saint Hilaire.) است حاضر بود معرفی نباتات وغیره‌رامیکرد

بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بودا بولون جزیرهٔ میان آب بود سوار قایق شده آنجا رفتیم یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد ازحالات جنك تعریف میکرد گلولههای توپ وتفنگی که به درختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ ونشان گلوله داشت معلوم شد که در آنجاها جنگهای سخت شده است هم با پروس وهم با کمونهادر آخر جزیره کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس (Pavillon de l'imperatrice.) یعنی کلاه فرنگی زن ناپلئون از چوب ساخته اند بسیار قشنك و کوچك قدری تماشا کرده مراجعت باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم رو بمنزل شبرا هم رفتیم بگردش بازار سرپوشیدهٔ دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روزبروز بتفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن نمیدهد ولی آنچه لازم است نوشته میشود بطور اختصار .

سفرای خارجه یك روز همه بحضور آمدند از هردولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیرمختار و شارژدافر هست حتی از ژاپون وجمهور جزیرهٔ هائیتی (.Haiti) ایلچیان کبیر شیژی (.Chigi) تونس پاپ یعنی فرستادهٔ پاپ لردلین (.Lord Lyon) ایلچی کبیر انگلیس الوزاگا (. Olosaga) ایلچی کبیر اسپانیول پرنس ارلوف (.Prince Orloff) ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنك کریمه در محاصرهٔ قلعهٔ میلستری گلوله خورده معیوب شده است . بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر وغیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود اپونی (.Appony) ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیگرا (.Mr Nigra) وزیر مختار ایطالیا مسیو واشبرن (.Mr .Washburn) وزیرمختار دولت ینگی دنیا نااونین سام شیما (.Naonobon-sameshima)وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملك وزیرمختار مقیم پطر هم اینجادیده شدند مسیوپیشون مسیو مینیاك مسیو سرتیژ وزرای مختار

سابق فرانسه در طهران و موسیومونی شارژدافر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدندهمه فربه‌تر و جوان‌تر بودند .

یك‌روز بعداز نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود رسماً رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه بودند از شانزالیزه وارك تریومف و بودا بولون و رودخانهٔ سن گذشتیم حاکم و مأمورین سن‌واواز که آنطرف‌رودخانه وایالتی‌است علیحده‌همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی دادیم ازقصبه سور (Sévres.) که معروف است بکارخانه چینی سازی و ده شاویل (Caville.) و ده ویلداوری (Ville d'Avray.) گذشته داخل ورسایل شدیم از دو طرف قشون سواره وپیاده صف کشیده ایستاده بودند جمیعت زیادی بود رفتیم بعمارتی که منزل مسیو بوفه رئیس‌و کلای ملت واز عمارات لوی چهاردهم‌است یعنی کل ورسایل را ازعمارت و باغ او ساخته است پرده‌ها واشکال خوب دراین چند اطاق دیدم‌همه عمارت‌ازسنك وبسیار محکم است ودرحجاری و نقاشی‌وعلم معماری اول بنای فرنك است مسیو بوفه دم‌کالسکه استقبال کرد و کلای دیگر دولت هم بودند رفتیم بالا دراطاق‌روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته ازهمان راهی که‌آمده‌بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتی که مارشال ما کماهون منزل دارند رسیدیم پیاده شده مارشال وسرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا دراطاقی نشستیم آنجاهم‌عمارت عالی خوب بسیار بازینتی است جزءعمارات‌ورسایل است زوجهٔ‌مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یك پسر بزرك که بنظر هفده هجده ساله‌آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوك دبروی هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه‌نشسته‌رفتیم بباغ‌ورسایل گردش کردیم‌حوضها وفواره‌های زیاد دارد که منبعش مثل فواره‌های عمارت بلور لندن ازچرخ بخار است‌منبعها را باز کرده آب‌بفواره‌هاانداخته بودند درياچهٔ‌طولانی پائین حوض و فواره‌ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده‌اند و گاهگاه یك میدان مدوری از درخت و سبزه پیدا میشود که

در میان آن حوض عظیم وفوارهٔ مرتفعی میجهد بسیار باصفا جائی است محلی را مثل کوه‌ساخته‌اند آبشار از کوه میریزدچند مجسمه مرمردر زیر آبشار گذاشته‌اند که یکی از آن‌مجسمه‌ها موسوم به اپولون (Appollone.) که رب النوع حسن مردانه وروشنی وشعر است آرایش‌میکندسایرین دور اوآئینه و گل‌و اسباب‌آرایش نگاه داشته‌آنقدر خوب حجاری شده است که بتصور در نمیآید خواستم بروم بالا نزدیك آن مجسمه‌ها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن‌بآنجا بسیار اشکال دارد بجهت آنکه راهش همه پرتگاه وسنگ‌وسر بالاست من گفتم میروم‌واز کالسکه پائین‌آمده رفتم بالا اگر چه راهش بدبود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را درشکار گاههای ایران رفته ودیده بودم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیك مجسمه‌ها جنرال آرتون آمداما زمین خورده‌همهٔ‌رختهایش گلی‌وشمشیرش کج شد بلکه شکست مارشال هم آمد اما خیلی بزحمت و باامداد چندنفردیگر لکن این طورآمدن مارشال و جنرال فرانسه باینجا منافاتی بارشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمه ها بسیار خوب بود قدری چرك شده و تارعنکبوت همه آنها راگرفته بود آمدیم‌پائین جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش حوض و فواره دورتا دور همه ستون سنك دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی پایه‌داری ساخته‌اند که‌ازمیان آن فوارهٔ بلندی میجهد قریب‌هشتاد نودحوض‌داشت که از میان هر یك فوارهٔ میجست این ستونها و فواره‌ها وسطح زمین وغیره همه از سنك است وهمچنین در سایرجاهای باغ فواره ومجسمه مرمروغیره بسیاراست خیابان زیاد وسیع باصفاتعریف آنها کماهوحقه بنوشتن ممکن نمیشود مگراینکه خود شحص همه را به‌بیند زن‌و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده فریاد میزدندو هورا میکشیدند بر گشته رفتیم بالای عمارت قدری‌در اطاقها گردش کردم‌مارشال کانروبر وپالیکاهو (Palikao) که سردار قشون مامور چین‌بوده‌است بحضورآمد صحبت شد پالی کاهو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه

چین هستم کانروبر هم حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکردهٔ قابلی است باهوش و رشید در جنك سواستاپول سردار بوده و در محاصره قلعهٔ متز در تحت حکم مارشال «بازن» که در تسلیم شدن قلعه بآلمانها او هم جزء اسرا اسیر شده است و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم «بازن» بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فیلیپ را دیدم در عهد ناپلئون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاك فرانسه آمده‌اند دو نفرشانرا که یکی (دوك دومال Duc d' Aumal.) و دیگری پرنس ژوان ویل (Prince Joinville.) باشد امروز دیدم شاهزاده «اومال» بسیار آدم قابلی است ژوان ویل هم شاهزاده خوبی است قدری گوشش سنگین است کونت دپاری (Cont de Paris.) که نوهٔ لوی فیلیپ است وحالا سلطنت طایفهٔ اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بخانهٔ که در ییلاق حوالی پاریس دارد باشاهزاده‌ها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری وکالت دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالاهم در روزهای رسمی رخت نظامی میپوشند داعیهٔ سلطنت فرانسه‌را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزاده‌ها از این قراراست پسر بزرك لوی فیلیپ دوك دنمور (Duc de Nemours.) است بعد از آن ژوان ویل بعد از آن دوك دومال بعد از آن دوك دومون پانسیه (Duc de Montpensier.) که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد کونت دوپاری نوهٔ لوی فیلیپ است و پسر دوك دورله‌ان که پسر لوی فیلیپ و ولیعهد بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ماکماهون آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمده سر میز شام نشستیم میز بسیار طولانی و شام خوبی بود اغلبی سرکردگان و صاحب منصبان نظامی و وکلا وغیره بودند دست راست ما مسیو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دولخارجه روبرو مارشال دست راست ایشان صدراعظم همینطور شاهزاده های ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد

بسیار خوش گذشت این تالار، تالار طولانی بسیار خوب مزینی است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پائین آمده من و مارشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را تماشا کردیم سوارهٔ زره پوش که دردست هر یك مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره رفتیم بطرف دیگری ازباغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت مثل آبشار و ازحوض فوارهها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان و وکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب وخوش بود بعد از اتمام آتشبزی سوار کالسکه شده از راه سنت کلو (Saint Clou.) که عمارت عالی دولتی بوده و درجنك آلمان همه آتش گرفته وسوخته اما خیابان وباغش برجا ماندهاست رفتیم به بوادبولون و ازآنجا بشهر و منزل رفتیم دربین راه با جنرال آرتون همه جا تا منزل صحبت کردیم .

روزی رفتیم به انوالید که مقبرهٔ ناپلئون اول و سایر سرداران و برادران ناپلئون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم و غیره در آنجاست بمنزل ما که دارالشورای قدیم است یعنی بعمارت پاله دبوربن (Palais de Bourbon.) درجلو انوالید میدان وسیعی است خیابانهای پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا وبعضی بیدست و بعضی کور بودند همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم درحیاط انوالید بعضی ازتوپهای بزرگ قدیم و خمپاره وغیره گذاشتهاند حاکم انوالید که شخصی بسیارپیر وافلیج هم بود اسمش مارتن پره (Martinprai.) با آجودانها و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت درجنك کریمه و ایطالیا رئیس «اتاماژور» بوده است رفتیم توی کلیسیا محراب بسیار خوبی از سنگ ومطلاکاری دارد لوی فیلیپ پادشاه سابق فرانسه ساختهاست بسیار بنای عالی است

آنطرف محراب توی گنبد مقبرهٔ ناپلئون اول است که جسد اورا از جزیره سنت هلن‌لوی فیلیپ آورده‌اینجا دفن کرده است سنك روی قبر راکه رنك ماشی‌دارد از جزیرهٔ کرس آورده‌اند بالای آن که سنك بسیارخوب سیبری است و رنك مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنّای این کلیسای انوالیدکلیة از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیز های دیگر را لوی فیلیپ‌ساخته توی گنبد را هم او گود کرده است که سنك مقبره را آنجا گذاشته‌اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم آمده تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش‌را هم ناپلئون مطلا کرده است چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند واینا بوده آنجا دیده شدند بازهم باکمال بنیه بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردنداسامی آنها از این قرار است کاپیتان‌دوشمان (.Duchemin)شاسی (.Chassy) برانش (.Branche) آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلئون اول که در جنگها برسر میگذاشته آنجا بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه وسردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم از کلاه‌معلوم بود که ناپلئون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه سادهٔ بود شمشیر ناپلئون که درجنك استرلیتس کمرش بوده آنجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچك وراست قبضه‌اش طلا بود اما شمشیر را زنك زده بود از غلاف کشیده نمی‌شد با احترام تمام هر دورا بجای خود گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزهٔ که نمونهٔ توپهای قدیم وجدید واختراعات آنهارا گذاشته و اسلحهٔ قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیادازآدم واسب‌همه را با نمرهواسم صاحب آنهامرتباًچیده بودندبعضی‌جاهای دیگر هم‌محل‌اسلحه‌وغیره بودچون‌قدری‌خسته‌بودیم‌تماشای آنهارا بروزدیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه‌الان‌درانوالیدازصاحب‌منصب‌وسربازموجوداست‌پانصدو نود نفراست سی و پنج نفرازعهدناپلئون‌اول‌مانده‌اندما بقی‌ازعهود بعدبنای‌عمارت‌رادرسنهٔ ۱۶۷۰ مسیحی بر حسب‌حکم‌لوی‌چهاردهم‌لووو‌ا (.Louvoi)وزیر جنك کرده‌است سی‌ودو عراده توپ

در انوالید است هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیك میکنند درورود ماهم بپاریس ازانوالید شلیك توپ کردندبیرقهائی که درعهد ناپلیون اول وبعد از آن از دولتهای دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده‌اند وهمچنین بیرقهائی که اززمان لوی چهاردهم گرفته‌اند آنجا موجود است دردورمقبره ناپلیون چهل‌وشش بیرق است که خودش درجنگها گرفته است درکلیسا دویست وچهل وپنج بیرق است که ازعهود قدیمه و جدیده گرفته‌اند مقبرهٔ اغلب سرداران فرانسه ازقدیم وجدید در این کلیساست از آن جمله تورن (.Turenne) ووبان ولانس(Lens)وکلبر (.Colbert) که ازسرداران ووزرای‌لوی چهاردهم بوده‌اند مرتیه (.Mortier) و ژوردان (.Jurdan) از سرداران ناپلیون اول هستند دردورمقبره ناپلیون قبر ژرم (.Jerome) برادر ناپلیون ومارشال دورك (.Durvc)ومارشال برتران (.Bertrand) است سه روزقبل ازورودما بفرانسه درراه آهن(شربورغ)دوترن بخار بهم‌خورده‌جمعی کثیر تلف‌وزخمی‌شده بودندمسیو کرمیو (Cremieun) که یکی ازوکلای ملت فرانسه ویهودیست وهمیشه برضد ناپلیون سیم بوده وناطق‌غریبی‌است بحضور آمد مردیست پیر بسیار کوتاه حالاهم درمجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز برضد رؤساست روچیلد (.Rotchild) معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهودیها را زیاد میکرد وازیهودیهای ایران حرف میزد واستدعای آسایش آنها را مینمود باو گفتم شنیده‌ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیك دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده ویهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید وخودتان رئیس آنها بشوید وهمه راآسوده راه ببرید که این‌طور متفرق و پریشان نباشید بسیارخندیدم وهیچ جوابی نداد و باوحالی کردم که من ازجمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس (.Lesseps) معروف که دریای سفید را با بحر احمر بهمدیگر وصل کرده است یعنی کمپانی

زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کردند و باین واسطه راه تجارت هند و ایران وچین وغیره بفرنگستان تقریباً دوهزارفرسنك نزدیك‌ترشد باپسرش که جوانی است بحضور آمد خیال تازهٔ درسردارد که راه‌آهنی ازشهر(اورامبورغ) روسیه بسازد الی شهر سمرقند تا پیشاورخاك هندوستان انگلیس اما این‌خیالیست بسیار دور ودراز نادار (.Nadar) که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً بابالون‌زیاد بهوا رفته است اما حالا ازاین خیال افتاده‌مشغول عکاسی است شخص بامزهٔ با بنیه‌ایست مسیو تاردیو (.Tardieu) که رئیس‌مجلس حفظ‌الصحهٔ پاریس است بحضور آمد با لری (.Larey) که جراح معروف و پسر جراح‌باشی ناپلیون اول است و (ژول‌کلو) که عموی کلوکهٔ که حکیم باشی شاه مرحوم وحکیم ما بود وخودش درطهران شب نفهمیده عوض شراب زراری خورده مرد مسیوبوره (.Mr. Bure) که سابقاً درطهران‌وزیرمختار بود وبعد دراسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه گلولهٔ زیادی از پروسها بهمین عمارت (پاله بوربون) خورده که جای گلوله هنوزباقی است ،

روزی رفتیم به لنشان (.Longchamps) برای سان قشون نهارخورده سوار کالسکه شدیم همه همراه بودند از ارك (تریومف) و (شانزالیزه) و (بوادبولون) گذشتیم وسط (بوادبولون) مارشال (ماکماهون) باجنرالها وصاحب‌منصبان وغیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن ومرد بود (دوك دونمور) پسر بزرگ (لوی‌فیلیپ) را هم که ندیده بودم سواره‌آنجا بود با اوصحبت شد منهم ازکالسکه درآمده سوار اسب صباح‌الخیر شدم (ژنرال لادمیرو) که سردار کل قشون پاریس است با «آتاماژور» یعنی آجودانش‌بودند خلاصه همینطور رفتیم بصفوف سوارهای زره‌پوش کویراسیه وسوارهای سبك هوسار رسیدیم از دوطرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرا و چمن (لونشان) که چمن

وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته‌اند آب زیادی آبشارمانند میریزد جزء (بوادبولون) است پیاده‌نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهارصد نفر بیشتر نبودند باقی مرخص خانه هستند ازجلوپیاده وتوپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلا بعضی از این افواج از سی فرسنك راه آمده بودند سیصد عراده توپ هم بود که باسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم واحترام میخوابانیدند ما هم جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلاآدم بود بعد ازتماشای صفوف رفتیم باطاقهای چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همینطور سانها و اسب‌دوانیها ساخته‌اند بالا رفته نشستیم مارشال رفتند توی‌سبزه وچمن سرداران فرانسه هم بابعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطریش و روس و پروس پیش مارشال‌ایستاده بودند در بالاخانهٔ که مابودیم وزیرخارجهٔفرانسه (مسیو بوفه) رئیس دارالشوری مارشال (کان‌روبر) و غیره بودند (کان‌روبر) چون حالا داخل قشون نیست و ابوابجمعی ندارد سوار نشده بود خلاصه افواج وتوپخانه‌آمده گذشتند کل و کلای ملت فرانسه که‌پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند زوجهٔمارشال ماکماهون هم‌بود جمعی از زنها وخانمهای خوشگل هم دراطراف مانشسته بودند هرفوجی که ازجلو میگذشت و کلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هرفوج کلاه برمیداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همهٔ افواج سواره وپیاده وتوپخانه گذشتند برسرهم متجاوزاز هشتاد هزارنفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد ازآنهمه شکست وخرابی‌فرانسه امید اینطور اجتماع و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنك افواج همان (شاسپو) قدیم است توپها هم همان توپهائیست که درجنك آلمان وپیش‌از آن‌داشتند بعد از اتمام سان که نزدیك بغروب بود برگشتم بمنزل.

روزی هم به لونشان برای اسب‌دوانی رفتیم خود مارشال‌بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند ازهمان راه که‌آنروز بمشق قشون رفته بودیم

الی(بوادبولون) رفته ازآنجا از دم آبشار گذشته رفتیم بهمان بالاخانهٔ که روزسان قشون نشسته بودیم وزیرخارجه مسیو بوفه زوجهٔ مارشال و سرداران و غیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند زن و مرد زیادی هم دور اسبدوانی بودند چهاردفعه اسب دواندند اسم هردوری را یکی‌ازولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان ، شیراز و غیره دور اول نصف دایره که یك میدان اسب باشد دوابندند چابك‌سواری که لباسش سبز بود برنك حمایل ایران اسب اوپیش آمد بعد دودور دیگریکدورتمام دواندند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می‌آمدند مثلا یك سرو گردن ازسایر اسبها پیشتربود درایران قاعده اسب‌دوانی بهتراست و بیشترتماشا دارد هردور دایرهٔ اسب‌دوانی ایران نیم‌فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دوز بیك نفس میدوانند هراسبی که پیش بیاید هنر کرده است اینجا منتهای اسب‌دوانی یك دوراست که نیم فرسنگ باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دورآخرچند سد ازتخته بارتفاع یك ذرع که روی آنها چندین دفعه سر تاخت می‌جستند این طور بسیارتماشا داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مارشال رفتند که شب برای آتشبازی وچراغان‌حاضرشوند ما آمده دم ارك (تریومف) پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای ارك (تریومف) دویست وهشتاد وپنج پله میخورد بسیار مرتفع است پله‌های تنگ پیچ پیچی‌دارد بسیارمشکل است بالا رفتن من بیك نفس‌رفتم اما سایرین آهسته‌آمدند ازبالا کل شهر پاریس واطراف وقلعه‌جات همه پیداست مردمی که از (لونشان) و اسب‌دوانی برمیگشتند همه پیدا بودند از (بوادبولون) الی آخر (شانزالیزه) هفت قطارکالسکه بود وهمچنین‌درسایر کوچه‌ها کالسکه زیاد بنظرآمد خیلی تماشاداشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوارکالسکه شده رفتیم ازبس‌کالسکه وجمعیت بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب‌را مارشال آمدند با هم سوار شده رفتیم از (شانزلیزه) وغیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل‌آتشبازی ازدو طرف

آدم بود امشب البته یك کرورجمعیت اززن ومرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده بادمارشال را هم توصیف میکردند ومیگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچه‌ها لامپهای بلور مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته تا رسیدیم بجائی که رودخانهٔ سن در میان بود وآنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودندآن دست رودخانه مقابل میدان مشق و مدرسه نظامی است که همه چراغان بود جائی که ما نشسته بودیم اسمش ترکادرو(Trocadero) بود اینطرف رودخانه همه چراغان بود برای ما از چوب اطاقهای عالی ساخته‌چهل چراغ زیادی آویخته بودندپرده‌های زیاد که تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودندآویزان بود ولی بادوباران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود کمتر خاموش شدآتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان‌فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضربودند الحمدلله بسیار خوش گذشت.

آمدیم‌منزل، مارشال الی منزل باز درکالسکه همراه بودند در بین‌آتشبازی سوارهٔزره پوش کویراسیه که‌سه‌هزار نفرمیشدندازلب‌رودخانه مشعل‌بدست‌موزیکان زنان میگذشتند شکوهی داشت.

شبی رفتیم سیرك (.Cirque) که نزدیك عمارت ماست مثل تماشاخانه جائی است امابهتر، عمارت مدوری ساخته‌اند دورش از چوب مراتب دارد بجهت نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی‌آویخته‌اند میان این عمارت را مثل گود زورخانه خاك ریخته‌اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبی که ما آنجا رفتیم خیلی‌آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدر اعظم و شاهزاده‌ها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویلهٔ اسبهای سیرك است که نزدیك محل بازی است که از همان در آمد و شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند برنگهای غریب. هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خال دار عجیبی

بودند البته هر یك هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده‌اند که بیك اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنندهمه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت تند بروید میدویدند میگفت سر پا بلند شویدفوراً بلند میشدند میگفت کج بدومیدویدخلاصه هر چه میگفت همان میکردند خیلی محل‌عبرت بود شلاق بزرگی‌دست‌میراخور اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل‌خوش‌لباس سوار اسبها شده دورمیدواندند روی اسب میجستند معلق میزدند پشتك میزدندباز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمهٔ بخورندچند نفر در اطراف دایره قطیفه‌ها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند داشتند زن خوشگلی‌سوار اسبی‌شده بنا کرد دور میدان دواندن در حالتی که اسب سرتاخت بود بهر قطیفه که میرسید ازروی اسب بلند شده در روی هوا معلق‌وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره با پا روی‌اسب پائین میامد دو دفعه معلق زده درست روی اسب پائین‌آمد دفعه سیم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره جست روی‌اسب سه معلق دیگر زد حلقه‌های بزرك چوبی‌نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیك حلقه که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پا روی اسب میآمد بعضی حلقه‌ها را مثل دایره پوست کشیده بودنداسبها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد میشدند وآدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب‌میافتاد زنها وپسرهای‌سواره، کارها میکردند که بتعریف‌ونوشتن نمیآید مثلا در یك نفس و یك دفعه بالای اسب پانصد معلق وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچك خوشگل طوری‌معلقها میزدند که بتصور نمی آید بند بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت‌کار هیچ‌حیوان‌و آدم دیگر نیست خلاصه‌کارهای غریب کردند خیلی تماشا داشت.

بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس‌آنجا بودندوزیر علوم که مردی بسیار فربه و بلند و اسمش «باتبی» است آنجا بود رفتیم بمرتبه

پائین عمارت که مجسمه‌های مرمر قدیم و جدید آنجا بودسواره زره پوش مشعلها بدست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک‌ما راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمه‌های بسیار خوب دیده شدیك مجسمهٔ بزرگی بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش درازو ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت این آب، آب همان رودخانهٔ تی بر (Tibre.) است که در شهر رم پایتخت ایطالیاست و مجسمه‌های مرمر ونوس (Venus) که رب‌النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده‌اند اما هردو دستش از بازو شکسته بود صورتهای دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد.

روزی رفتیم بجائی که پانوراما (.Panorama) میگویند یعنی دورنما این یك علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن ینگی دنیائی است نزدیك بعمارت ما بود صدراعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائی که عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول رسیدیم بدورنمائی که کوچهٔ از کوچه‌های پاریس را می‌نماید در هنگامی که پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجك مثل تگرك ازهوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانه‌ها بیرون آمده دست زن و بچهٔ خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظردقت بیشتر نگاه‌میکرد این حالات‌مجسمتر میشد بطوریکه نمیشد تشخیص داد که این پردهٔصورت‌ونقاشی است یا حالت حقیقی وهمان زمان گیر و دار است شخصی زمین‌خورده‌سرش‌شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد از آنجا پله میخورد میرود بالاآنجا یك محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعه‌جات اطراف شهر و توپ‌و گلوله وهنگامه جنك و محاصره و بهوا رفتن و ترکیدن گلولهٔ توپ و نارنجك بنظر می آمد مثل این است که الان شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنك با پروس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص تا بچشم خود نه‌بیند نمیداندچگونه است

که پردهٔ مصنوعی و امر معدومرا با حالت حقیقی وشیئی موجود نمی‌توان فـرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که‌هر وقت هر کس‌خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا خیلی مداخل میکنند تعجب در این است که مدت زمانی دور نمای فتح سواستاپول را که انگلیس وفرانسه کرده و روس را شکست داده بودند اینجا ساخته‌بعدآنرا برچیده مدتی‌فتح‌قشون‌فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرنیو وماژانتا و غیره‌شکست داده‌بودندبمیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسد را کشیده نشان میدهنداما‌در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشترازده‌دقیقه هر کس‌بماند سرش گیج‌خورده احوالش بهم میخورد زود بر گشتیم.

روزی‌رفتیم بکلیسای‌تردام (Notre Dame.)وسینه‌شهر که درجزیرهٔرودخانه سن توی‌شهرواقع است‌ازپهلوی هتل دولامونه(Hotelde la monuaie.)وانستی‌تو دو فرانس (Institut de France.)وکنسیل‌دتا(Conseil d'Etat.) که‌عمارت بزرگ وزارتخانه وازعهد ناپلئون اول‌بناشده وکمونها بالمره آتش زده‌اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این‌کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و پانصد ششصد سال است که ساخته‌انددا‌خل‌شده‌همه‌جارا بدقت گردش کردیم‌منبرها ومعجرهاازچوبهای‌منبت‌کاری‌قدیم‌بسیاراعلی‌داردپنجره‌هاهمه‌ازشیشه‌های‌الوان‌بسیار خوب است خزانه‌کلیسا را دیدیم بعضی‌اسبابها مثل تنگ و ظروف طلاومطلا ونقره وغیره بود درآنجا باکشیش بزرگ صحبت کردم‌پرسیدم اعتقاد شما درحق‌حضرت عیسی علیه‌السلام چیست شراب میخورده است یا نه؟یکبار همهٔ کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتندالبته میخورده سهل‌است‌خودش‌هم‌شراب می‌انداخته است. بعد گفتم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است. بعدبر گشته رفتیم بمدرسه‌معادن که اکل دمین(Ecole de mine.)میگویند اسم رئیس اینجا مسیودوبره (Mr. Deubre.) است‌بسیارجای عجیبی‌است ازجمیع

سنگهای معادن دنیا نمونهٔ درآنجا هست ازمعدن طلا گرفته الی زغال وغیرههمهرا بانمره و تفصیل توی جعبه‌های شیشه گذاشته‌اندمعدن سنگ زمردیکه در مملکت نوول گرناد (Nouvelle grenade.) ینگی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می‌آورند قطعه‌های زمرد خوشرنگ بی‌عیب توی سنگها دیده شدنمونه معدن‌زمرد سبز وغیره را هم دیدم اما همه بزرگ وپست بود خلاصه‌آنقدر ازنمونهٔمعادن بود که حساب نداشت ومجالی میخواست که شخص مدتها یکی‌یکی را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد نه ما کـه در پنج دقیقه میخواستیم جمیع سنگها را دیده وبدانیم که هر یکرااز کدام معدن‌آورده و خواص‌وطبیعتش چیست البته محال‌بود رفتیم‌مرتبهٔ بالاکه فسیل (Fossile.) هارا آنجا چیده‌بودند یعنی استخوانهای حیوانات از قبل از طوفان‌نوح‌وبعد از آن‌و حیواناتی که‌حجریت یافته‌اند بسیار چیزهای‌عجیب‌وغریب بود که دانستن تفصیل آنها علمی‌مخصوص‌است و در اینجا نوشتن مناسب نیست بعد از این گردشها رفتیم بمنزل

روزی رفتیم بگردش عمارت‌لوکسامبورغ(Luxembourg.)باغ‌وعمارتی‌است بسیار بزرگ وعالی که از عهدلوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روزآنجا بگردش میروند گلکاریهای بسیار خوب دارد چـون هتل دویل دارالحکومه حالاخراب است وآتش زده‌اند این عمارت را دارالحکومهٔشهرپاریس قرار داده‌اند رسیدیم بباغ مسیودوال‌حاکم‌پاریس و مسیو الفاند (Mr. Alfahd.) مهندس شهر پاریس وغیره‌آنجا بودند کوچه‌های پاریس که باین‌طور راست‌ووسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت کاشته‌اند همه از روی‌دستور-العمل و اهتمام مسیوهوسمان (Mr. Haussman.) حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلئون بوده و این مهندس درست شده است قدری درتوی باغ‌نشستیم ازآنجابرای تماشای اشکال وغیره بعمارت رفتیم مسیووترن (Mr. Vautrin.) که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمدعمارت‌لوکسامبورغ ازعمارات‌عالیهٔپاریس است‌لوی

فیلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فیلیپ ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا مینشینند تا آخر عهد ناپلئون هم اهل سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا درهمان سنا دیدم یك دو نفر معلم شاگردان مدارس را امتحان میکردند هرشاگردی که از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده شود. سنا عبارت بوده است ازصد نفر کما بیش از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار نباشند بهریك سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت کـه از مجالس دارالشورای و کلای ملت بیرون می آمدتا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروك است خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همهٔ اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده‌اند درهرمکان یك دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهری که درهر یك جمعیت زیاد و دفترها و کتابها واسباب تحریر بسیار ازکاغذ و مرکب وقلم وغیره ریخته است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته‌اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را بـرداشته مثل اول میکنند پرده‌های اشکال بسیار خوب داشت ازکارهای قدیم وجدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار بزرگ بلندی در پاریس است که از بالای ارك تریومف دیدم اسمش پانتئون (.Pantheon) لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجنیق زیادی دورش بود تعمیر میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام در پاریس است که سنسولپیس (.Saint Sulpice) میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن (.Madeleine) هم که ناپلئون اول ساخته است خیلی عالی است کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست .

شبی را رفتیم به پالەروایال (.Palais Royal) جائی است بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و مسقف وجلو وعقب این راهرو

دکاکین است چهارصد پانصد دکان دارد ازهر جور چیز اینجافروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب خرازی و بلور و چینی وغیره کل دکاکین را گشتم مبالغی خریدشد جمعیت زیادی تماشاچی بودند .

روزی رفتم بتماشای ضرابخانه که (هوتل دولامنه) میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت (Mr. Marcott.) بود آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبهٔ بالا ازسکه‌های قدیم وجدید دولتها زیاد آنجا پشت آئینه‌ها چیده‌اند ازسلاطین قدیم ایران و ترکستان وچین وهند وسایر ممالك فرنگ هرجورسکه بود وهرقسم مدال دیده شد. از آنجا باطاقی کـه اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همهٔ چیزهای متعلق بناپلیون اول آنجا بود مثل سرسکه وته‌سکه ومدالهائی که در عهد ناپلئون زده بودند برای یادگارهای جنگها وولایات مفتوحه و نشانهای قشون وغیره کلا آنجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده‌اند آنجا بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد ازچدن ساخته‌اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل وشش وقطرش دوذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یك وجب است بعضی صورتهای ناپلیون آنجا بود گلولهٔ ازکمونها آمده و شیشهٔ روی سر سکه‌ها را سوراخ کرده بـدیوار رفته بود همانطور نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته‌ایم گفتم بد یادگاریست خلاصه پائین آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود وهریك پنج فرانك پول خیلی بزرگی بود گفتند طلا حالا بواسطه پولی که به پروس داده‌اند بسیار کم است اما نقره زیاد وتمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا دیگری نقره دیگری مس بیادگـار رفتن من بضرابخانه روبروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کردند.

بعدآمده سوار کشتی بخار کوچکی شده برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعهٔ شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن (Marne.) داخل سن میشد

ازآنجا بازگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت آب رودخانه سن کم وعمقش دوذرع بود قدری که از شهر بگذرد طرفین رودخانه خانههای پست رعیتی است اغلب رخت‌شورخانه وحمامهائی که همه را توی رودخانه ازچوب ساخته‌اند دیده میشود حمامش این طوراست که اطاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه ساخته‌اند که‌آب از میان آن جاریست هرکس میخواهد حمام برود توی آن اطاق خودش رابشورد. رخت‌شورخانه‌ها هم همین‌طور است آن میان می‌نشینند رخت میشورند رخت شورها همه زن هستند این حمامها را با بخار گرم هم میکنند که آدم خوب سروتن را پاك وتميز كند خلاصه برگشتیم بمنزل .

روزی رفتیم بکارخانه گوبلن (.Gobelin) بسیار دور بود کارخانه‌ایست بسیار قدیم که فرش و قالی وچیزهای دیگر میبافند و بقیمتهای گزاف خرید و فروش میشود کارخانه متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافته‌ها بطوری خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پردهٔ نقاشی نصب میکنند ودر پروس و بلژیك وانگلیس ودر خود فرانسه دیدم که باکمال احترام درعمارات نگاه‌میدارند قالی در دستشان بود می‌بافتند برای تالار عمارت فونتن‌بلو (.Fontainebleau) که شهریست ازشهرهای فرانسه اما میگفتند درهرقالی که باین بزرگی باشد هشت‌سال بایدکاربکنند بسیار دیرتمام میکنند اما خوب،عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانرا بسیار مشکل است آفتاب ببرد از هر شکل و پردهٔ معروفی که بخواهند ببافند نمونه‌آن نقش‌را روبرو گذاشته اگرنمونه کوچك‌است بزرگتر واگرزیاد بزرگ است کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهرطریق بخواهند ممکن است واین کمال صنعت است که بیك ملاحظهٔ نمونه بعینهامیبافند چند پردهٔ خوب‌برای تماشاخانهٔ بزرگ نیمه تمام که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز دردست داشتند اما نمیدانم تماشاخانه واین پرده‌ها کی تمام خواهد شد

بسیار کارخانه وسیعی است وکارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا (مسیو دارسلا) است ازاینجا رفتیم بچاپخانهٔ دولتی که کتب وغیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را بابخار هرچه بخواهند بسیارزود میتوان چاپ زد .

از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور (.Louvre) رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش زده خراب کرده بودند دیده شد ازجمله یك انباربزرگ غاهٔ دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند ازمیدان باستیل (.Bastille) که منارهٔ دارد معروف بمنارهٔ (ژویه) که‌ازبناهای(لوی فیلیپ) وبسیاربلند است مجسمهٔ ملکی را ازبرنج مطلا ساخته‌اند درآن بالاست اصل مناره هم ازچدن است خلاصه وارد لوورشدیم بسیار عمارت عالی‌است وازحیثیت حجاری‌وپرده‌های‌نقاشی‌وغیره نظیرندارد تالارطولانی بود بسیارخوشوضع که اسمش گالری داپولن (.Galerie d'Apollon) میگویند یعنی دالان رب‌النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظـروف یشم مرصع و بلورهای معدنی وغیره از مصنوعات زرگرهای قدیم ازطلا و نقره و بعضی اسباب طلا وغیره که اززیرخاك درآورده‌اند و ازبدایع ونفایس دنیا همه را در جعبه‌ها و پشت آئینه‌ها گذاشته‌اند استخوان بازوی‌شارلومان (.Charlemagne) که‌پادشاه کل فرنگستان‌بوده درجعبهٔ ضبط کرده‌اند.جعبهٔ طلائی‌ازقدیم که بسیار خوب زرگری کرده‌اند مال آن دتریش (.Anne d'Autriche) مادر لـوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم را از سنگهای بدل ساخته‌آنجا گذاشته‌اندشمشیروعصای(شارلومان)هم‌بود خلاصه اطاقهائی که‌پرده‌های اشکال بود همه را دیدم‌کارنقاشان معروف است و پای هر پردهٔ باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی‌آن را بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درك‌نکات نقاشی ممکن نمیشد ازکارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پرده‌های کار آلبانی (.Albani) را برسایرین ترجیح میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است

کارهای مورلو (.Morello) هم بسیار خوب بود پرده‌های زیاد از کار استادان دیگر هم بود مثلا پردهٔ بود که سی‌هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشا از پله رفتم بباغ (تویلری) عمارت سوختهٔ آنرا درست تماشا کردم این عمارتی بوده که درعالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است ودیگرمثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است چرا که مخارج زیاد دارد عمارت را با تمام اسباب سوزانده وخراب کرده‌اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوزضرر وارد آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ تویلری هم بواسطه خرابی عمارت وعدم مواظبت از صفا افتاده است غصرهادرباغ موزیك میزدند خلاصه پیاده رفتیم تاآخرباغ خیلی‌خسته بودم آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل. ناپلیون سوم یك تماشاخانه ساخته است که ازهمه تماشاخانه‌های فرنگ بهتر وبازینت‌تراست پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیگر خرج دارد که تمام شود حالا همینطور مانده است اگرچه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند.

روزی‌رفتیم به (ورسایل) اول بکارخانهٔ چینی‌سازی (سور) رفتم کارخانه‌ایست بسیارمشهور و قدیم در بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که ازقدیم و جدید ساخته‌اند همه را در اطاقها چیده بودنـد چیزهای بسیار خوب بود تماشا کردیم چینیهائی را که ازروی‌کارهای نقاشان قدیم مثلا رفائیل و غیره نقاشی کرده بودند ودرجهٔ هریك مثل پرده‌های نقاشی بسیارنفیس اعلی بود اگر هریك را بهر قیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه‌هـا را از کارخانه بیرون نمیبرند و بهیچکس نمیفروشند کارخانه مال دولت است هر فرمایشی بدهد تمام میکنند مثل کارخانهٔ قالی‌بافی‌عمله‌ها مزدمیگیرند رؤسا مواجب. کارخانهٔ تازه گفتند ساخته‌اند که این کارخانه را متروك وکارخانه جدید را دایر خواهند کرد بسیار گردش کرده تاجائی که‌چینی را میساختند ونقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدم بعد برگشته از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی ودو هزار پیشه جای اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه

دادند از آنجاسوار شده رفتیم به(ورسایل) منزل مسیو بوفه‌رئیس استقبال کردند رفتیم بدارالشورای وکلا از یك‌کالری مجسمه‌های بسیار خوب مرمر کار استادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم ووزرا و مردمان بزرگ و سرداران‌وغیره بود گذشته تا رسیدیم بدارالشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا در آن مجلس حاضر بودند در مراتب بالازن و مردزیادی هم‌محض تماشا نشسته‌بودند این‌مجلس که حالا وکلا مینشینند تماشاخانهٔ قدیم ورسایل‌است که لوی چهاردهم ساخته‌است مسیو بوفه رئیس چون برای پذیرائی ما درعمارت خود بود نایبش درجای رئیس نشسته بودپسرهای‌لوی فیلیپ دومال وژوانویل هم بودندو کلای دست چپی‌ودست راستی همه بودند دست چپیها برضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالهاوغیره حرف زدند ازآنجمله ژنرال نوازل (Noisel.) بود صدایش بسیار باریك و کم‌بود کسی نمیشنید که چه‌میگوید متصل‌وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر‌حرف بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ میزد که ساکت باشند بسیار مشکل‌است که‌دراین‌مجلس کسی بتواند حرف بزند‌بسیار تماشا داشت‌یکساعت آنجا نشستیم‌بعدبرخاسته ازهمان‌راهی که‌آمده بودیم‌برگشتیم‌مارشال‌ماکماهون‌هم آمده بودند بامارشال و مسیوبوفه و غیره جمیع اطاقها و تالار های ورسایل را گردش کردیم اطاقها وتالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدرپرده نقاشی‌و مجسمه‌های مرمر وغیره دارد که حساب ندارد پرده‌های بسیاراعلی ازکارهای‌نقاش‌هوراس‌ورنه (Horace Vernet.) که بسیار خوب کشیده است پرده های جنگهائی که با اعراب الجزایر در زمان لوی فیلیپ و غیره شده‌وجنگهای ناپلئون سوم در ایطالیابادولت نمسه وغیره و پرده‌های جنگهای ناپلئون اول‌وغیره ازکارهای استادان قدیم‌بسیار بود بطوری که اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پرده‌ها را تماشا کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانهٔوکلا ووزرا قرار داده‌اند ازآمد و رفت زیاد و ریختن‌کاغذ و دفترو گذاشتن میزو صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را از شکوه انداخته‌اند بسیار خسته شدم آمدیم پایین قدری هم درباغ باکالسکه گشتیم

منبع فوارهٔ یکطرف باغ راباز کرده بودندآب از فواره میجست خیلی‌صفا داشت بر گشته‌رفتیم‌منزل ازده (داوره) گذشته به‌سنکلو (Saimt Cloud.) رسیدیم ازآنجا بده (بولن) و از آنجا به(بوادو بولن)تا رسیدیم بمنزل درسنکلو چند فوجی‌اردو زده بودند درده(بولونیس) بازار خوبی بود که اسباب‌زیادی‌چیده بودندامروزدرورسایل میان اشکال مجسمه، مجسمهٔ ژاندارك (Jeanne d'arc.) را که پرنسس ماری (Princesse Marie.) دختر لوی فیلیپ که‌شوهر نکرده جوان‌مردخودش‌حجاری کرده بود دیدم‌بسیار خوب ساخته‌بود .

روزی رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل ما تاآنجا راه طولانی بودرئیس آنجا که اسمش مسیو بلانشار (Mr. Blanchard.) و هفتاد و پنجسال از عمرش رفته بود اسقبال کرد با نایبش و غیره جمعیت زیادی بودازمحلات‌آخرشهرپاریس که اغلب رعیت وکارگر بودند با زنهایشان همه بتماشا آمده بودندباغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع در باغ نباتات گلهای بسیار خوب با سلیقه‌کاشته شده‌است‌از همه گلها و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته‌اندو گیاهها و دواهائی که‌مربوط بعلم طب است همه راکاشته بعمل آورده‌اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه درآنجاکار میکنند اول گرمخانها را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجاها بعمل‌آورده‌اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده در قفس مخصوص کرده‌اند مرغهای بزرك و کوچك الوان خوشگل حیوانات سبع وغیره ازهمه‌جور دیده شد از باغ وحش سایر ممالك وسیع‌تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم درآنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوانی که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرك قوی هیکل که اسمش را کازوار (Cosoar.) میگویند از استرالیا آورده‌اند بسیار حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندك شباهتی هم‌بشتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانی است تاپیر (Tapir.) میگویند ازینگی

دنیای جنوبی آورده‌اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچك ترمیانه کرگدن و خوك و گوساله حیوانی است. ببرهای درندهٔ وحشی و پلنگهای عجیب داشت یك نوع حیوانی بود میانه پلنك و ببر اسمش را ژاگوار (.Jagar) میگویند اما به پلنك بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درندهٔ وحشی است پلنگها دو بچه کوچك زائیده‌بودند بسیار خوشگل، شیر یالدار افریق و شیرهای دیگر هم بودندیك فیل هم بود. در یك‌قفس بزرك هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار و غیره بود چیزی که‌زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که درموزه‌عمارت نگاه داشته بودند که در دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان وماهیهای جمیع دریاها وحیوانات دیگر از مار و خرچنگ و نهنگ ولاك پشت و انواع دیده شد تماشاوعالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچك تا نهنك را همانطور که مرده نگاه داشته‌اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یـامرده هرمرغی از کوچك‌و بزرگ که دردنیاهست ازمرغ مگس(مرغی است بسیار خوش رنك‌و کوچك بقدرزنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است دیگر از این قشنك‌تر مرغی درعالم نیست و جز در ینگی دنیا هیچ جانیست)همه مرغهای‌مرده رااز نروماده با تخم‌خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده‌اند تحصیل نموده در پشت آینه‌ها چیده‌و حالتی که در روی لانه‌و تخم میخوابند چنان مجسم کرده‌اند که هیچ با زنده فرق ندارد. ازتخم (مرغ مگس) که کوچك‌تراز آن تخمی نیست و بقدریك‌پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ‌و شترمرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است دریك اطاق گذاشته‌اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یك بقدر یـك خربزه بزرگ بود گفتند از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهارتخم را بزحمتهای زیادوسیاحت بسیاردر جمیع بلادعالم‌عاقبت گویاازافریق وینگی‌دنیا بدست آورده‌اند تخم را بلند کردند بسیاروزین‌بود بقاعده باید جوجه که‌اول ازمیان‌این بیضه بیرون میآید بقدر یك‌خروس‌خیلی‌بزرگ باشدمرغ سیمرغ ورخ که‌در کتب ملاحظه شده است باید ازهمین تخمها باشند و الان این‌تخمها را یکی هزارتومان

نمیفروشند ماهیهای عجیب‌وغریب دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمیآید میمونهای عجیب وغریب بود باقسام مختلفه که یك نوع از بزرگی بقدر اسب‌ودیگری از کوچکی بقدرموش بود بمراتب جثه اجسام آنهارا همانطورمثل زنده نگاهداشته‌اند ازجمله میمونی است که اسمش گوریل (.Gorel)است درمملکت افریق بهم‌میرسد که ازبزرگی وهیبت وقوت وبلزووبنجه و پا و دندان ازببر بزرگتر و بالاتر و قدش دو قد انسان بلکه بلندتر است یك جفت نروماده بودند ماده‌اش کم جثه‌تر است دیگر میمونی است که درجزایر (برنئو)و سوماترا وجزایر(تیمور)بهم‌میرسد اسمش‌اورانك اوتانگ(.Orang Outang)است‌اگرچه‌ازمیمون گوریل کوچکتر است اما اینهم خیلی نقل دارد بسیاردرنده و بزرگ است. یك‌لاك پشت روی‌میزی گذاشته بودندبقدریك‌خر بسیار بزرگ آنهم چیز غریبی بود که جز بدیدن نمیتوان تصور آنرا نمود. مارهای بسیار بزرگ که در حقیقت همان اژدهای معروف است دیده شد درختی مصنوعی ساخته وجثه ماری عظیم را بردور آن‌پیچانده بودند که هیچ بامار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت‌نه اینکه سرموئی این‌حیواناترا برای فریب مردم ازروی صنعت کم وزیاد کرده باشند بلکه ازبزرگ و کوچك‌هر چه در این موزه است همان حیوان اصلی است که خداوندعالم خلق کرده‌است و فرنگیها درحقیقت بزحمت زیاد ومخارج‌بسیار و مبالغ گزاف اینها را ازاقصی‌البلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم‌آورده و متصل مواظب نگاهداری آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده‌اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقة انسان پنجماه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت چه میتوانم‌بفهمم آمدیم پائین‌و بااینکه‌دیگرهیچ وقت بجهة تماشا نداشتم بقفس‌حیوانات زنده‌رفته‌همه‌را دیده ازآنجا رفتم‌منزل اما رئیس که سنش هفتاد وپنج یا هشتادسال بود همه‌جا با من همراهی کرد بقدر یك فرسنك‌راه رفت هرچه میگفتم برگردید

باز میآمد و میگفت مدت العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگران را هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی است واجزای زیاد دارد که همیشه درتدبیر متروك کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مگاتریوم (.Megatherum) حیوانی در دنیا بوده است قبل ازطوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است خرطوم‌هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته‌اند پاریس تماشاخانه‌های متعدد دارد یك شب هم بتماشاخانه بزرك رفتیم همه سفرای خارجه‌با زنهایشان و مارشال ماکماهون ومسیو بوفه‌وهمه‌صاحب منصبان و غیره و همراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرك معتبری است‌پنج‌مرتبه با چهل چراغهای زیاد جمعیت زیادی‌هم بود رقاصه‌ها وخواننده‌ها خوب‌خواندند و رقصیدند بخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند.

شبی رفتم بعمارت الیزه (.Elysée) برای‌شب نشینی همهٔ خانمهای‌معروف شهر و سفرا و زنهای آنها وصاحب منصبان‌فرانسه‌و ایرانیها موعود بودندآتشبازی وچراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبی است با حوض و فواره و چمن واشجارتوی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام بزمین افتاده بودمثل مهتاب روشن بود مرد وزن که در این روشنی مصنوعی راه‌میرفتند جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبهٔ بالارا گشتیم عمارت بسیار خوبی است کوبلن های خوب دارد اینعمارت‌را کنت دورو (. Conte d'Evreux) ساخته است صدوپنجاه سال‌قبل ازاین بعد ازفوتش‌معشوقهٔلوی‌پانزدهم که اسمش‌پومپادور(.Pompadour) بود خرید و خیلی وسعت داد بعد از مردنش بپادشاه رسید بعد مورا(.Murat) داماد ناپلئون اول خرید خلاصه بعد ازگردش و صحبت آمدیم منزل شبی را هم دوبروگلی (.De Broglie) وزیر خارجه‌درعمارت‌وزارت‌خارجه که‌نزدیك کورلژ۔ یسلاتیو منزل ماست سواره و بوفه داد شب را با وجود اینکه ازراه ما بآنجا بسیار نزدیك بود اما باکالسکه وتشریفات و سواره نظام وغیره ازدورعمارت گشته بوزارت خارجه‌رفتیم همیشه در این عمارت مهمانیها و بالها بوده‌است اما بعد ازجنك باپروس

و رفتن وزرا بورسایل تا امشب در این‌عمارت بسته بود مارشال‌ما کماهون و مسیو بوفه و همهٔ صاحب منصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان‌از زن‌و مرد بودند عروس وزیر دولخارجه چون صاحب‌خانه‌بود دست باو داده‌درباغ و اطاقها میگشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی خوبی کردند خوش گذشت‌بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد .

روزی رفتیم بگردش ونسن (.Vencenne) که سمت جنوب پاریس خارج‌از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلئون سوم در آنجا خیابانها و دریاچه‌ها و جاهای باصفا ساخته است از(بولوارد پرنس‌اوژن) واز (پلاس‌دشاتله) و از (پلاس باستی) گذشته رفتیم ازدروازه شهر بیرون دروازه‌های شهر پاریس مثل دروازه‌های ایران نیست که در داشته باشد درش از معجر آهنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه‌و خندق‌پاریس‌را تماشا کردیم دیوارقلعه که‌درحقیقت دیوارهٔ‌خندق‌شهراست نه ذرع‌ارتفاع داردیك ذرع‌هم‌خاکریز بالای‌دیوار است که‌ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنك تراش است بقدر آجر یك‌اندازه‌و بالای آن لبهٔ از سنك بزرك تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنك بزرك تراش گذاشته‌اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته‌اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است و این قلعه‌را درعهد سلطنت لوی‌فیلیپ که‌سی سال میشود ساخته‌اند بر گشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچهٔ‌رسیده بکنار نهری که آب‌خوبی میآمد رفتیم‌بسیارجای با صفائی بود گل و گیاه زیادی داشت‌خلاصه ازپلی رفتیم بجزیرهٔ که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی‌ازستونهای سنگی‌و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند و زیر آنرامغارهٔ درست کرده بودند که‌سنگها مثل غار برفی آویزان‌شده‌بودو ازبالا سوراخی کرده لولهٔ نازکی گذاشته‌بودندآب باریکی بسنگها میخوردوقطره‌قطره‌مثل‌حالت طبیعی آب‌میریخت پائین بسیار باصفا

بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان وزنها آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانهٔ بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیك زدن ساخته بودند دو قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم بمحلی که کالسکه‌ها بود بیرون آمده سوار شده از دروازهٔ دیگر از بولوارد دومسنیل (.Dumesnil)رفتیم بمنزل در کوچهٔ نزدیك عمارتی جمعیت زیادی دیدم ایستاده منتظر ما هستند معلـوم شد (جنرال پاژول) مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی درمدرسه خسروآباد ارومیهٔ آذربایجان معلم اطفال کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه‌پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل گوش فیل خیلی بودند ودر کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش درجه هستند و مدرسه هم شش مرتبه دارد که درهرمرتبهٔ یکدرجه ازشاگردان هستند ازاطفال سه ساله و چهارساله الی دخترهاوپسرهای بیست‌ساله آنجا تحصیل‌میکنند هزارنفرشاگردآنجا نگاه‌میدارند، اغلب اطفال یتیم راآورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا، زبان، خیاطی گلسازی وغیره دخترها گلهای‌خیلی خوب‌میسازند یکدسته گل بسیارخوب بیادگار بما دادند بقدر دویست نفر بچهٔ چهارساله را در کمال ادب وخوبی در مراتب پله‌های تختهٔ اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن پیر زاهده که معلمهٔ آنها بود آواز وتصنیفی برای مدح ورود ما بشعرفرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم درمراتب بالاآواز و اشعارخوب میخواندند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت کردم،

شب را رفتیم درسیرك آنقدر بازیهای عجیب.از اسب‌بازی وغیره درآنجادیده شد که عقل حیران ماند مثلا یك اسب جلو میزی نشسته غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبد شراب وغیره دهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب دیگر با دستش خمره میچرخـاند معلم میگفت لنگ شو فـوراً لنگ میشد میگفت بمیر

می‌مرد وهمچنین سایر احوال .

حجاری که مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت حوصلهٔ غریبی‌داشت ازصبح الی غروب آفتاب کارمیکرد صورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت اول از گلی‌است مخصوص این کار که صورت را ازروی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد اُز گچ میسازند بعد از آن ازمرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت انشاءالله بعد ازچهارماه بطهران خواهد فرستاد .

درپاریس قهوه‌خانه‌های متعدد دارد اما ازقراریکه میگویند دوقهوه‌خانهٔ که درآنجا سازورقص‌وآوازهست بسیارمعتبراست که‌کافه شانتان (Café chantant.) میگـویند مثل تماشاخانه جـائی است میان شهر نزدیك بهم هبتند درخت زیاد خیابانهای خوب دارد هرشب چراغ زیاد روشن میشود ازاول غروب شروع‌میکنند بموزیك زدن صندلی زیـادی چیده‌اند مقابل نشیمن مردم عمارت قهوه‌خانه است مقلد، خواننده، رقاص ، بندباز، آدم‌باز و غیره جلو مردم توی عمارت میزنند و میخوانند. آدم‌باز چیزغریبی است شخصی‌است‌جوان پهلوان لباسی می‌پوشد برنگ بدن تنگ وچسبان مثل‌اینکه لخت باشد یك بچهٔ چهـارپنج‌ساله را که بدذات‌ترین اطفال است با یك پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست وپا بازی میدهد وهوا میاندازد که شخص موش کوچکیرا بازی دهد وهرطورهم اینها را هوا میاندازد باز بروی دوپا بزمین میآیند و درآن واحد پسر یا طفل را بمغز سر یا روی انگشتها برده چرخ میدهد وبهوا میاندازد میگیرد و آنها هم روی سرودست وپای این مرد طوری معلقها میزنند کـه بنوشتن نمیآید البته بچه راکه بهوا پرت میکرد بقدر پنج شش ذرع بالا میرفت درروی هوا معلق زده با دوپا زمین میافتاد اگرچه من خودم قهوه‌خانه نرفتم شنیدم ودرسیرك دیدم این سیرك تابستانی است سیرك زمستانی هم هست کـــه بمسافت زیادی دورتر از اینجـاست،مهمـانخـانه‌های متعدد بسیار خـوب در پاریس است گـراند هوتل

(Grand Hotel.) که ازهمه بزرگتر وبهتر ومثل عمارات خوب سلاطین است از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجـود و از مأکولات و مشروبات همه چیز حاضراست باغی درپاریس است که اسمش را مابیل(.Mabile) میگویند باغ بسیارخوبی است هرشب باز است دری دارد محکم ازآهن ازهر کس که داخل‌میشود پنج‌هزار میگیرند البته هرشب قریب دوهزارنفر آمد وشدمیکنند چراغ زیاد درباغ روشن‌میشودخیابانهای‌خوب، حوضها، جاهاکه مثل کوه وآبشار طبیعی ساخته‌اند دارد. وسط بـاغ کلاه فرنگی جـائی‌است کـه موزیك میزنند قهوه‌خانه و اطاقهای خوب پرچـراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن است اما هیچیك بنظر ما نرسید. جمعیت‌پاریس را قریب چهار کرور میگویند.

درپـاریس خبررسید ازطهران که فخرالدوله عمهٔ ما که دخترنایب‌السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت‌کرده مایهٔ هم وغم واندوه شد.

درپاریس وانگلیس وآلمان اسبهای غریب قوی‌هیکل که دست وپا وسم آنها مثل فیل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که بعراده‌های بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است که هرخانوادهٔ همه یکرنگ لباس می‌پوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب رسمی است.

روز شنبه بیست وسوم شهر جمادی‌الاولی

از پاریس حرکت شد بشهر دیژون (.Dijon) که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود ازخواب برخاستم با مارشال ماکماهون وزیر دولخارجه سفیرکبیر استریه مسیو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان وجنرالهای فرانسه واهل‌قلم همه بودند سوارکالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر دولخارجه صدراعظم در کالسکهٔ ما بودند از (بولوارد ایطالیا) و (مون‌مارتر) و(بولوارد شاتودو) عبور شد از میدان (باستیل) و غیره گذشتیم جمعیت زیادی بود هوا هم گرم تا رسیدیم بگار جنوب پیاده‌شده قدری دراطاق گار نشستیم زن و مرد زیادی از نجبا و غیره

آمده بودند مسیو (ویتری)را که در عهد ناپلیون‌سوم جزو وزراء و رئیس مجلس کسیل‌دتا بوده و حالا رئیس راه‌آهن جنوب لیون و دیژون است مارشال معرفی کردند والی دیژون همراه ماست خلاصه بعد از یك ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان‌کالسکه‌هائی بود که از (شربورغ) سوار شدیم راندیم وپاریس ازنظر غایب‌شد. رفتیم رو به دیژون حالت وهیئت اراضی مثل سایرخاکها همه‌جا حاصل، سبزه،چمن،درخت،آبادی‌پیوسته بود رودخانه‌های کوچك و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شد وتفصیل اسامی شهرها و استاسیونها ازپاریس الی دیژون از اینقرار است مونتورو (.Montereau) لارش (.Laroche) تونر (.Tonnerre) ارسی (.Arcy) دیزون خلاصه شش ساعت ونیم بلکه هفت ساعت طی مسافت شد کالسکه هم درنهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غروبی رسیدیم به دیژن حاکم شهر که حاکم(کت‌در .Cote d'Or)است اسمش لیون دوناسان با نایبش‌وبزرگان‌شهروغیرمدم گارحاضر بودند این‌حاکم ازجانب مارشال‌یکماه است مامور شده است این‌مملکت راکلیتاً بورگن (.Bourgogne) میگویند یکقسمت از (بورکن کوت‌دور)است که‌پایتختش(دیژن)است‌حاصل‌انگور دراین‌مملکت‌زیاده از حداست‌شراب اینجامشهوراست و بهمهٔ‌دنیامیبرندهر کس آن‌صحراو‌تپه‌های‌تاکستان را ملاحظه میکند حیرت میکندکه اینهمه انگور کجا صرف میشود وارد شهرشده از کوچه‌های تنگ گذشتیم این شهررا درجنگ آخر دومرتبه قشون پروس گرفته وداخل شده وانواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمهٔ زیاد سیورسات وآذوقه بسیار گرفته‌اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره‌ها معیوب شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته‌اند یعنی امیر بورکن (.Duc de Bourgogne) ساخته است برج بلندی هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد شهررا مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز

جزءآن دولت است چندکلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنهٔ عالی است یکی خراب شده بود تعمیرمیکردند یك تماشاخانه داشت که حالا بسته بود رفتیم‌بخانهٔ حاکم خانهٔ خوبی بود تازه ساخته وتعمیر کرده بودند باغ کوچکی درجلوداشت خلاصه شب رازود خوابیدم. خردل خوبی دراین شهرعمل میآورند .

روز یکشنبه بیست وچهارم

امروز از دیژن به ژنو (Genève.) رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی گار صدراعظم وحاکم پیش‌ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزارنفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است شانی (Chagny.) ماکن (Macon.) بورغ (Bourg.) آمبریو (Ambrieux.) کولوز (Culoz.) بلگارد Bellegarde. که آخر خاك فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره و تپه کوچك بود از این استاسیون ببعد بکوههاودره‌های بزرگ افتادیم که رودخانه رون از دست راست از توی دره جاری بود که ازدریاچه ژنو خارج مشود وبشهر لیون و غیره رفته در (مرسیلیا) بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن کوتار آلپ است هماتقدر آبی که داخل دریاچه میشود همان قدر هم خارج شده موسوم به رود (رون) میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیارتند میرفت از استاسیون (آمبریو) که گذشتیم همه جا دره وتپه و کوههای عظیم درطرفین راه ودهات وآبهای خوب بسیار باصفا بود کم کم که پیش رفتیم ازچند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی ازسوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید ازدره‌ها و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان است کوهها برف دارد (آلپ) و (مون بلان) و قله‌های بزرگ کوههای (ساووا) و (ایطالیا) پیدا شد.

غروبی به (ژنو) رسیدیم رئیس جمهوری (ژنو) که پریزیدان است اسمش مسیو سردل (Mr. Ceresol.) است ورئیس مجلس شورای (ژنو) که اسمش مسیو اوژن بوپل (Eugene Bopel.) است با ایلچی سویس که درپاریس بود و سایر

بزرگان شهر و ژنرال دوفور (Général Dufour.) که مرد نود سالهایست و در قشون ناپلیون‌اول هم خدمت کرده ودرسویس معتبرودرعلم نقشه کشی بسیارمعروف است آنجا بود مهمانداران فرانسه که اسامی آنها ازقرارتفصیل است ژنرال پاژول (Général Pageol.) و ژنرال آرتـور (Général Arture.) کلونـل شورن (Colonel Chevron.) و مسیو بی‌برستن (Mr. Biberstin.) ازاینجا که آخر خاك فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق گار ایستادیم پریزیدان نطقی کرد جوابی دادیم بعد من وصدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روبازی نشسته راندیم منزل ما مهمانخانه برگ (Hotel de Berg.) است تا مهمانخانه مسافتی نبود ازکثرت جمعیت امکان‌عبورازکوچه‌ها نداشت بااینکه چند نفرعمله احتساب هم بودند باز دفع ومنع مردم ممکن‌نبود زن ومرد پیروجوان وبچه همه توی‌هم ریخته بودند واسبها بطوری زور میآوردند که کم‌مانده بودکالسکه را خطری برسد اسب ومردم طوری بهم فشارمیدادند که نزدیك بود مردم زیر عرادهٔ کالسکه بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها ازفشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم بمنزل مهمانخانهٔ بسیارعالی است بالا وپائین اطاقهای بسیاردارد مثل عمارت سلطنتی است آنچه بنای عالی درفرنگستان بخصوص درین شهردیده میشود همه مهمانخانه است ازجلو مهمانخانه رودخانه رون (Rhône.) میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش ازصفا بکبودی میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه‌است‌دورش معجر(نرده)است پلهای‌متعدد‌بخشکی‌داردولی دوپل طولانی ازچوب وپایه‌های محکم دارد که بسیار معتبر ووصل بمهمانخانه‌است شهر دردوطرف رودخانه واقع شده عمارات بسیارعالی مدارس خوب و کوچه‌های سنگ فرش وسیع تمیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع، شهر خیلی دلواز وقشنگ‌است مردم مهمان‌نوازی داردکارخانه‌های ساعت‌سازی وموزیك سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای جعبهٔ و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجاساخته بسایرممالك‌میبرند همراهان‌همه درهمین

مهمانخانه منزل دارند چون‌وضع حکمرانی دولت سویس‌طوری دیگراست وقواعد دیگردارند و خانه و مکان معین دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین ومعتبرین هم که اینجا بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانندمنزل کنند کوههای آلپ و مون‌بلان ازمنظرمهمانخانه پیداست بسیار پربرف است اما کوه دماوند ایران ازاین کوهها خیلی بلندتر وقشنگ‌تر است حکیم (طولوزان) که بشهر سنت اتین (.Saint Etienne) فرانسه رفته بود هنوز نیامده است.

روز دوشنبه بیست وپنجم

در ژنو توقف شد امروزصبح سوار کشتی بخار سویس شده رفتیم برای سیر دوردریاچه ژنو همهٔ همراهان با دونفر ازرؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم پاریس و(مسیو دوبسکی) ایلچی اطریش‌مقیم طهران که تازه ازاطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه ابتدا قدری خاك سویس است بعد ازآن خاك مملکت ساووا متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعدازجنگی که ناپلیون‌سوم بانمسه‌ها (اطریش) کرده آنها را شکست داد ومملکت لومباردی را که ازایطالیا بود واطریشی‌ها چندین سال‌بود گرفته بودند بازبدولت ایطالیا داد دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساووا را بدولت فرانسه واگذار کرد که خاك ساووا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رودخانه شهر ژنو میگذرد داخل خاك فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از پنجاه الی صد ذرع میگفتند همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ وجزیره بهیچوجه درمیان واطراف دریاچه نیست گاهی که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است درشش‌ساعت باکشتی بخارسیر کردیم کشتی ساعتی‌سه فرسنگ میرفت اما دوردریاچه ازخشکی

باید سی‌فرسنگ باشد از دولت و کمپانی سویس سه چهار کشتی بخارهست که همه روزه سیروعبور میکند وسیاح وغیره حمل‌مینماید ازدولت فرانسه هم دوسه کشتی بخارهست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاك فرانسه آبادیش کمتر ازسواحل سویس است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای آلپ هم ازدور پیداست خیلی پر برف وباصفا، نهارمختصری‌در کشتی خورده راندیم از آخر خاك فرانسه ردشده از درهٔ هم که رود رون بدریاچه میریزد گذشته بشهر ووی (.Vevay) رسیدیم شهریست بسیارقشنك‌در کنار دریاچه روبطرف مغرب‌واقع است کناردریاچه و دامنهٔ کوه تك تك خانه داشت حاصل اینجا هم همه انگور است هر چه نگاه میکردیم ازپای دامنه تاسر قلهٔ کوهها هر جا که‌ممکن شده‌و زمینش نرم بوده‌درخت تاك کاشته بودند توی شهر فواره‌های زیادداشت که‌منبع آنها را ازبالای کوهها قرار داده‌بودند که‌بواسطهٔ‌ارتفاع‌منبع‌خیلی بلند می‌جستندزیادتماشاداشت‌مهمانخانه‌های بسیار عالی دارد

مسیوسرزل پریزیدان که‌وطنش‌شهر ووی است ما رابنهار مهمان کرده‌بوددر مهمانخانه تروا کورن (.Troir couronnes)یعنی‌سه‌تاج نهارحاضر کرده‌بودنداز کشتی بساحل آمده‌سوار کالسکه شدیم زنهای‌بسیارخوشگل‌دیده‌شدازاهل‌ینگی‌دنیاو انگلیس‌وغیره‌اینجاهازیادبسیاحت‌میآیندااهل بلدوغر باخیلی بودند داخل‌مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه (هولاند گیوم ویلهلم) که چندی است‌دراینجا سیاحت میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد بعد رفتیم سر میز نشستیم نهارمفصلی خورده شد موزیکان‌میزدند همهٔ همراهان در سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو ما نشسته بودندزیادصحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند دربین گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم.

بعد در دکانی رفته چند عکس از دورنماهای کوههای آلپ و غیره خریدم

سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی.

راندیم بطرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان (.Lausaune) نیون (.Nyon) رول (.Rolle) مورژ (.Morges) کولی (.Cully) گذشته شب وارد ژنو شدیم آتشبازی وچراغان خوبی کنار دریا و توی کشتی کرده بودند.

بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاك سویس دو خط راه آهن کشیده‌اند تا دره وشهر سیون (.Sion) میرود دست راست دریاچه رشته کوههای آلپ و دست چپ سلسله کوههای ژورا (.Jura) است.

روز سه شنبه بیست و ششم

صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاك فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنیع‌الدوله مرخص شد برود شهر تورن برای تعین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه،عماد الدوله، علاء الدوله میرزا ملکم خان،حکیم الممالك،مسیو ریشارد هم رفتند بشهروین خلاصه رانده از حول و حوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سر بالا وبا پیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاك ساووا و فرانسه است خاك فرانسه وسویس مخلوط بهم استدهات کوچك با صفا سرراه روی تپه‌ها ودامنهٔ کوهها بوداز رودخانهٔ عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دره‌های‌ساووا میآمد وآخر منتهی برود رون میشود راه سر بالا را باکالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبی است نرسیده به مهمانخانه من سوار اسب یمین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام‌السلطنهٔشده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده بودند سایر همراهان‌سوار شدندمعتمدالملك، باکالسکه‌ها رفت بمهمانخانه ما راندیم ببالای کوهی که مشرف به مهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها هم که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بوداما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد راه بدی بود جنگل کوچك درهمی هم داشت که هیچ راه

آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی جنگلها و درختها رفتم بالای کوه دریاچهٔ ژنو و همه کوههای پر برف آلپ و ساووا و مون بلان وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده، بعد از شدت گرما رفتیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار شده از راه بدی بپائین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی ازسیاح و غیره در بین راه و مهمانخانه دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود قدری درباغ کوچك مهمانخانه نشسته دست و روئی شستیم دراین بین باخستگی و هوای گرم معتمدالملك گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل. چون کالسکه در سرازیری آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم .

روزچهارشنبه بیست‌وهفتم

امروز در مهمانخانه هوتل دولاپه (Hotel de la paix.) بنهار موعود دولت سویس هستیم پریزیدانها آمدند سوار کالسکه شده رفتیم راه بسیار نزدیك بود پیاده شده رفتیم بالاقدری در اطاق ایستادیم ایلچی‌ایطالیا مقیم سویس‌وایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرك است و ایلچی پروس مقیم سویس که پسر پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سارتین بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطی‌طلای مینای خوبی که ساعت هم‌داردومرغی‌در آن میخواند با یك تفنگی که از اسلحهٔ قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر ژنو پیشکش کردند. نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم‌در راهها و پله‌هاو اطاقها بودند بعد از نهار بر گشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت بازپریزیدان و غیره آمدند سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی جاهاهمه اهل میز نهار بودند مگر شاهزاده‌های ما اول رفتیم بعمارتی که اسباب‌فیزیك و بعضی

چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها بودچنانکه درپاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس و غیره بسیار کم ومحقراست، معلم فیزیک اطاقیرا تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها درشیشه‌های‌الوان‌ازقوه‌الکتریسته بما نمود اما در وقت تماشا چون پرده‌هارا انداخته وپنجره‌ها را میبستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد درسایر اطاقها قدری گشته رفتیم بعمارت‌دیگر بعضی پرده‌های‌کار نقاشان سویس وغیره آنجا بود شش‌هفت پرده خوب خریدم نقشه کل مملکت سویس که (ژرنال دوفون)چند سال‌زحمت کشیده‌ساخته است در اطاق بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده ، دره بدره کوهها و رودخانه‌ها رامجسم کرده است قدری‌آن‌نقشه را تماشا کرده. رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغو ییلاق مسیوفاور (Mr. Faver) که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود هستیم باغ مزبورخارج‌شهر کنار دریاچه‌ژنو سمت خاک‌سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه مسیو فاور خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا و غیره آنجابودندقدری‌نشستیم قدری گشتیم صحبت شد چمن‌وچشم‌انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبی برگشتیم پریزیدان و غیره آنجا ماندند.

آمدیم منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران وصدای زنگ ساعتها و زنگ مهمانخانه بسیار بد خواب شدم دولت سویس‌جمهوریست بسیارقواعدعجیبه در حکمرانی‌دارند . کل سویس پنج کرور جمعیت‌دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است هر ایالتی رئیس و حکمران و دیوانخانهٔ علیحده‌دارد هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست داردامایکی‌یکی‌نمیتوانند حکمی درکارهای عمده مملکتی و غیره بکنندآن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفرهم باطلاع وامضاء همدیگر آن‌کاررامیگذرانند‌درحقیقت ئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت همگی در

کاری اتفاق کردند مجری میشود و الافلا.وضعی است کـه نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعددولت سویس را ندارد و بیش از این هم لازم نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنك میبرند ودر وقتجنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت درشهر برناقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوهسنکوتار آلپاست متعلق بسویس که دورودخانه معتبر از آنها یکی رن است که بدریاچهٔ کونستانس میریزدودیگری رون که بدریاچهٔ ژنو داخل شده و هر دو خارج میشوند.

روز پنجشنبه بیست و هشتم

از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت ساردن وپیه‌مون که حالا بعد از جنگهای بااطریش وگرفتن ممالك لومباردی وونیسی وچهار قلعه محکمهٔ کووادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل وجزیرهٔ سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا دولت واحد معتبری شده استو پای تخت حالیه‌اش شهر روم است که‌قدیماً درعهد قیاصره پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیك هستند و سلطنت میکردندودرعهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب‌الاختیارشده شهر روما پای تخت همهٔ ایطالیا شد خلاصه صبح‌زود برخاسته‌بکالسکه‌نشستیم‌پریزیدان وصدراعظم درکالسکه بودند رفتیم بکالسکه‌بخار نشتسیم تا بلکارد که اول‌خاك‌فرانسه است چنانکه‌آمده بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایطالیا افتاده ازدره‌ها وخاك ساووا گذشتیم همه جا درهٔ وسیعی بود پر آب و درخت بسیار باصفا طرفین راه همه کوههای بلند پربرف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه‌آهن رادراینجاها بسیار خوب بازحمتو خرج زیاد ساخته‌اند همه‌جا سنگ و کوه و پستوبلندیست روی رودخانه‌های عظیم پلها از آهن ساخته‌اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری(.Chambery) به‌شامبری نرسیده‌ازمحال اکس لبن(.Aix les bains) گذشتیم جزو ساوواست دریاچهٔ صاف بسیار قشنگی داشت کم عرض بسیارطولانی

وعمیق خلاصه درشامبری که پای تخت مملکت ساوواست کالسکه‌ها ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی وژنرال قشون ساخلو وحکام واهل قلم با یك فوج پیاده و یکفوج سواره نظام باموزیکان حاضر بودند ازکالسکه پائین آمده ازجلو صف پیاده عبور کرده بازداخل کالسکه‌شده براه افتادیم همه‌جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برف است آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت تارسیدیم به‌مودان (Modane.) که آخر استاسیون فرانسه است درمودان مهمانداران وجنرالهای ایطالیا که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند اما سرحد فرانسه وایطالیا وسط سوراخ مون سنی است که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است ازمودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست و هشت دقیقه گذشت تا ازسوراخ گذشتیم دو فرسنك و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل این است که ازمنظریهٔ کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانك سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه شیشه‌های کالسکه را بجهة اینکه دود بکالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه انداختم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب میآمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد وصدا کند گاهی در این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده‌میشد نمیدانم این آدمها چه‌طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطر وارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجره‌ها ساخته روشنی بسوراخ داده‌اند پنجره‌های دست چپ بزرگتر و دست راست کوچك تر است نرسیده به پنجره‌ها برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یك سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز کرده‌اند که روشنی وهوا از آنجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنك و نیم است بسیار تاریك و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی در این راه کار کرده‌اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاك فرانسه بایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه‌مون (Piemont.) شدیم که شهر تورن (Turin.) پای تخت آن است باز کوههای بلند پر برف باجنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه دیده‌میشد

کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی وبعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد رویهم امروز البته از هشتاد سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیاز جاهای غریب وخوفناك مثل بغلهای کوه و پرتگاهها ودرههای عمیق‌ورودخانههای عظیم و سیلابها که پل برروی آنها ساخته بودند میگذشت بسیار کارهای عجیب‌در ساختن این راهها کردهاند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها وپلهارامحکم ساختهاند که تا هزار سال‌دیگر عیب نخواهدکرد رودخانهٔ که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد رودخانه پو (.Pô) است رودی عظیم اما آبش سیاه رنك و بداست این رودخانه ازپهلوی شهر تورن گذشته پائین تر از شهر ونیز (.Venise)بدریای آدریاتیك (.Adriatique) میریزد هرقدرمیرفتیم دره وسیع‌ترمیشد تاآخرجلگهٔ وسیعی شد صحرای پردرخت بوداما تابگار شهر تورن‌رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریك شد ازکالسکه پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوال ثانی (.Victor Emmanuel 11)پادشاه‌ایطالیاو نواب‌پرنس‌هومبر(.Prince Humbert) ولیعهد پرنس امده . (.Prince Amedée) پسر دوم پادشاه که دو سال دراسپانیول سلطنت نموده بعداستعفا کرده بودمسیومن گتی(.Mr. Minghetti) صدراعظم مسیو ویسکوتتی ونوستا (.Mr. Visconti venosta) وزیر دولخارجه پرنس‌کارینیان (.Prince Carignan) پسر عموی‌پادشاه که مرد بسیارمعتبر نجیبی‌است‌سپهسالار ایطالیاست و در قشون بحری منصب دارد هر وقت هم که پادشاه در جنك‌وولیعهد هم غایب باشد او را نایب‌السلطنه قرار میدهند و صنیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحب منصبان و حاکم و معتبرین شهری دم‌کالسکه حاضر بودندباپادشاه وشاهزادهها دست داده تعارف کردیم بعد ما وپادشاه درکالسکهٔروبازی نشستهراندیم شب بود چراغان بسیار خوب کرده بودند جمعیت زیادی از زن ومرددر کوچهها و پنجرهها بودند کوچههای وسیع وعمارات‌بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد واز آن کوچهٔ که عبور میکردیم اسمش کوچهٔ روم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که

اسمش سن‌شارل(.Saint Charles) است مجسمهٔ چدنی روی اسب وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است مجسمهٔ سربازی از مرمر با بیرق دروسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان از دست اطریش بشهر تورن داده‌اند رسیدیم بعمارت پیاده شده بـا پادشاه رفتیم بالا پله‌ها و دیوار راهروها همه‌از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع وبا زینت واشکال خوب و مطلاکاری گلدانهای مرمر روی دست اندازها گذاشته بودند که از سرهر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنك از اطاقهای متعدد تـو در تو گذشتیم که همه مطلاکاری قدیم و بعضی آئینه‌کاری و همه پر زینت و اسباب از پرده‌های نقاشی بسیار اعلی‌وتخت و میز وصندلی و غیره‌بود بعد از آنکه‌پادشاه همهٔ اطاقهای منزل ما را نشان دادند وداع کرده رفتند.

ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت است بازدیدرفتیم چند دقیقه مانده بر گشتیم لباس درآورده راحت شدیم.

هوای این شهر بسیار گرم است پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده‌اند و الا هرگز میل بماندن شهر ندارنـد زمستان و تابستان همیشه در شکارگاه‌ها هستند بمن میگفتند ازشهرو عمارت بدم میآید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب به شصت سال میشود اما بسیار با بنیه و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سـال دارد پرنس امده بیست و هشت سال دو دختر دارند یکی زن پادشاه پورتغال‌است و اسمش ماری (.Marie) دیگری زن‌پرنس.ناپلیون است اسمش پرنسس‌کلوتیلد (.Princesse Clotilde) زن دوك دااوست که‌همین(امده) باشدچند روزاست‌بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کـوچك دارد یکـی شیر خواره دو تای دیگر بسن سه وچهارسال دایه‌هاشان هر روز در باغی که جلو عمارت است آورده میگردانند در یکی از میدانهای شهر فوارهٔ بسیاربزرك بلندی

بود آبش خیلی میجست رودخانه پو از انتهای دست راست شهر میآیـد آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تك تك خانه‌های بسیار خوب توی‌دره‌هاساخته‌اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سریکی از تپه‌ها کـه از همه بلندتر است کلیسای خوبی ساخته‌اند که اسمش سوپرکا (.Superga)و مدفن اجداداین‌پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوههای آلپ جلگه است معبدی یهودیها دراین شهر میسازند بسیار بنای، عالی است یعنی یهودیهای متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز هم ناتمام است.

روز جمعه بیست و نهم

در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانـهٔ که در همین عمارت است اسلحه از قدیم و جدید خیلی بوداز‌شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته وآدمی که اسلحهٔ قدیم فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد وپدران‌همین پادشاه مثل شمشیر و غیره درآنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلوبیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت او بـوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم‌جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم.

عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند رفتیم در تـالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفردر سر میزبودند نشستیم‌شام بسیار خوبی آوردند موزیك هم میزدند خود پادشاه غـذا نمیخوردند سبب را پرسیدم گفتندعادت من اینست که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه کـه او هم بواسطهٔ همین عادت شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده‌ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند وسفید است

و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنج سال باشد امـا بسیار با بنیه است همراهان ماسوای آنها که بهوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خـاتم سازی کار ایطالیا که هر یك مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الـوان بسیار خوب میسازند و خیلی نـادر است میـز بسیار بزرك خاتم، تفنگهای شکاری بسیار اعلی، پردهٔ تصویرخود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چدن جعبهٔ خاتم خلاصه بسیار اسبابهای خوب بود بصـدر اعظم و شاهزادهها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پـادشاه بتماشاخـانه رفتیم درهمین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گـذشتیم داخـل یـك دالان قشنك طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخـانه در لژ اول نشستیم‌بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه‌کوچك پنج مرتبه چراغ گـاز زیاد جمعیت زیادی هم بود خواندند و رقصیدند پردهها بـالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو آکت یعنی دو پرده نشستیم . خـوانندهٔ بـود اسمـش اوربـن (Urbin.) بسیار خوشگل و جوان و خوش‌آواز از اهل ینگـی دنیاست گفتند شوهر دارد و دو روز دیگر بجهت خوانندگی بپطر میرود برخاسته‌آمدیم منزل شهر تورن دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود.

روز شنبه سلخ جمادی الاولی

صبح برخاستم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پردههای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانهٔ پادشاه را کـه در مرتبه پائین عمارت است دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخـانه مثل دالان طولانی بود.

بعد بر گشته رفتیم بالا باغ عمارترا گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه راکه در همین باغ توی قفسهاست تماشاکردیم شیر زیادی بود یك پلنگ سیاه، گرگ، روباه، شغال، کفتار، یك جفت‌فیل، یك‌جفت‌زرافه، ببر، پلنگ، خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است، در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارهاو گور اسب وغیره بودند، دوحیوان‌عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای‌وحش نبودیکی یوزشیر بود، یوز پلنگ دیده بودم اما یوزشیر نشنیده بودم‌شبیه بشیر است امایوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه میداشتند آدم‌هم نمیتوانست پیشش برود دندانهایش‌مثل ببر سر بسیاربزرگ ریش زرد بینی همه سرخ گونه ها آبی خط خط اسمش ماندریل (Mandril.) است که از افریقا آورده‌اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پلهٔ زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل‌کالسکه صندلی داشت درآن نشستیم پیچاندندکم‌کم باکمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقهٔ گفتند پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همهٔ شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل‌دارد بعد رفتیم میدان مشق راکه دورآن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبی است گردش کرده ازکوچه‌ها گذشتیم یك‌کوچهٔ طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده‌بودندآخر کوچه‌برودخانه(پو)میرسدآنطرف رودخانه‌روی کوه‌وتپه‌آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعداز آتشبازی‌بر گشتیم بمنزل من‌درکالسکه‌بودم و پادشاه و صدراعظم ومیرشکار و رفیق و آجودان‌پادشاه که اسمش‌مسیو برتولنیال (Mr. Bertolenial.) است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبرهٔ که داشته مدتی است فوت شده است و بعد ازآن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یك زن صیغهٔ من‌غیر رسم گرفته‌اند زنشان آنجا نبودکنار دریا رفته بود که بآب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم‌عکس خود رابرای من فرستاد بتوسط مسیو اکمو

(Mr. Aghemo) منشی خاصهٔ پادشاه که پسر عموی همین زن است و پادشاه میگفتند این زن در همهٔ جنگها بامن بوده است و در شکارها هم بامن است دوشکار هم میگفتند زنم زده است از این زن یك پسر دارند که در سواره صاحب منصب است و یك دختر که به سرهنگی شوهر کرده و شوهرش مرده حالا بیوه است.

روز یکشنبه غره جمادی الاخری

باید از (طورن) بشهر (میلان) برویم با راه آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمدند نشسته صحبت کردیم (پرنس امده) پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همان طور ناخوش است ولیعهد دیروز رفته است به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به بینید از این جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارهائی است که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچك است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه هم بودند رفتیم بگار از اینجا بکالسکه (نمسه) نشستیم ترن بسیار خوبی بود همه را با بارها و غیره بهمین یك ترن بسته اند همهٔ کالسکه ها هم بهمدیگر راه دارند مثل کالسکه های بخار مملکت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گذشتیم طرف دست راست شهر همه کوه است تك تك عمارات ییلاقی بسیار قشنك در روی کوهها ودره ها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده وهمه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخهٔ زرت اینجا بسیار بلند است ثانیاً وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم خوشه بسته آویزان است آن را هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یك ساقه بود گندم وجو را چیده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی معروف است اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت وحاصل بود از چندرودخانه

بزرگ و کوچك عبور شد اسم یکی از رودخانه‌های بزرگ دونا (.Dona) دیگری ستورا (.Stura) و سیسیا (.Sioia) و ژیسینو (.Gicino) بود خلاصه راندیم در شهر سانتیا (.Santhia) قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که کالسکه میایستاد اهل شهر ازسرباز وصاحب منصبان نظامی و قلمی وحاکم وغیره استقبال میکردند بعد بشهر نوار(.Novare)رسیدیم دردامنه کوه افتاده‌است اغلب خانه‌هارا روی کوه وتوی‌دره‌ها ساخته‌اند بسیارخوشوضع و قشنك از تورن تا این شهرهمه‌جا جلگه بوداینجا بازکوه‌پیدا شد یعنی طرف‌دست‌چپ که شهرواقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و در این کوه‌ها سبزه و جنگل کمی است‌همه جا تك‌تك عمارات و خانه‌های ییلاقی و غیره ساخته‌اند بسیار با سلیقه از این‌شهر که چند فرسنگی گذشتیم‌بده ماژنتا(.Magenta) رسیدیم که از زمان‌جنك‌ناپلئون سوم با دولت اطریش که در این‌ده‌وصحرا‌اواقع‌شد مشهور شده است وقشون‌اطریش از دولت فرانسه وایطالیا در این‌صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یك‌میل بلندی ناپلئون برای یادگاری و مقبرهٔ کشتگان این جنگ که فرانسوی بوده‌اند ساخته است دیده شد دو ساعت ونیم‌بغروب مانده بشهر میلان وارد شدیم گاربسیار خوب بزرگی داشت که دولت اطریش‌در وقتی که این شهر راداشته ساخته‌است‌باین وسعت وخوبی کمتر گاردیده بودم ازکالسکهٔ بخار پیاده شدم‌ولیعهدایطالیا که‌دیروز اینجا آمده و مخصوصاً هم خود اوحاکم و همیشه متوقف اینجاست باحکام وصاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند باولیعهدتعارف کرده‌سوار کالسکه شدیم‌جمعیت زیادی در کوچه وپنجره‌ها بودند هوابشدت گرم وازطهران گرم‌تر بوداز کوچه‌های خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای‌بسیار خوشگل داردخیلی راه‌رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارتیست بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه و غیره و همهٔ اطاقها و تالارها و درها مطلاکاری ونقاشی است و همه را پارچه‌های

خوب و پرده‌های نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد آویخته‌اند این عمارت را از قدیم ساخته‌اند ناپلئون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این عمارترا تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن (Prince Eugene) از جانب ناپلیون هشت سال در این مملکت سلطنت میکرد بعد این‌مملکت و عمارات بدست دولت(استریه)افتاد سالها هم اوسلطنت داشت و شاهزاده مکزیمیلین برادر امپراطور حالیهٔ استریا که بالاخره امپراطور مملکت میکزیك ینگی دنیا شد و آنجا اورا کشتند دراین شهر ومملکت ازجانب‌امپراطور (نمسهٔ) نایب‌السلطنه بود و بعد از شکست نمسه‌هاحالاجزء دولت ایطالیا شده‌است خلاصه بعد ازقدری راحت، میل کردم بروم‌بالای کلیسا که‌جلوعمارت‌است‌برخاسته اول رفتیم توی‌کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مردوزن‌آنجا بودندقدری گشتیم از توی کلیسا راه است پله میخورد میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد وهفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست پله تنگ و باریك وپیچ پیچ است بعد از آن مهتابیها و پشت بامهای وسیع دارد ازآنجا باز پله‌های خوب ببالا دارد از آن بالا کوه‌های آلپ و(سنت برنارد) که‌ناپلئون‌اول قشون فرانسرا بایطالیا داخل کرده‌بود پیدا بودکالسکه‌های بخار که دود میکردند واز اطراف داخل‌شهر شده بیرون میرفتند ازآن بالا بسیار صفا داشت دوارك تریومف که‌ناپلئون اول‌در فتح ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلئون ساخته و آب بشهر پاوی (Pavie .) برده‌است و بسیار نهر عظیمی است همه پیدا بود ازبس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مورچه‌پیدا بودند تمام این‌کلیسا ازمرمر سفید است چهارهزار مجسمهٔ مرمر بترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی درصنعت حجاری استدر آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده نشستهٔ از پشت‌ورو ساخته بعضی را برجسته ازدیوار و بنا وبعضی را چسبیده بدیوار درست کرده‌اند ازبالا وپایین‌و خارج و داخل‌کلیسا جز سنگ‌مرمر چیزی نیست این‌کلیسارا بمرور

ایام ساخته‌اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیرو نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب ازمرمردارد و سقف کلیسا را ازمرمر چنان منبت کاری کرده‌اند که عقل حیران است و آنقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتواننددرست نگاه کندمنبرها،محرابهااشکال‌خوب‌همه‌چیزداردا گریکنفر حجار قابل مدت‌العمرجمیع اوقات وصنعت خود راصرف ساختن‌یك‌جعبهٔ کوچکی ازمرمر بکند بازنمیتواند ازعهدهٔ صنایعی که در حجاری این‌کلیسا شده است برآید این‌کلیسا این قدر بنای قابلی است که اگر شخصی‌مثلااز ینگی‌دنیا آمده مخصوصاً همین‌کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هرصنعتی میشود.در پشت بامها و راهرو ها و پله ها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند بدون اینکه جا بر کسی تنك شود پشت‌بامها همه تخته‌سنگهای مرمر بزرگ‌است میلهای مرمر منبت‌کاری بسیار دارد در سر هر میل هم مجسمهٔ یکنفرآدم است و یك میل بزرگ میان که ازهمه بلندتر است مجسمهٔ از برنج دارد که در دستش بیرقی‌است واز سر آن مجسمه تا زمین‌کلیسا صدو چهارده ذرع است که تاپیش‌آن مجسمه‌همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی‌کلیسا گذشته رفتیم بازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه است تازه ساخته‌اند طول و عرض زیـادی ندارد اما بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیـادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه‌بزرگان ایرانی و فرنگی بودند شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول‌کشید حاکم شهرمیلان هم که مرد بسیار فربهی است بود بعداز شام رفتیم دم پنجره که‌بکلیسا ومیدان‌نگاه‌میکند درمیدان البته بیست هزار نفر بودند همهٔ‌کلیسا راباچراغ‌بنگال که روشنیهای‌الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه‌کلیسا از بالاتاپائین‌سرخ یکبارسبز،زرد،ورنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای مناره ها آشیانه داشتند از ترس پرواز میکردند،در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوابرق‌میزدند بسیار تماشاداشت.

روز دوشنبه دوم

باید رفت به سالسبورغ (.Salsbourg) که جزء مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شدیم ولیعهد و صاحب منصبان و اجزای حکومت شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده راندیم از شهرهای متعدد گذشتیم باین تفصیل اول از ترویکایو (.Treviglio) دوم برکام (.Bergame) سوم برسیا (.Brescia) چهارم دسنزانو (.Desenzano) پنجم ورون (.Verone) که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برکام جلگه بود وهمه جا حاصل زرت وتوت ابریشم از چندرودخانه هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه ادیژ (.Adige) است که از شهر ورون میگذرد آب گل آلودی داشت بشهر برکام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانه‌های تك تك روی کوه ساخته‌اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و کمی جنگل دارد در هر شهر که کالسکه بخار میایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحب منصبان باستقبال میآمدند طرف چپ همین طور کوه وطرف راست تا چشم کار میکرد جلگهٔ بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قله‌ها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین طور رفتیم تا بدریاچهٔ بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوه‌های بلند احاطه کرده آب صاف بسیار خوبی داشت از دریاچهٔ ژنو کوچکتر اما خیلی بزرك است جزیرهٔ بسیار قشنگی میان دریاچه بود عمارات زیادی در جزیره ساخته بودند یك راهی مثل پل بخشکی داشت اسم دریاچه گاردا (.Garda) است دور دریاچه همه خاك ایطالیاست مگر در آخر دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریه است قلعه پشیرا (.Peschiera) که یکی از قلاع محکمه ایطالیاست در کنار این دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر آب است ساخلو و توپ از طرف دولت همیشه اینجاهست از قلعه شلیك توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانهٔ جلگه و کوه واقع شده است و اطراف شهر قلعه و خندق و باستیانهای محکم دارد توپ زیادی آنجاست دور کوه

را هم برج و باستیان ساخته‌اند رود عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیك زیاد کردند قدری از قلعه بالاتر بگار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکه‌ها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورون گذشته افتادیم براه سالسبورغ و انسپروك وداخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میگذشت طرفین کوه‌های بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایزاج(Aisache) است همه جا از کنار رودخانه و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوه‌ها رفته رفته بلندتر و سخت‌تر وپر جنگل میشد و گاهی رودخانهٔ اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت که از درهٔ دیگر میآمد پلهای متعدد روی رودخانه‌ها ساخته‌اند اوایل دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که از این دره رفتیم بجائی رسیدیم اسمش الا (Ala) که سرحد دولتین ایطالیا و استریه است در استاسیون آنجا کالسکه‌ها ایستاده مأمورین و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو گرنویل(.Comte de Grenneville)ومسیو بارب (.Mr. Barb) مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین ایطالیا که رئیس آنها کنت پیانلی (.Comte Pianelli) بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه وسرباز هر دو دولت در آنجاساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده بسرعت رفتیم همه جا باز کوه‌های بلند و دره و رودخانهای عظیم بود و از دره هر چه بالا میرفتیم کوه‌ها بلندتر و جنگل قوی‌تر میشد توی دره‌ها همه درخت انگور با چفته بود زیر چفته‌ها سایهٔ بسیار خوبی داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنهٔ کوه‌ها بود وقلعهٔ محکم دولت استریه در دهنهٔ این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتوانداز این دره

عبور کند توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته‌اند همیشه صاحب‌منصبان‌معتبر و ساخلوی در این دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزانوست (Franzansvest.) است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر بآنجا میرسیم غروبی باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستادشامی برای‌همراهان دراطاق حاضر کرده‌بودندمنهم پائین آمده نظامی که ایستاده‌بود دیدم.ژنرالها و صاحب‌منصبانی‌را که‌آنجابودندمعرفی کردند مسیو کرشیش معلم علم توپخانه را که سابقاً معلم مدرسهٔ دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان پسر سپهدار و محمد صادق خان قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفیدشده است، بنیه‌اش بسیار خوب است‌بعدآمدم توی‌کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام‌آمدند راه افتادیم.

اگر چه تاریك بود اما معلوم میشد که رودخانه زیاداست وازپلهامیگذشتیم طرفین‌راه کوه‌های بلند و پر جنگل و درهٔ تنگ و راه هم سر بالا بود در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی‌آمد شام خورده خوابیدم یکبار ازخواب‌بیدار شده صدا و همهمهٔ زیادی شنیدم معلوم شد که کالسکه بشهر النسبورغ رسیده و ایستاده است.

اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر شده بودند هنگامه غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم باز قال ومقال زیاد بودکالسکه‌ها براه افتادند.

باز خوابم برد دو ساعت بعد برخاسته رخت پوشیدم در این وقت در خاك آلمان دولت باویر (.Bavière) بودیم بصحرانگاه کردم‌مثل بهشت‌بود کوههای بزرگ پر جنگل درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبزه وچمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانه‌های زیاد که ازشعبات دانوب است وبدانوب ملحق میشود همه‌جاپرحاصل هنوز حاصل‌اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر (روزنهایم)

(Rosenheim.) که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیخ (Munich.) است یا شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هریك از این دو شهر یکساعت و نیم راه است قدری کالسکه ایستاده رو به سالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته ازدریاچهٔ با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر ترونستن (.Traunstein) جمعیت زیادی بود با یکی از اهالی آلمان که فرانسه میدانست صحبت زیاد کردیم یکی ازاهالی این شهر چپوقی از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بماداد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت این شهرچهار پنج هزار نفر است خلاصه واردرودخانه سالزا (.Salza) شدیم که سرحد دولت استریه و باویر و متصل بشهر سالسبورغ است ازپل گذشته وارد گار شدیم.

اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خـوب و خوشهوائی استدر کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد ناپلیون سوم با امپراطور حالیهٔ نمسه در این شهرملاقات کرده بودند معدن نمك معروفی دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبی است بسیار قدیم میدان کوچکی درجلودارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد ازدهن دو اسب وآدم سنگی آب میریزدکلیسا و مهمانخانهٔ دور میدان است اغلب راه امروز و دیروز ازخاك تیرول(. Tyrol) نمسه بود کوه‌های آن راآلپ تیرولین میگویند ازمیلان بسالسبورغ دویست‌وپنجاه فرسنگ بیشتر بود که در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقاًدر دست کشیشها بوده و اینجـا سلطنت میکردند و همین عمارت کـه منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل وسبز توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعهٔ سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته‌اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده‌اند یعنی یك رك سنگ بزرگی است که‌این دیواررا روی آن سنگ ساخته مهمانخانه‌های‌خوبدر این شهر است بخصوص یك‌مهمانخانه

که هوتل دوروپ (Hotel d'Europe.) میگویندامروز درسرحد باویرواطریش قلعهٔ دیده شد که توپ انداختنداسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیك راهم باین قلعه میفرستند.

روز سه شنبه سوم

انشاءالله تعالی باید رفت بشهروین پای تخت(استریا)صبح برخاستم درنزدیکی شهر جائی است معروف به هلبرون (Helbrunn.) که نیمساعت راه است در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده لفظ هلبرون بزبان آلمان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزاده ها و غیره هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بوداز شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه ازخیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از چنار ایران است اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن ومرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر وحوضخانه های قدیمی سازدر دامنه کوهی واقع است پر جنگل و سبز چشمه های آب صاف متعدد از دامنه کوهها بیرون میآید در سر هرچشمه یك جائی مثل حوض و آبشارو پاویون(Pavillon.) یعنی کلاه فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائی است ماهی قزل آلای ایران آنجا زیاد توی آب بود ازکنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باز چشمه ها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مثل جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه (Robinet.) میگویند پیدا میشدهر شیر را که میگردانندند از یك فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست مثلا یك حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آنرا که به

آرامی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم تاج بالا رفته پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بی خبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف دالانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه فواره و سوراخهای کوچك است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فوارهها را باز میکردند از اطراف زمین وخیابانها و بالا وپائین آب بلندشده مردم را تر کرده فرار میدادخیلی تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده وازعهد قدیم الی حال هم خوب نگاهداشتهاند هوای اینجا سردوییلاق است دیگر یك شهر باانواع و اقسام چیزها ازمقوی یاچوب ساخته در آن طرف نهررو بروی چشمه گذاشتهاند مردم شهر هریك بکاری مشغول هستند یکی میرقصدیکی خرس بازی میدهدیکی سوار کالسکه است میرودیکی اززیر چشمه ودرختی آب میخورد بهمه وضعی زیادساختهاند این دستگاه هم با زور آب چشمهها بحرکت می آیدپیچیوشیری یااسباب کوکیدارد که تادست زدهاندمردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنندبسیار تماشاداشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دولاكپشت ساخته بودند وچنان دهن این دولاكپشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آبی بتندی و زور تمام در آمده بدهن لاكپشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آب است یا میلی است از بلور که بدهن این دو لاك پشت گذاشتهاند تا وقتی که دست زده ازهم بریده و معلوم میشد که آب است باز که دست بر میداشتند مثل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و تماشا وبازی کارخانه چینیسازی و حلاجی و چرخ چاقوتیز کنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای کوچك وچرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها از صد وبیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساختهاند خلاصه بسیار گردش کردیم وچون باید درساعت معین سوار کالسکهبخارشده برویم بهوین زیاده

از آن نمیتوانستیم تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده‌یك راست رفتیم بگار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین با راه‌آهن هفت ساعت راه است صدراعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص شده برود برخاسته دم کالسکه‌آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تپه‌های قشنگ سبز وخرم وجنگل پر سرو و کاج است بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی‌چمنهای سبز و جنگل عالمی‌داشت اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید وطرفین راه همه‌جا تپه و دره‌های کوچك آباد پر حاصل پرجنگل بسیار خوب داشت خیلی راه باصفائی بود هوا هم معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سرباز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز (.Linz) که‌کالسکه ایستاددم استاسیون زن ومرد زیادی جمع بودند پائین‌آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت اطریش در حسن ومقبولی سرآمد هر مملکت است خلاصه همراهان که نهارخوردندبکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش‌هاملباش (.Hammelbach) است قدری از آنجا گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری‌از کناررودخانه رفته بعد دور شدیم بعد از این شهر بشهر پولتن (.Saint Polten) رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش‌منظری باید باشد هرچه نزدیك شهر وینه میشدیم شهرها وآبادیهای بسیار خوب وعمارات ییلاقی عالی در دره‌ها و دامنه کوههای جنگلی و جاهای بسیار با صفا دیده میشد وضع خانه‌ها بسیار خوب بود رودخانه‌های خوبی در راه بود نزدیك غروبی رسیدیم باستاسیون بانزنگ (.Benzing) آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور اطریش دم در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب

ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف (François Joseph.) است که از خانواده هابسبورگ (Habsbourg.) هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل (François Charles.) سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دو بلگارد (Comte de Bellegarde.) بارن شلختا (Baron Schlechta.) مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب‌منصبان بزرگ و کوچك و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بکالسکه بخار من بودم و امپراطور و صدراعظم و میرزا ملکم‌خان و بارون شلختا و کونت دوبسکی وزیر مختار اطریش مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار راندیم منزل ما در قصر لاکسانبورگ (Laxenburg.) است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسنگ مسافت دارد منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آنجهت شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسامبورگ چند خانواری قصبه مانند در اطراف قصر بود خود قصر عمارتی است مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچك دارد همه اطاقهای عمارت بهم راه دارد شاهزادگان و علاءالدوله و حسنعلی‌خان وزیر فواید قدری دور از اینجا در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچك در جلو همین عمارت ما است خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطورارکان دولت خودشانرا با شاهزادگان و غیره معرفی کردند اول ولیعهد دولت که به سن چهارده ساله‌است و همین یك پسر را هم دارند بسیار پسر مؤدب باتربیت شیرین خوبی‌است اسمش رودلف (Rodolphe.) شارل لویی (Charles Louis.) که از شاهزادگان است و لویی ویکتور (Louis Victor.) ایضاً از شاهزادگان و کنت آندراسی (Comte Andrassy.) صدراعظم اوستریا و سایر وزرا از نظامی وقلمی بود ما هم صدراعظم وشاهزادگان وغیره‌را معرفی کردیم بعدامپراطوررفتند شاهزادگان و

غیره که پیش‌بوین آمده بودند همه را دیدم شب شام‌خورده خوابیدم .

روز چهارشنبه چهارم

امروز رفتم بعمارت شونبرون ببازدید امپراطور با راه‌آهن نیمساعت راه‌است بعد از قدری نشستن‌وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم .

روز پنجشنبه پنجم

صبح برخاسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم‌بود که بیرون رفتن ممکن‌نبود حکیم پولاك که قدیماً در طهران معلم علم طب‌و چندسال‌هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آدم خوبی است قدری‌پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا دروین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم‌نهر بزرگی دیده‌شدمثل رودخانه‌از باغ‌میگذرد پلهای خوب دارد دریاچهٔ بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها در این دریاچه هستند باغ‌و خیابانها خیلی وسیع است دریاچه‌بزرگی هم بود اطرافش‌درخت وچمن داشت میان‌دریاچه جزیره‌های خوب بود غاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی بتماشا آمده بودند آنجا ازکالسکه پیاده شده بقایق نشسته‌دردریاچه گردش کردیم عمارت کهنهٔ لب دریاچه است که ازقدیم ساخته‌اند قلعه محکم مهیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میله‌ها دارد که‌سر آنها آدمهای مفرغی و خروس و غیره است درهای آهنی محکم دارد بعینهااین‌عمارت‌و قلعه‌بعمارت‌دیوها‌وجادو گرها واجنه شبیه است که در کتب افسانه و نقالی خوانده شده‌است ازچنددر داخل شده باطاقها و دالانهای‌غریب رسیدیم هراطاق و راهروی باز یك در آهنی داشت‌یك‌جای تاریکی بود بسیار مهیب گرگ مردهٔ را مثل زنده با پوست و پشم روی سکوئی گذاشته‌بودند، شخص مهیبی‌را از مقوا ساخته نشانده و مثل محبوسین زنجیر کرده بودند وزیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست‌و پای ایــن محبوس حرکت میکرد اگر شخصی تنها و بی خبر در آنجای تاریك این حرکت

محبوس را به‌بیند یقیناً واهمه‌میکند جائی دیگر دیده شدمدورو مسقف که‌مجسمه‌های مرمر بزرگ اجداد این امپراطور وپادشاهان مملکت‌استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هرچه اطاق از کوچك و بزرگ بالاو پائین دیده‌شد همه بسیار مهیبو دل تنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین‌طور باید باشد اطاق دیگری بود که اسلحهٔ پهلوانانرا که همه از آهن است بآدمهای مقوائی پوشانده و سایر سلاحهای قدیمه را بسقف ودیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب زیاد داشت مثل طلسم زنگوله بود و دمامه و شمامهٔ جادو که در افسانه‌ها میگویند آنجا دیده میشدندخلاصه‌بعداز گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که باکسپوزیسیون شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهدهم رفته قدری‌نشستم‌صحبت‌شد ولیعهد باوجود صغر سن بسیار با تربیت ودل‌چسب جوانیست دردولت اطریش از امپراطور خوب یادگاریست .

روز جمعه‌ششم

امروز بعدازنهار بعضی از شاهزادگان نمسه بدیدن ماآمدندکه اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانورکه‌حالا باپدرش در مملکت نمسه‌اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کـرده است اسمش ارنست اوگوست (Orneste Auguste.) یکی ازشاهزاده‌های باویر اسمش ارنولف (Arnolphe.) دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیمیلین (Maximilien..) دیگر از شاهزاده‌های ساکس ویمار (Saxe Weimar.) اسمش هرمان (Hermann.) بعداز آنها صدر اعظم دولت استریه‌کنت اندراسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد ازاو ایلچی کبیر دولت انگلیس که‌اسمش‌بوکانان (Buchanan.) است وبعدایلچی کبیر دولت عثمانی قبولی پاشا بحضورآمد بعد ازآن‌سوارکالسکه بخار شده‌راندیم برای قصر شونبرون که شام را میهمان رسمی‌در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بکار آنجاازپله زیـادی بالا رفته‌کالسکه اسبی حاضر بود سوار شدیم شونبرون‌قصبه

ایست وخانه‌های آن وصل بخانه‌های بیرون شهروین است چندان از شهره‌ور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوتسدام برلن است جلو عمارت امپراطور میدانی بودکالسکه تادم پله توی دالان عمارت رفت امپراطورپایین پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزاده های نمسه و آلمان و برادرامپراطوروغیره بودندمدتی ایستادیم امپراطورعذرخواهی کردند که چون پسر دوم پادشاه هولاند که اینجاست اوراهم بشام وعده خواسته‌ام نرسیده است از این جهة سر سفره رفتن دیر شد. قدری که گذشت پسر پادشاه هـولاند هم رسید اسمش الکساندر است رفتیم سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا کرده‌اند سقفش هم نقاشی است که گـویا روی گـچ نقاشی کرده‌اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمـل از پرده‌ها و اشکال و غیره ندارد بعضی پرده‌ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و ماری ترز و غیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیـوار سبز ساخته‌اند آخر باغ تپهٔ سبز بلندیست روی تپه عمارت مختصری که ستون زیاددارد ساخته‌اندکه مشرف بباغ است پائین تپه توی بـاغ حـوض است فواره‌هـای بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هروقت بخواهند منبعها را باز میکنند. شام خوردیـم موزیك میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی کـه سر شام بودند همه‌ایستاده‌هرکس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن‌لوه Hohenlohe. هم که ازاکابردرخانه امپراطوروزیردرباروشخص اول و جوان خوبی است آنجا بودنشان صورت خودم را که مکلل بالماس بود بولیعهددادم بعدسوارشده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدم شب باد و باران شدیدی آمـد هوا را سرد و زمینها را تر کرد.

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون Exposition. صبح

برخاستم هوا بواسطه دیشب و ابر امروز که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود سرد و خوش بود و الا باآن گرمای شدید و گرد و خاك راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم همه همراهان در رکاب بودند با راه‌آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود هوای‌خوب، چمن‌سبز، گلهای مختلف دیده شد خر گوش زیادی توی‌حاصلها بود نزدیك شهر رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیك شهر اثری از شهرپیدا نیست یکطرف شهر تپه و کوه‌های‌شونبرون است شهر در پای‌آن تپه‌هادر محل بسیار گودی واقع است بهمین جهت هوایش در فصل تابستان گرم وبد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه گودی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچه‌ها همه سرازیر است رودخانه دانوب از کنارشهر میگذرد یك شعبه از رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده‌اند از رود سن بسیار کوچك‌تر است کشتی بخار بسیار کوچك در آن حرکت میکندآب این رودخانه هم‌خوردنی نیست اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن‌آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد اغلبی ناخوش میشده‌اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهراز آب رودخانهای برفی کوهها و چشمه‌ها نهر عظیمی کنده بشهر میآورندمخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفراست خلاصه امپراطور با همهٔ صاحب منصبان وغیره دم گارحاضر بودند پیاده شده دست بامپراطور داده سوار کالسکه اسبی شدیم همه جا ازتوی‌شهر و بولواردی که تازه ساخته‌اند وازپهلوی عمارت بلودر (Belvedère.) که‌عمارتی قدیم است و حالا پرده‌های نقاشی آنجا گذاشته‌اند گذشتیم و از نزدیك ارسنال (Arsenal.) یعنی‌جائی که اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ‌وبروج‌داشت عبور کرده از پل شعبهٔ رودخانه دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود بعمارت اکسپوزیسیون طرفین‌خیابان‌همه باغ وسیع و چمن است قهوه‌خانه‌های‌قشنگ از چوب ساخته‌اندصندلی وچراغهای

فانوس گاززیادی بود تا رسیدیم به نزدیك اکسپوزیسیون از اول شهر تاآنجا همه جا جمعیت بود اما بواسطه شهرت ناخوشی وبا و گرمی هوای شهر ازمعتبرین شهر همه بییلاقات رفته‌اند واردپاویون که‌عمارت مخصوص‌امپراطورودرخارج‌اکسپوزیسیون است شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه بزرگی است چهارسو مانند ساخته‌اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند وسیعی است خیلی بنای عالی با تماشائی است پله وراه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور و بازارها وغیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود بهر طرف اطراف این بازارها هم مدور است دو راه آمد و شد دارد باقی بسته است در زیر گنبد بزرگ حوض و فوارهٔ بسیار خوبی ساخته‌اند که‌آب میریخت جمعیت زیادی توی اکسپوزیسیون بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خودرا آورده مکانها و جاهای مخصوص داده‌اند مثلا دولت فرانسه یك بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خودرا از هر جورحتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشك آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال وشهر فرانسه‌چه ترکیب‌است صورت‌آن‌بعینه‌آنجاست از این‌جزئیات باید قیاس کرد بمتاعهای کلی‌نفیس‌مثل‌پارچه‌های پشمی، ابریشمی، آئینه، بلور، اسباب حرب و غیره‌همه را با سلیقه تمام‌فرستاده‌اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول بزرگ مثل روس و انگلیس و آلمان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع‌فرستاده‌اند همین طوربازارها را با امپراطور گردش کردیم.

تا رسیدیم بجائی که متاع دولت ایران را گذاشته بودند با وجودیکه‌سه‌ماه قبل از این حکم شد که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند وبسیار دیر بودو اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا

ایستادیم چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور میخواستند بروند بییلاق وداع کردیم ایشان رفتند و ما دوباره همه‌بازار را گشته گراندوك قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار دیدم بسیار شاهزاده خوبی است ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال و رنگ رو پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف بپطر به کورنستاد رفته آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم داخل شوم زمین خورده پایم زیاد درد آمده‌است معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات ممالك ساخته‌اند تماشا کردیم یك عمارت خوب ومسجد عالی بامنارهٔ بلند از مصر و یك عمارت و قهوه‌خانه از دولت عثمانی و یك عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگرعمارتی از سایر دول ندیدم‌رفتیم بعمارت ایران چند پله میخورد یکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار باآنکه سه‌ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچه عمارتی ساخته‌اند خیلی جای تحسین بود نجار و بنا حاضربودندبنا زبان آلمان را هم در این سه ماهه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایهٔ تعجب ما شدآنجا نشستیم (.Archiduc regnier) رئیس اکسپوزیسیون در حضورمابود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی و مصری را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته‌آخر بعمارت نشیمن امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد گار شدیم‌سوار شده بمنزل آمدیم.

الحمدلله تعالی بسیار خوش گذشت این اکسپوزیسیون از دولت است هفت کرور خرج کرده‌اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود ارقیمت مصالح واز منافع واردین که پول داده داخل میشوند سه کرور و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است امامیگویند ازآمد و رفت از راههای دیگرهم‌مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور متجاوزاز بیست‌وسه سال است سلطنت میکنند فردیناند (.Ferdinand I) اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود

از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است هشتاد سال دارد و در شهرپراك که‌یکی از شهرهای بزرگ اطریش‌است زندگی میکند سلطنت به برادر او که‌پدرامپراطور حالیه است میرسید او هم نخواست سلطنت را داد به پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان به ایشل (.Echl) که ییلاق است میرود حالا هم‌آنجاست.

روز یکشنبه هشتم

امروز کاری نداشتم عصری باکالسکه درباغ‌ودر دریاچه باقایق‌خیلی گردش کردیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع‌الدوله ومحقق رفته‌اند بشهر (باد) که یك‌فرسنگی‌این قصراست درآنجا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فلج‌وغیره در این فصل ناخوشها برای معالجه‌آنجامیروند

روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه

امروز عصرامپراطورمارا دعوت‌بشکار کرده‌اند و بعد ازشکار بقصرشونبرون برای‌شـم خوردن. عصرسوارکالسکهٔ بخار شده رفتیم بعمارت و قصبه شونبرون ازکالسکهٔ بخار پیاده شده بکالسکه اسبی سوار شدیم‌امپراطور رفته‌بودندبشکارگاه ماهم رانده از دهات ییلاقی شهر وین گذشتیم این چند ده که شمرده میشودییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف (.Hetzendorff) بعد هیت زنگ (.Hitzing) بعد لنز(.Lainz) که‌شکارگاه امپراطور است راه طولانی‌بودعمارت و مهمانخانه دراین‌دهات زیاداست‌راندیم تاازآبادیها گذشته بخیابانی‌رسیدیم‌طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم بجائی که دور جنگل را تجیر کشیده‌بودند تجیر کتان سخت سفید رنگ بلند اما در لای تجیر چوب نداشت هر تختهٔ عوض طناب چهار چوبی داشت که بتجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ‌تجیر کشیده‌راه حیوانات را بسته‌بودند

رسیدیم دیدیم امپراطور پیاده باشکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده‌اند و قره بقره که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دورصندوق را با برگ درخت کاج پوشانده‌اند بقدر دوپله هم از زمین ارتفاع داشت بقدرصد نشیمن باین طور ساخته در هریك سه چهار تفنگ گلوله زنی ته‌پر با گلولهٔ زیادی گذاشته ودر هر يك هم دوسه نفر از اعاظم نشسته‌اند که تیر بیندازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما باکالسکه و امپراطور و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمهٔ که از همه بالاتر و پیشتر بود که برای ما معین کرده بودند پائین آمده رفتیم بالای تخته‌ایستادیم امپراطور به کمهٔ پائین‌تر رفتند ماهم تفنگهای امپراطور را که در کمهٔ ما بود پر کرده مستعد شدیم میر شکار امپراطور که از اهل چك و اسمش کونت ویربن (Comte Virbin.) است مردیست هفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین وچشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت ازشکارهای ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است‌اول گفتیم که‌تجیر زیادی کشیده بودند آن تجیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده‌شده تا پشت سرما هم تجیر بود ازآنجا که ما نشسته بودیم تاتجیر روبرو سی قدم بود دری از تجیر بالاتراز جایٔ من قرار داده بودند برای‌دخول و خروج شکاردیگر هیچ راه‌آمدورفت نبودبقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکارهارا رانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست سی شکار میشوند از در این تجیر داخل میکنند يك دسته که داخل‌شدآمده از ده‌قدمی تفنگ‌چیها میگذرد بنای شلیك میگذارند و متصل آنهارا باگلوله‌میزنند اگردر این کمه نزدند در کمهٔ دیگر یادیگرهمین‌طورتاآخر که راه زیادیست‌این‌حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته‌میشوند همین که‌منفسی از اینها نماند دسته دیگر راداخل‌تجیر میکنند‌این دسته را هم‌همین‌طورقتل‌میکنند چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس‌مرال هستند وچندان‌وحشی نیستند دوسه دسته که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد وبسیار خوش گذشت

بعد امپراطور آمدند باهم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بقصر شونبرون بعد از چند دقیقه باکالسکه قدری در باغ شونبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمه‌های مرمر دم خیابانها گذاشته‌اند تپهٔ در آخر باغ و عمارتی بالای آن است راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصراً تماشا کردیم فیل، کرگدن، طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش علیحده است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سرمیز شام، شام خوبی خورده شد بعدازشام باکالسکهٔ بخار رفتیم منزل امروز صبح کوردیپلوماتیك وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف (Nowikoff.) وزیر مختار روسیه، ویکونت دوژونك (Vicomte de Jonghe.) وزیر مختار بلژیك مسیو جی (Mr Jay.) وزیر مختار اتازونی کنت دوروبیلان (Comte de Robilant.) وزیر مختار ایطالیا .

روز سه شنبه دهم

امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما راانداخت قدری درباغ گشتیم شخصی تلمبهٔ آورده بود و اسبابی که الی ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب درمیآورد و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هرطور زمین سخت یا سنگ باشد سوراخ میکند وهر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بایران بیاورند عصری سوار کالسکه بخارشده رفتیم بشهر همه شاهزاده‌هاو اکثری ازپیشخدمتها بودند غروبی بگار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ماهم رفتیم بتماشاخانه که اوپرای بزرك وین بلکه ازهمه‌جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالارفتیم امپراطور چند نفر ازشاهزاده خانمهارااز این قرارمعرفی کردند ارشیدوشس الیزابت (Archiduchesse Elisabeth.) که زن شارل فردیناند (Charles Ferdinand.) است ماری رنیر (Marie renière.) پرنسس دژوانویل

(Princesse de Joinville.) که زن پسر لوی فیلیپ ودختر پادشاه برزیل است پرنسس کبورغ(.Cobourg) که دختر لوی فیلیپوزن شاهزاده کبورغ استرفتیمدر لژ وسط نشستیم این شاهزاده خانمها در دست راست وچپ و صدراعظم عقب ما و شاهزاده‌های استریه و آلمان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیارعالی استامپراطور حالیه خیلی در این تماشاخانه بنائی کرده‌اندپنجمرتبه‌است سقف بلند وسیع‌خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل چراغ و غیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت آنقدر خوب بازی در آوردند ورقصیدند و موزیك زدند که درهیچ جا دیده نشده بودلباس‌اهل‌تماشاخانه‌هم هردقیقه طرح‌ورنگ‌دیگرمیشدهمه‌پارچه‌های خوب‌خوشرنگ. امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو واجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه برودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل‌همه مثل‌حالت‌طبیعی یك درخت قوی‌شکسته‌مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی‌آن میرقصیدند که یکبار دیوها پیدا شده پریها غیب میشدند دیوها میرقصیدند اجنه‌آمده دیوها میرفتند باز پریها میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و برف میآمد و قطعه‌های یخ را مثل کوه آب‌دریا میآورد و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها، نهنگها،فك‌هایعنی فیل دریائی آمده‌میگذشتند. روی یخ شاهزادهٔ در این سرما گیر کرده میخواست بمیرد یکبار دخترهای قطب و پریهای اقلیم سرما بالباسها و موهای سفید پربرف حاضر شده‌از زمین‌آتش درآورده‌شاهزاده‌را گرم کرده باهم رقصیدند بالباسهای‌قشنگ و آهنك موزیك را درهر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش در خانهٔ جادوگرها گیر کرده بودندآنقدر اسباب‌جادوگری نشان دادند که‌نوشتن آن ممکن نیست درآخر پرده زیر دریا را نشان‌دادند ماهیها،انواع‌صدفها، گلهای

مرجان، علفها و گلهای دریائی، جوشش آب ته دریا دختر های دریائی هر یك بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یکدفعه از میان صدفها و گلها یك دختر دریائی بیرون میآمد بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه ابرها پائین آمده میرقصید گاهی بزمین فرومیرفتند گاهی بابالون بهوامیرفتند گاهی برپشت عفریت بهواصعود و نزول میکردند حقیقة نمیشود نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نمیخواستم تمام شود بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آمدیم براه آهن نشسته بمنزل آمده شام خورده دیر خوابیدم .

روز چهارشنبه یازدهم

صبح گراندوك قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت امروز عصری برای سان قشون باید برویم بشونبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم به گار شونبرون سوار کالسکهٔ اسبی شده راندیم از کوچه‌ها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت و زرد شده بود امپراطور سواره با آجودانهای خودشان ایستاده بودند منهم سوار اسب شده صدراعظم و حسام السلطنه وسر تیپهای ما هم سواره بودند اعتضادالسلطنه و نصرةالدوله وغیره هم پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته وصندلی گذاشته بودند ماوامپراطور و صاحب‌منصبان اطریش و ایرانی و غیره راندیم افواج و سواره و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سوارهٔ هونگری که مجارستان میگویند سواره هوسار دراقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی وخوب بود اسبها را ازمجارستان میآورند اسب آنجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال ماهوت و پارچه سفید است از قراری که میگفتند امپراطور میخواهند این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمده دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه و سواره

آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفرازمعتبرین‌اعراب مملکت الجزایر که جزء فرانسه است باکسپوزیسیون آمده‌اند همه سواره با همان لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته باآنهاتعارفی کرده آمدند اسم این اعراب ازاین‌قراراست علی‌الشریف فرهان محمدحنفی‌عبدالدین‌معسکر،حسن‌بن‌اقدبن‌احمدالجزایری،محمدابن‌محمدالصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز رنگ بود.

روز پنجشنبه دوازدهم

امروز عصری باید برویم به شونبرون برای اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعدازنهار با برادرامپراطور که‌تازه‌ازییلاق آمده بود اسمش شارل‌لوی (Charles Louis.) ملاقات شد دست داده تعارف کردیم شاهزاده‌بسیار خوشروی خوش‌صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده باینمعنی که دو زن سابق گرفته و هردو مرده‌اند تازه زنی از شاهزاده خانمهای مملکت پرتقال گرفته است این شاهزاده‌خانم درمملکت باویر نشوونما یافته است برادرامپراطور او را درهمان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد وقت غروب‌آفتاب باکالسکه بخار به شونبرون رفتیم رسیدیم بپله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باورسیده تعارف کرده دست داده رفتیم باطاق اول جمعی ازشاهزاده خانمها وشاهزاده‌های اطریش وآلمان که تازه ازییلاقات‌آمده بودند مردها را امپراطوروزنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس بسیار خوش‌رو و خوش‌ترکیب ومهربان وبرازنده است مزاجاً قدری علیل وازاینجهت اکثراوقات خود را درفصول اربعه خارج از پای‌تخت میگذراند سناً سی وشش سال دارد خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالاربزرگ‌شدیم

سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا وسرداران وبزرگان واهل‌قلم مملکت اطریش
با زنهایشان شاهزاده‌های نمسه وآلمان برادرهای امپراطـور همه بودند در تالار
میزهای کوچك برای سوپه گذاشته‌بودند اعراب‌الجزایرهم‌امشب همه اینجا بودند
بعدازصحبت زیاد هرچند نفری دورمیزی برای‌سوپه نشستند سرمیزماامپراطریس
صدراعظم، قبولی‌پاشا ایلچی کبیرعثمانی، کنت اندراسی صدراعظم اطریش‌ویك زن
محترمهٔ مسنهٔ دیگرهم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار
افسوس میخورد که چرا چند روزپیشترنیامده وامشب برای وداع آمده است منهم
ازاظهارمحبتهائی که میکرد بسیاراظهاردوستی کردم بعدازاتمام سوپه همه برخاسته
امپراطورآمدند منهم برخاستم امپراطورهم باچند نفردیگردرهمین مجلس سرمیر
علیحده‌سوپه خورده بودند، خلاصه رفتیم بمهتابی کوچك طولانی جلو عمارت که
روبباغ بود برای‌تماشای‌آتشبازی‌صندلی زیادی گذاشته بودند نشستیم امپراطریس
دست راست ما و زن برادر امپراطوردست چپ نشستند سایرشاهزاده خانمها وزنها
هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند سایرین هم بعضی
نشسته وبعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفرموزیکانچی‌ایستاده موزیکان
میزدند جمعیت زیادی ازتماشاچی بودندآب از فواره‌های حوضها میجست عمارت
روی تپهٔ جلو عمارتی که ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و
مهتاب بسیارخوبی بودآتشبازی خوبی کردند نشان شیر وخورشید را با آتشبازی
بسیارخوب ساخته بودند بعد ازآن‌آتشبازی‌دیگرشد قلعهٔ ازآتش پیدا شد درکنار
دریا دریا را هم بعینه ازآتش ساخته وکشتیهای جنگی محاصره این قلعه راکرده
بودند ازقلعه وکشتی توپ میزدند وازبام عمارت شونبرون هم روشنی الکتریسیته
بروی تپه وحوضها انداخته بودند بسیارخوشگل مثل آفتاب ومهتاب بعد از اتمام
آتشبازی برخاسته باز بازوببازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازوببازوی زن
محترمهٔ‌مسنهٔ داده عقب سرما میآمدند تارسیدیم‌بپلهٔ عمارت امپراطریس‌وامپراطور
را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمدالله خوش گذشت.

روز جمعه سیزدهم

امروز باید رفت به سالزبورگ صبح زود برخاستم بعد از نیمساعت امپراطور وهمه شاهزاده‌های نمسه و وزرا و صاحب‌منصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرهایشان وشاهزاده‌ها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و ازاقامت چند روزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضامندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستیم دراطاقی دیگر کنت اندراسی وزیراعظم وسایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را باشاهزاده‌ها واندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهندآمدباامپراطوربکالسکه نشسته‌رانده درگارپیاده شدیم‌شاهزاده‌ها واندراسی عقب مانده نرسیدند بسیارافسوس خوردم که چرا باآنها وداع نکردم باامپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی‌کالسکه امپراطور دم کالسکه تا آخر ایستاده بودند درحرکت ترن هم وداع کرده‌رفتیم. هوا امروز در وین و صحرا بسیار گرم بود باز درشهر لنز کالسکه‌ها یکساعت ایستاد در همان استاسیونی که وقت آمدن نهار حاضر کرده بودند امروز باز حاضربود پائین رفته نهارخوردیم بعد ازیکساعت‌سوار کالسکه شده راندیم در استاسیون لامباش کالسکه‌ها ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر ونوکرهای معتبرشان دم‌کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین باایشان دست داده خیلی صحبت شد وبسیار اظهارمهربانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله وسنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل وخوش‌اندام ومؤدب است منزل‌ییلاق پادشاه نزدیك این مکان است شنیده.بود ما ازاینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیارافسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر صاحب خزانه و قشون وافسر امپراطورآلمان که خواستند کل ممالك آلمانرا مملکتی واحد قرار دهند لازم بود که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند . لهذا جنگ کرده بزودی قشون پادشاه را شکست داده ومملکت را جزء پروس کردند پادشاه هم با عیال وبعضی‌جواهرات نفیسهٔ خود فراراً بخاك دولت استریه‌آمده الی

حال درخاك امپراطور اطریش روز میگذرانند علاوه بر این بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه‌اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند بالای قوی بنیه‌ایست اما حیف که چشمش نابیناست وازقراریکه گفتند درطفولیت یك چشمش عاجزبوده بعد ازآن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب کرده است سنش شصت و چهارسال اسمش ژورژ پنجم (Gorge V.) است اسم زوجه‌اش لارن ماری (La reine Marie.) از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنسس فردریك (Princesse Frederique.) خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهرسالسبورغ درهمان‌عمارتی که‌وقت آمدن‌منزل ود منزل کردیم همان تشریفات بعینها بعمل آمد. قبولی‌پاشا وزیرمختارعثمانی مقیم استریه مأموریت ازدولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد.

روز شنبه چهاردهم

باید برویم بشهر انسپروك (Inspruck.) با راه آهن هشت ساعت راه است صبح سوارکالسکه بخارشده راندیم ازخاك باویر و ازرودخانه ان (Inn.) که رود عظیمی است وملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفستن که در سرحد استریه و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذردطرف دست چپش خاك باویر است و طرف راست‌خاك تیرول که جزءمملکت‌استریه‌است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیك کردند عرادهٔ یکی از واگونها عیب کرده بود یك ربع ساعت معطل شدیم تا بارآن‌کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یك فوج با موزیك و صاحبمنصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ ازاینجا مرخص شده رفت براه‌افتادیم وقت آمدن از این‌راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده‌میشود عجب جائی است درهٔ بسیار وسیع رودخانه‌آن از وسط دره میگذرد اطراف همه

کوه‌های بلند پر جنگل سرو وکاج سر کوه‌ها و دامنه و بغلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار با روح و صفا همین طور راندیم الی شهر انسپروك نزدیك شهر هوا ابر و باد و طوفان شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهرشدیم شهریست کوچك قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبی است در میان درهٔ واقع و دورش کوه‌های بلند برفدار است با وجود باران تماشاچی زیادی بودموزیکانچی‌وافواج زیاد از پیاده و سواره شلیك توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده است اما عمارتی است بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیهای خوب‌تالاربسیار بزرگ‌طولانی‌داردا کثراطاقهاسفید است به چوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچه‌های ابریشمی نفیس چسبانده‌اند پرده‌های اشکال‌خانوادهٔسلطنت‌امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگرهم درسقف اطاقها و غیره بودامروز کالسکه بخار نزدیك شهرازپلی که رودخانهٔ بود گذشت این پل‌وصل است به پلی که الی گارشهرروی چمن و باطلاق ساخته‌اند بسیارپل طولانی است البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج‌راه‌آهن ازاین بناهاست که‌در کمال استحکام باید بسازند.

روز یکشنبه پانزدهم

باید بشهر بولون ایطالیا برویم، صبح در تالار بزرگ قدری گشته‌پرده‌های اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح هم خیلی بارید هوا مه و ابر بود اما کم کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شدآمدیم سوارکالسکه‌شده‌راندیم برای راه آهن، نظرآقا مرخص شده‌بپاریس‌رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم‌چون راه سربالا بود کالسکه‌خیلی آرام میرفت‌ساعتی دوفرسنگ و نیم‌طی میکرد کوه‌های بلنددره‌های خوب چشمه‌هارودخانه‌ها آبشارهادهات‌خانه‌های تك‌تك قشنگ گلهای

رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت.چون در آمدن از این راه از بعد از استاسیون فرانزانسفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروك شب بود و ندیده بودم این است که حالا بتفصیل مینویسم خلاصه همه جا سر بالا میرفتیم و کالسکه‌ازده سوراخ کوه گذشت اما چندان طولانی نبودند تارسیدیم باصل قلهو بلندی که اسمش برنر(.Brenner) است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح دریا بلندتر است بسیار ییلاق و جای خوبی است کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان هست و از انسپروك الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت‌کاج است کالسکه‌ها ایستاد آنچه آبی که از این قله بطرف انسپروك و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میرود و آنچه بطرف جنوب و سمت ایطالیامیریزدداخل رودخانه‌های(پو)و(ادیژ) شده‌بدریای آدریاتیك‌میرود خلاصه رانده‌چندفرسنگی که رفتیم بجائی‌رسیدیم که اسمش شلبرغ (.Schelleberg)است. کالسکه‌ها ایستاد از اینجا دیگر راه‌آهن سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه‌ازکالسکه‌ها پیاده شده روبپائین میروند پرسیدم گفتند کالسکهٔ بخار که از این کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سر پائین راه زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس (.Cossensasse)از توی‌ده پیاده‌میرفتیم‌هیچ کس درده نبودعمادالدوله و اعتضادالسلطنه رادیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنند گفتند رفته بودیم بتماشای کلیسای ده چون روز یکشنبه است همهٔ اهل ده درکلیسا بودند و کشیش روی منبر موعظه میکرد چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر کشك شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها و ترکیب واردکلیسای این دهی که دریکی ازگوشه‌های فرنگستان است شده‌اند پیاده بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخاررا هم ندیدیم کالسکه‌ها پیش از ما پائین‌آمده ایستاده بودندو آنها که طالب تماشا بودند همه مأیوس و خسته شدند رفتیم توی‌کالسکه راندند هر چه

میرفتیم کوه‌ها کوچکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوه‌های سنگی سخت دیده میشد راندیم تا بهفران زانسفست رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردندیکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز با موزیکان وصاحب‌منصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الاکه‌سرحد ایطالیا و اطریش است رسیدیم.

شب بود آنجا ایستادند کرنویل مهماندار با همه مهمانداران دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را بآنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی نمودم قستیقرخان مهندس هم ازآنجا رفت به ولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه ورون را که درآمدن روز بود دیده بودم از ورن تا شهر بولون را ندیده بودم اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بودو کوه‌هاتمام شده بجلگه افتادیم شام را درکالسکه خوردیم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیدندمن متصل بصحرا نگاه‌میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسنگ میرفت باز ملاحظه کردم که صحراهمه‌حاصل زرت و شلتوك و درخت توت ابریشم است بعضی تپه‌ها وکوه‌های کوچك هم دیده شدآبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یك سوراخ گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه‌عظیم هم که پل خوبی داشت‌عبور شد چهار ساعت از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود واردکاربولون شدیم بسیارکسالت بی خوابی داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که‌اسمش مزاکاپو (Mezzacapo.) است‌با سایر بزرگان‌حاضر بودند اهل شهر هم خواب‌آلودو کسل بودند نه‌آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت‌آنها شده سوارکالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه‌آلپ بوده‌اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً بخاك خود کرده بودند خلاصه راه زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که نریمانخان‌مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق‌من‌مقابل معبر عام بود صدای‌کالسکه وعراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که‌امکان

نداشت دقیقه‌ای شخص بخوابد بهرطور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم.

دروین‌وایطالیا وغیره هندوانه‌های‌خوب بهم میرسد زرت شیری‌خوب هم زیاد است دیگر میوه خوبی بهم نمیرسد.

امشب از دو رودخانه گذشتیم اول‌رودخانه (ادیژ) که از شهر کوچك رویگو (Rovigo.) میگذرد و این‌همان رودخانه‌ایست که همه جا از دره‌های سرون اطریش بعدازسرازیری شلبرك همراه ما بوده‌است دویم‌رود(پو)است که از نزدیك شهر (فرار.Forrare) گذشته داخل دریای آدریاتیك‌میشود.

روز دوشنبه شانزدهم

در شهر بولون توقف شد نهار را درمهمانخانه خورده عصر باحکیم‌طولوزان وحاکم بولون که اسمش کنت باردسون (Comte Bardessone.) است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم بدوبرج که ششصد سال قبل‌از این‌ساخته‌اند اماقطور نیست مثل میل مربع‌است از میانش هم پله‌داردمیتوان بالارفت امابسیارخطرناك است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صدو سه ذرع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیك همین برج‌است آنهم‌ارتفاع زیاد داشته است اما ازبس کج ساخته بود مردم واهمه‌خرابی آنراداشته‌عمداً خراب کرده‌اندحالا نصفش‌مانده‌است. بعد ازبعضی کوچه‌هاومحلات وازپهلوی‌عمارت‌صرافخانه که‌تازه‌ساخته‌اند گذشتیم‌بسیارخوب ساخته‌اند کوچه‌های شهر همه سنگ فرش و تمیز است باآبادی اطراف شهر صدهزار نفر جمعیت‌دارد کالسکه وعرادهٔزیاد دارد میوه‌جات بسیار بخصوص هلو و هندوانه خوبی‌دارد. از شهر بیرون رفته همه‌جا از کنار شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته‌اند و دروازهٔ چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قورخانه که تازه ساخته‌اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه‌است که بالای آنها مردم عمارات خوب

ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده وهر وقت پاپ بزرك باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالاپادشاهایطالیا ضبط کرده ومالمخصوص پادشاه استچون این شهرپانزده سالقبلاز ایندردست پاپوحکومت آن با کشیشها بوده حالا بالمرهمال دولت است. رسیدیم بدرعمارت میانش رفته قدری گشتمبنای بسیار قدیمی است بعد بیرونآمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی با صفا بود قدری راه رفته دیدم تا چشم کار میکند صحراسبز وآباد و حاصل زیاد و عمارات تكتكاست که از توی سبزهها سفیدی میزند تپهٔ بود از اینتپه مرتفعتر رویآنعمارت ییلاقی خوبی یکی از خوانین معتبرایطالیا کهاسمش ویسینی (Vicini.) است ساختهاست. خلاصهغروبی پائینآمدهازدروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد. از عمارت حاکمنشین گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیدهاندعمارات بزرگقدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارت را ازسنگ ساختهاند اسماین مهمانخانه کهمنزلماست هوتلبرون (.Hotel brune) است واردمنزل شدیم شبرا بتماشاخانهرفتیمتماشاخانهبزرگ پنجمرتبهخوبیاستچونمااسب بازی خواسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرك (.Cirque) ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاك ریخته بودند مثل پاریس اسب بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه باگاز روشن بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلا و در سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد متصل ازاسب میافتاد اما دیگری که ینگی دنیائی بودخوب بازی کرد. الواطهمبازیدرآوردندچونشامنخورده بودمزود برخاستهبمنزلرفتهشام خوردهخوابیدم شهر باچراغ گازروشناست دخترخوشلباسخوشگلیدرتماشاخانه تازیانه دست گرفتهاسب را تعلیم میداد کهمیدوید،میایستاد، بلندمیشداسبهاهماطاعت تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند.

روز سه‌شنبه هفدهم

باید برویم به برندیزی (.Brindisi) که آخـر بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده‌اند برای بردن ما باسلامبول. صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند براه‌آهن امـا حرکت در سه ساعت بغروب مـانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه مانده بجهت گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه. جمعی از بزرگان وصاحب‌منصبان ایطالیا آنجا بودند دالان طولانی است بعضی نوشته‌جات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار سال پیش از این برروی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته‌اند. دیگر یکی از فراعنهٔ مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزارسال قبل از این تفصیل سفر خود را باز برروی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی وعبری میگفتند که خوانده‌اند اما ترجمه‌اش حاضر نبود اغلب چوب وخطش هم ریخته بود خط را هم برسم ایران و عثمانی ازراست بچپ نوشته‌اند بعضی اسباب موزه هم بود ازحجاری مصر و غیره بعضی اشیاء که ازهمین شهر بلون درقبرستانها پیدا کرده آنجا گذاشته بودند. درقدیم رسم بوده است هر کس که میمرده خوراك چند روزهٔ اورا با بعضی اسباب بـا او دفن میکرده‌اند آن اسبابها را که ازدوهزارسال پیش بود پیدا کرده حتی پوستهای تخم‌مرغی که گذاشته بودند مرده بخورد جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان چند مرده را همانطور بخاك چسبیده درآورده بپاداشته بودند دست یکی ازمرده‌ها پول سیاه آن ایام بود که همانطور در دستش دیدم مانده بود این پول را بدستش میداده‌اند که وقتی که ازپل صراط میگذرد بمستحفظین پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند. یکی ازمرده‌ها که زن بوده است دیدم گردن‌بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است درآن وقت محل درس،

بوده است علمای زیادآنجا بوده و از اطراف‌آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده‌اند. بعد از گردش سوارشده رفتیم براه‌آهن چون‌وقت نرسیده بود در اطاق گار نیمساعت معطل شدیم حاکم‌شهر، سرداران نظامی وغیره همه بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون، ترن عوض شده است این‌ترن مال‌کمپانی ایطالیائی راه برندیزی استواگونها بهمدیگرراه ندارند در واگون پشت سر ما قهوه‌چی وغیره بودند که هروقت غلیانی‌چیزی میخواستیم‌دست درازکرده میگرفتند راندیم دست راست تا نیمفرسنگ مسافت همه‌جا تپه وپشت تپه‌ها کوه بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز وآباد ودرخت و حاصل از پشت‌کوهها میرود تا به فلورانس (Florence.) که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست. درریمی‌نی (Rimini.) که شهر کوچکی است دریای آدریاتیك دیده شد بسیارقشنگ. اما قدری که رفتیم بعضی تپه‌ها حاجب و مانع ازدیدن دریا و کوههای دست راست هم نزدیکتر شد آبادی‌وعمارات ودهات وقصبات خوب روی کوهها وصحرا بودازپزارو (Pesaro.) و فانو (Fano.) و غیره گذشتیم دراینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاده ازحد طالب دیدن ما بودند بطوریکه بزیر عراده راه‌آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل وپسرهای خیلی خوب که خلقتشان میانه ایرانی وفرنگی بود دیده‌شدند بعد رسیدیم بشهر آنکون (Ancône.) که بندر معتبریست اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سرراه‌کالسکه آمده بودند موزیکان هم میزدند حاکم قلمی و نظامی واعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت وزراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا مأمور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال (Baron Final.) است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدم .

روز چهارشنبه هیجدهم

صبح برخاستم بسیار سرد بود از شهر فوگژیا (Foggia.) خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا (Barletta.) و باری (Bari.) و مونوپولی (Monopoli.) هرجا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا

نزدیکی برندیزی همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنهٔ پانصدساله دیده شد روغن زیتون اغلب فرنگستان را از اینجاها میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی شهر قدیم کهنه‌ایست از وقتی که راه‌آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پست و نوشتجات انگلیس بهندوستان از این راه میرود و هم از هند بانگلیس از راه مصرودریای‌احمرمردمان اینجاها بسیار فقیرهستندکالسکه‌ها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران ایلچی بود با کشتیهای عثمانی‌آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا و سایرین که از اسلامبول‌آمده بودند بحضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای دولخارجه مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم‌بکشتی. دو کشتی از اعلیحضرت‌سلطان‌آمده است اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده‌اند کشتی سواری باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است‌آنهم کشتی‌خوبی است در کشتی ماجا تنگ بود. صدر اعظم و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفتند بجهت آوردن‌بارها و جابجا شدن مردم ، پنجساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده.بطرف اسلامبول حرکت خواهیم کرددر فرنگستان الحمدلله تعالی بخیرو سلامت گذشت‌انشاءالله آخر سفر هم‌بخیروسعادت خواهد گذشت.راه امروز از فوکژیا باین طرف چندان‌آباد نبودا‌غلب صحرا بود بوتهٔ‌گون و غیره داشت بنا بود پنجساعت دیگر حرکت خود بعلت باد زیاد شب را در بندر ماندیم.

روز نوزدهم

صبح برخاستم یك ساعت از دسته گذشته حرکت شد شاهزاده‌ها و سایرین

که‌در کشتی‌طلیعه‌بودند بجزابراهیم خان و مسیو ریشاردو نریمانخان‌وبرادرمیرزا ملکم خان‌واسبهای‌ما همه‌باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بدجائی‌است‌شکایت از کثافت‌وجانورهای گزندهٔ آنجاداشتند‌بعضی‌راهم‌ملخ گزیده‌بودهیچیك‌خواب‌نکرده بودند.خلاصه شام و نهاریکه‌آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوب است الحمدلله هوا صاف اما قدری باد بود امواج‌زیاد کشتی‌را حرکت میداد قدری خوابیده‌بعد که‌برخاستم بآخرخاك ایطالیا رسیده بودیم که ولایت‌اوترانت (Otrante.)است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از پرندیزی باینجا رسیدیم چون نزدیك بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل جزیره کرفو (Corfou.) که دست چپ واقع بود گذشتیم کوههای آنجا پیدا بوداما بقدر ده فرسنگ بیشترمسافت داشت این جزیره‌بزرگترین جزایر سبعهٔ یونان است‌سابقاً در دست انگلیسهابود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده‌اند. شب هوا بسیار صاف و بی ابر وباد بود و ستاره‌ها میدرخشیدماه هم چون‌شب بیستم‌بود دیر طالع‌شد اما درطلوع ازدریا تماشائی‌داشت‌ازپنجرهٔ کشتی‌تماشای‌دریارا‌میکردم آب دریا را که چرخ بخار کشتی میشکافت کف کرده مثل رودخانهٔ سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد. متصل از میان‌آب و توی کفها مثل برق آتش در میآمدمثل نعل اسب که‌بسنگ بخورد وسنگ چخماق که‌آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش الکتریسته میدهد بهمانطورها متصل آتش در میآمد توی کفها بیشتر وسایرجاهای آب کمتر بود .

روز بیستم

صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره (سفالونی .Cephalonie) که یکی از هفت جریرهٔ یونان و دردست چپ است گذشتیم دریا امروزآرام بود هیچ باد نبود نهار خورده شد و از جزیرهٔ زانت (.Zante) هم که طرفدست‌چپ

و یکی از هفت جزیرهٔ یونان است و محاذی ناوارن (Navarin.) گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی ومصری را بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شده دولت یونان ازدولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشك بود بعضی بوتهها در کوهها بود کوههای عقب مرتفع تر بودند خاك یونان ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرای قدیم آنجارا بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان (Matapan) رسیدیم در دامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانهها و عمارات سفید بود هر خانوار یك برج مانندی برای خود ساختهاند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانههای خود را محکم میسازند کوههای آنجاها بسیار خشك و بی آب و هیچ سبزی حتی یك بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگهٔ مالیا (Malia) شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو (Cerigo.) گذشتیم سریگو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان واسلامبول باشد. الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد.

روز بیست و یکم

صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا چندان زیاد نبود نیمساعت از دسته گذشته بکوك ساعت ایرانی به خلیج آتن (Golfe d'Athenes.) رسیدیم آتن پای تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زا (Zea.) گذشتیم که

این جزیره دست راست و دماغهٔ آتن دست‌چپ بود اما شهر آتن پشت دماغه ودور بود دیده نمیشد این‌جزیره (زا) بواسطه کتابی که فنلون (.Fenélon) دراحوالات اولیس (.Ulysse) نوشته که پادشاه این‌جزیره بوده ودرجنگ تروا (.Troie) گم شده و تلماك (.Telemaque) پسرش به تفحص او رفته بود بسیار مشهور ومعروف است امابسیار کوچك و خشك و بی‌آب و علف و درخت است سواحل‌دماغه آتن‌هم بسیار کوههای خشك‌دارد دست‌چپ در سواحل‌یونان آثار عمارت قدیمی بادور بین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون سنگی زیاد داشت مثل‌آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب وافتاده بود این‌آثار درقدیم‌معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیك بشهر آتن از این آثار زیاد است بعد از سه چهار ساعت از تنگهٔ جزیرهٔ نگریون (.Negrepont) و جزیره اندرو (.Andro) گذشتیم نگریون دست چپ بود جزیرهٔ بسیار بزرگی است و متعلق بیونان‌اندرو دست راست وجزیره کوچکی است یکساعت‌و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچك پزارا(.Psara) که خاك عثمانی است گذشتیم پشت این جزیره ، جزیره کیو (.Chio) است جزیره بزرگی است که عثمانیها سقز میگویند دست چپ هم جزیره سکیرو است که‌خاك یونان است‌اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی الی‌اسلامبول هفتصد و هشتاد میل وبحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است هوا الحمدلله صاف بود اما باد مخالف‌متصل بشدت میوزید کشتی‌هم خوب مقاومت با امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم شد که ساعتی‌دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت ونیم ازشب گذشته‌یکدفعه کشتی ایستاد باعث وحشت‌شد پرسیدم گفتندعمداً نگاه داشته‌اندچون بغاز داردانل‌نزدیك است شبانه نمی خواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده است گفتم نیمساعت هم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیمساعت باز کشتی ایستادماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار ملایم بود دوساعت بعد کشتی روبداردانل حرکت کرد .

روز بیست و دوم

صبح که برخاستم دوساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به ته‌نه‌دو (.Tenedos) که طرف دست راست واقع است گذشتیم ازقلعه آنجاشلیك توپ کردنددست‌چپ‌محاذی‌ته‌نه‌دوجزیره لمنو(.Lomnos) واقع‌است‌جزیره بزرگی‌است بعد از نهار رسیدیم به بغازداردانل (.Dardanelles) طرفین قلعه‌جات مستحکمه ساخته‌اند قلعه اول ته‌نه‌دو دست راست قلعه دوم طرف چپ درخاك اروپا سدالبحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی، قلعه سوم سمت چپ خاك اروپا شاهین قلعه‌سی است که‌خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ‌وتوپ دارد بعد قلعهٔ سلطانیه است طرف دست راست درخاك آسیا و دردست چپ‌هم‌قلاع و بروج باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارددیوارها را با سنگ ساخته‌اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی وعمارات زیاد بود خانه‌های خوب داشت کشتی‌زیادی‌از تجارتی‌و سیاح‌وغیره امروز دیده‌شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد میکرد و این قلاع‌و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده‌اندنه‌این است قلعه تازه ساخته‌باشند دست چپ‌مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود اسمش‌کلیدالبحر همه این آبادیها جزء چناق قلعه است خلاصه پنجساعت از دسته رفته به‌چناق قلعه رسیدیم از همه قلاع شلیك توپ کردند یك کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگرانداخته‌بود شلیك کرد خوب کشتی بود سه دکل وسی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور بشیروانی زاده که صدراعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول به چناق قلعه استقبال آمده بود کشتی ما هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول ده ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاءالله شبانه حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدراعظم عثمانی وحاجی محسن خان وزیر مختار ایران ازساحل بقایق نشسته آمدندبکشتی ما صدراعظم ما،صدراعظم عثمانی

را بحضور آورد شیروانی زاده آدم بسیار با هوش، بافهم، خوش مشرب خوش‌صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است ریش سیاه محرابی دارد فارسی میداند بعد ازچند دقیقه صحبت رفته درثانی باز باصدراعظم‌ما آمده اشخاصی که بااو بودند از این قرار معرفی کردامدی دیوان همایون کنعان بیك والی جزایر بحر سفید نظیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتردار ولایت امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز نساءت بیك عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیك ایضاً مصطفی بیك آجودان صدارت که رتبهٔ قایم مقامی دارد سامی‌بیك امیرالای عساکرضبطیهٔ بحرسفید حافظ بیك امیرالای دیگررشدی بیك یکساعت‌ونیم بغروب مانده لنگررا کشیده روباسلامبول‌رفتیم زنهای فرنگی بسیار خوشگل توی قایقها سوارشده نزدیك کشتی ما آمده بودند قونسول دولخارجه در چناق قلعه زیاداست‌وعمارات خوب ساخته‌اند صدراعظم ما سوارقایق شده رفت بکناره بازدید صدراعظم عثمانی کشتی‌بخار سواری صدراعظم عثمانی بسیار خوب کشتی است افتادعقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم ازطرفین بغاز قلعه‌جات خوب وتوپ زیاد بود ازسه‌چهارقلعه‌وباستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته بودند گذشتیم آنچه بطرزجدید فرنگستان است ده‌پانزده‌سال قبل ازاین ساخته‌اند باقی دیگر که‌دیواروبرج‌سنگی است ازقدیم است طرفین بغاز تپه‌وپشت‌سرآنها کوه است‌همه پردرخت‌وجنگل‌شهر کالیپولی (Gallipoli.)واستحکامات آنجادر آخربغاز داردانل است که از آنجا داخل دریای کوچك مارمارا (Marmara.) میشوداز‌اول این‌بغازداردانل‌الی آخرش که به‌مارمارا‌داخل‌میشود چهل‌میل یعنی دوازده فرسنگ ایران است ازکالی‌پولی شب گذشتیم دیده نشد.

روز بیست و سوم

صبح ازخواب برخاستم ساحل طرفین ازدورپیدا بود کشتی‌هم آهسته میرفت چون باسلامبول نزدیك‌بود طوری‌میرفت که‌درساعت معین یعنی‌پنج ازدسته گذشته

به بغاز برسد. رخت پوشیدم کم کم بطرف دست‌چپ که‌سمت‌روملی وخاك اروپا است نزدیك شدیم بعضی عمارات و آبادی‌ها دیده شد خانه‌های خوب ساخته بودندبعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ‌سازی و کرباس بافی‌است همه کناره تپه وماهورو درخت‌کاج وسروودرخت جنگلی دارد اغلب سروها را روی قبرستانها میکارند اما توی دره‌هاو کوهها هم سروهست‌ازاین آبادی‌ها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا وقت برسد بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد کشتی سلطان موسوم به‌پرتوپیاله را که اسم والدهٔ‌سلطان است با صدراعظم به‌چناق قلعه فرستاده بودند که در بغازسوار آن‌شویم صدراعظم‌در آن کشتی بود همراه ما میامد سوارقایق شده رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما بکشتی پرتوپیاله آمداین کشتی‌از کشتی‌سلطانیه کوچکتراما بسیارتمیزوقشنگ‌است‌اطاقش را خاتم کرده‌اند اسباب‌خوب دارد رفتیم بعرشهٔ کشتی ازتبعهٔ ایران که دراسلامبول زیاد هستند قریب سه‌هزارنفردرپنج کشتی بخار بسیار بزرك سوارشده باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیك کشتی‌ما آوردند دراین‌بین‌صدراعظم ماباشاهزادکان وغیره بقایق نشسته‌از آن کشتی‌باین کشتی‌میآمدند یکی از کشتیهائی که‌تبعه‌ایران در آن‌بودنددود کرده راند که‌نزدیك کشتی‌ما بیایدقایق‌صدراعظم‌وسایرین کم‌مانده بود بخورد به این کشتی وغرق شود خدا رحم کرده بیك‌طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا. اغلب پیشخدمتها هم با لباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها وغیره همه در کشتی اول‌ماندند. خلاصه راندیم دست راست جزایرزیاد است که کوه ودرخت و بعضی هم چشمهٔ آب دارد از فرنگیها و بعضی متمولین عثمانی را گفتند آنجاها عمارات میسازند که تابستانها بگردش بروند اما ما عمارتی ندیدیم شاید توی‌دره‌ها وپشت تپه‌ها بوده است رسیدیم باول آبادی‌شهراسلامبول دست چپ خاك‌اروپا‌است دست راست خاك‌آسیا. ما نزدیك بخاك اروپا میراندیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارجه نشسته استقبال‌آمده بودند دیده شد اول‌آبادی بعضی خانه‌هاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنهٔ سنگی که بروج دارد قلعه‌ایست ازعهد قیاصره ساخته شده است

چون این نوع قلعه‌جات حالا بکار نمی‌خورد تعمیر نمیکنند اما چون همه ازسنگ و مستحکم است هنوز اغلبی باقی است این قلعه محیط است شهرقدیم اسلامبول را که همه درروی تپه‌وماهوروودره واقع است آبادی‌شهردرطول بغازاست عرض‌چندانی نداردو بحبوحهٔ آبادی که‌اصل‌شهر وسور اسلامبول‌استدر توی‌همین‌قلعه‌و بعداز قلعه‌الی اسکی سرای والی عمارت بشیکطاش ویالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا وجوامع دیگروباب عالی که وزرا ووکلای دولت درآنجا مینشینند و باب عسکریه وعمارت وزیرمعادن‌وتجارت‌وسر بازخانه‌های معتبره بیمارخانه‌بازار کاروانسرا وغیره همه دراینجاهاست ازآن‌ببعد هم همه جادر کنار بغاز وسرتپه‌ها و کوهها آبادی وعمارتهای خوب ومساجدوغیره دارد الی بیو کدره‌وطرابیه که‌ییلاق سفرای خارجه است اما تك‌تك ساخته شده‌است‌سمت دست راست‌هم که طرف آسیا واسکدار میگویند عمارات عالی ومساجد خوب هست بخصوص سر بازخانه سلیمیه که بسیارخوب‌ساخته‌اند اینطرف هم مثل آنطرف همه تپه ودره وجنگل‌کاج وسرو وبلوط‌استهر کس‌هم‌عمارت و باغی دارد که درختهای میوه وسبزی‌کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت سلیقه درختها و باغچه‌ها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب‌لازم‌نداردديمی‌استو آنطرف این‌تپه‌ها گفتندجنگل‌های بسیارسخت‌انبوه دارد که‌نمیتوان‌میانش‌رفت‌اما این تپه‌هاچون نزدیك‌آبادیست اغلب درختهایش را بریده‌درختهای کاج‌وسروو بعضی دیگررا برای‌زینت‌خانه‌هاوتپه‌ها نگاهداشته‌اندخلاصه بعدازدیوار وبروج قلعه جائی‌بودمشهور به (یدی‌قله) یعنی‌هفت‌قله که مثل‌ارك‌این شهر است دیوارهای سنگی وچند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان‌برای این‌است که در قدیم سلاطین عثمانی باهر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی‌حاصل میشد فوراً ایلچی آن دولت را که دراسلامبول بوده باتبعه‌ولحقه‌اسیر کرده دراین یدی قله محبوس میکردند بعضی اوقات هم‌میکشتندبعد ازآن بجامع‌سلطان‌احمد و (ایاصوفیا) وغیره پس‌باسکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که‌برروی تپهٔ بلندی ساخته شده و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم‌حالا دیگر سلاطین

عثمانی اینجا نمی‌نشینند باب عالی‌وغیره‌هم‌از دور دیده شد سفارتخانهٔ ایران‌هم که عمارتی است عالی درهمین جاهاست. بعد به غلطه و بك اوغلی یعنی پرا که منزل زمستانی سفرای خارجه است و سایر فرنگیان‌هم اغلبی در آن محلـه می‌نشینند رسیدیم بعدبعمارت طولمه باغچه که بشکطاش هم میگویند رسیدیم که سلطان باحرم و والدهٔ سلطان و سایر خانوادهٔ سلطنت و شاهزاده‌ها آنجا می‌نشینند عمارت بسیار عالی خوبی است سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته‌است از آنجا گذشته بعمارتِ یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبی است اصل‌بنای آن از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده‌اند بعد رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر بیگی که منزل ماست دست راست طرف آناطولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیکلر بیگی ساخته شده بآن اسم میخوانند عمارت بسیار عالیست چون‌جریان آب‌بغاز ازبحر (قرادنکیز) به مارماراست و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد از آن‌جمله در محاذی همین‌عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست‌مقابل عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزارقدم بالاتر ایستاد بعداز چنددقیقه اعلیحضرت سلطان که درعمارت بیکلر بیگی بودند سوار قایق‌مخصوص که‌برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی ما روی صندلی نشستیم صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی پائین آمده باسلطان سوار قایق شدیم صدراعظمین و حسین اونی پاشای‌سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم باسکلهٔ عمارت رفتیم‌بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و عمارات منزل‌ما‌را نشان داده تعارفات زیادی کرده‌مراجعت بعمارت خودشان نمودند.

سن سلطان چهل‌وچهار سال است هم سن ماهستند. امروز درآمدن به بغازاز قلاع و کشتیهای جنگی دولت‌عثمانی شلیك توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرك جنگی که بعضی از آن هم زره‌پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان

دایماً لنگر انداخته‌اند. خلاصه بعد از نیمساعت من سوار قایق شده با صدراعظم و معتمدالملك و علی بیك تشریفاتچی باشی رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبی است اغلب پله‌ها و دیوار و ستون وغیره از مرمراست سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالاقدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلربیگی بسیار عمارت خوبی است پله‌ها و هزاره دیوار پله‌ها همه‌ازمرمراست عمارت بطور فرنگی و ایرانی وعثمانی و باین جهة بسیار خوش طرح است همهٔ اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم‌تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار اعلی و خوب است باطاقها پارچه های اعلای فرنگی چسبانده‌اند پنجره‌ها همه بلور یکپارچه است‌خیلی عریض و طویل و سنگین اماطوری ساخته‌اند که یك بچه میتواند بآسانی ساعتی ده دفعه‌بالاو پائین کندو بهر اندازه و هرجا هم بخواهدوا گذارد بدون چفت‌وریزه و امدادمی‌ایستد و بدون خطر میتوان سررا از زیرش بیرون کرد این نوع پنجره‌هارا درلندن‌دیده بودیم بسیار خوب چیزیست همه عمارات سلطان پنجره‌هایش آئینه و همین‌طوراست عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است آنطرف هرکس راه برود هر رنگ لباس پوشیده باشد باچشم بدون امداد دوربین میتوان تشخیص داد. گلوله تفنگ‌خوب‌از این طرف بآن طرف را میزند عمق‌بغاز از ده ذرع و بیست ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همهٔ بغاز میتواندعبور کندموقع ومحل‌شهراسلامبول در هیچ‌جای‌دنیا نیست مثلامیتوان‌ازینگی‌دنیا چهل‌چراغ‌ومیز وصندلی‌واسباب‌یك عمارتی‌را خریدبدون اینکه گردی بر آن‌بنشیند یا حرکت کند آوردپای‌عمارت‌دم‌بغازباز کردسنگ مرمروغیره هرچه بخواهند برای‌عمارات‌ازهر بلدی در کمال‌آسانی‌میتوان‌حمل‌باین‌شهر کردوهمچنین‌مال‌التجاره‌همه‌دنیا باکمال سهولت میتواند باکشتی آمد ورفت کند. تالار بسیار وسیع بازینت‌خوبی درعمارت بیکلربیگی است اغلب سقفها ازچوب و تخته است اما بسیار خوب نقاشی کرده‌اند فرش‌اطاقها ازحصیر بسیار تمیز است کناره‌های باریکی از فرش‌فرنگی برروی‌حصیرها

کشیده‌اند که‌از آن‌رو‌راه‌میروندزیرااین تالار حوضخانه‌مرمر بسیار خوبی‌دارداز بعضی اشکال آب‌میریزد توی حوض‌مرمریکه یك پارچه‌است بسیارخوش‌هواو برای تابستان خیلی خوب‌است‌ستونهای مرمر خوب‌داردهمه ملتزمین درهمین‌عمارات منزل‌دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین‌عمارت‌دارد خزانه‌های کوچك مرمر که‌هر خزانهٔ شیری‌دارد آب‌سرد و گرم‌میآید‌چون‌مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام‌رفته بعدازحمام رفتیم پائین باغ عمارت‌را گردش کرده پیاده خیلی‌راه رفتیم‌باغ چون‌در دامنهٔ کوه‌است مرتبه‌بمرتبه‌ساخته‌اند هرمرتبه‌ازدو طرف پله‌های مرمر دارددودست اندازهای چدنی کوچك دور مراتب باغ‌است روی دست‌اندازها تك‌تك چراغ گاز هم‌بود دیوار هر‌مرتبهٔ را‌ازدرخت عشقه که‌بچنار می‌پیچد وهمیشه‌سبز است‌کاشته‌اند بدیوارچسبیده مثل زمردسبز کرده است‌بسیارخوب ودرختهای‌دیگراز امرودوهلو وآلوچه‌وسیب‌وغیره‌دارد‌باغچه بندیهای‌خوب‌بطورفرنکی گلکاری‌بسیارخوب‌مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال‌دار افریق وغیره دورحوضها دیده شد بعضی‌مجسمهٔ اسب و بیزون از برنز دیده‌شد پنج‌شش‌مرتبه همین‌طورباغ وپلهٔ مرمر و دست‌انداز وغیره دارد بسیار باصفا چشم‌انداز خوب به‌بغاز ودر این مراتب‌بالاهم عمارات وقصور عالیه‌دارد که جزءهمین عمارت بیکلر بیگی است همه‌را گشتیم همه اسبابهای بسیارخوب دارد حوضخانهٔ بود حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دوطرف اطاق‌را از مرمر حجاری کرده فروبرده‌اند بدیوارمثل گلدانهای بزرك سه‌قطارحجاری کرده‌اند بالای گلدانهای اول هریك شیر آبی‌است شیررا باز کرده آب تمیز کم خوبی جگلدانهای اول میریزد گلدانها لبریز شده همین طور میریزد تاباآخر که مثل‌حوض کوچکی استوسوراخ دارد که‌آب آنجا مفقودمیشود بسیار تمیز و خوب است و هوای اطاق راسرد میکند در این مراتب بالا و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند درنهایت‌تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب‌اوقات بتماشای اینجا میایند

دیگر طوطیهای مختلف رنگ رنگ سك وطولهٔ شکاری مرغ وخروس وانواع حیوانات دیگر هم بود خیلی آنجاها گشته بعد پائین آمده رفتیم بعمارت ما بین اصل شهر اسلامبول و محله بك اوغلی و غلطه ومحلهٔ قاسم پاشا یك بغاز دیگری هست سوای بغاز بزرك که آخر آن منتهی بکوه وتپه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرك است ودوجسر هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیست وچهارم

امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والدهٔ سلطان باحوال پرسی وتهنیت ورود آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی وبعداز آنها سفرای خارجه آمدند اول ایقناتیو (Ignatiew.) ایلچی کبیر دولت روس آمـد در اطاق کوچك صحبت شد جوان خوش روی خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل دارد اورفت بیرون الیو (Elliot.) ایلچی کبیر انگلیس آمـد چانه را میتراشد در گونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خودرا که بقدر بیست نفر میشدند معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خودرا معرفی کرد بعد نزدیك ایلچیها رفته باهریك صحبتی شد اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی محمدرشدی پاشا شیروانی زاده صدراعظم، مدحت پاشا وزیرعدلیه، رضا پاشا وزیر بحریهٔ سابق حسین اونی پاشا سرعسکر، راشدپاشا وزیر خارجه، احمدپاشا وزیر بحریه، جودت پاشا وزیرعلوم، حمدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فوایدمحمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیك دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه ایقناتیو ایلچی کبیر روس الیو ایلچی کبیر انگلیس لسورد (Lesourd.) شارژدافر فرانسه لودلف (Ludolf.) ایلچی اطریش او همان (Euhmann.) ایلچی آلمان گرمبرك (Grimberghe.) ایلچی بلژیك کووو (Covo.) شارژدافر ایطالیا بو کر

(Boker.) ایلچی ینگی دنیا وسایرین پنج‌ساعت بغروب مانده باقایق رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت بیگلربیگی تامنتها الیه بغازکه بیوکدره باشد بـا کشتی بخار نیمساعت راه است عمارات ویالیهای خوبی که در طرفین بغاز دیده شد از این قرار است طرفـراست کـه سمت خاك آسیاست عمارت کوك سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبهٔ کوچکی است پلها ودیوارها همه از سنك مرمر است مرمررا منبت‌کاری وحجاری بسیار مرغوبی کرده‌اند اسباب زینت اطلقها هم همه ازعهد سلطان‌مجید خان مرحوم‌است که طغرای اسم او در اسبابها بود باغ وباغچه کوچکی هم دوراین کلاه فرنگی است بسیار جای‌قشنگی است رودخانهٔ کوچکی از نزدیك ایـن عمارت داخل بغاز میشود موسوم به‌کوك سو یعنی آب کبود ایـن کلاه فرنگی هم‌بآن اسم موسوم شده‌است اغلب مرمرهائیکه درعمارات اسلامبول کارمیشود ازمعادن‌ایطالیا میاورند. عمارت عادله‌سلطان خانم خواهر سلطان‌بسیار عمارت و باغ خوبی است خانه شریف‌عبدالمطلب شریف سابق مکهٔ‌معظمه که حالا دراسلامبول مجبوراًمتوقف است خانه مرحوم‌فواد پاشای‌وزیر خارجه‌خانه‌راشدپاشا وزیرخارجهٔ‌حالیه خانهٔ راوف بیك‌وغیره طرف‌خاك اروپادردست چپ‌سفارتخانهای دولخارجه است که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه. یالی خدیو مصر که بسیارخوب ساخته‌اند یالی فاطمه سلطان‌خانم دخترمرحوم عبدالمجیدخان این دو یالی درمحل مـوسوم بـه امیرکان ساخته شده است خـانه رشدی پاشای صدراعظم. خـلاصه رفتم تا بیوکدره آب بغازدرهٔ ساخته و قدری سمت دست چپ رفته است که دوراینجا عمارت و کوه است واسمش را بیوکدره میگویند یعنی دره بزرگ بر گشتیم درمحاذی عمارت کوك‌سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت رفته همه را گشتیم بسیارقشنگ جائی بود دوباره بکشتی بر گشته آمدیم منزل.

روز بیست وپنجم

امروز بنهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله

صدراعظم عثمانی مدحت پاشا سرعسکرپاشا وزیر بحریه و وزیر دولخارجه و غیره منتظر بودند با همه احوال‌پرسی شد سلطان درپله‌ها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان نشستیم صدراعظم ما هم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرزاروپ میزی گذاشته بودند روی صندلیها نشستیم نهار خوبی خورده شد با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکاتلند تلگراف احوال‌پرسی بما کرده در آنجا احوالپرسی هم ازسلطان کرده بودند همان تلگراف را امروز بسلطان نشان‌دادم وسلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد ازنهار رفتیم باطاق دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل .

عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده بگردش رفتیم میخواستم تا سر تپه و کوهی که ازهمه بلندتر بود رفته‌شهروبغازواطراف را تماشا کنم ازکوچه‌ها راندیم آبادی وخانه‌های خوب تک‌تک وخانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفتیم بالا من سوار اسب یمین‌الدولهٔ بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیارسرد بود حالت کوه و گیاهها وهوا بسیارشبیه بود بکوهها وهوای کجور کلارستاق‌مازندران یك مقبرهٔ با جای یکنفر متولی بالای‌تپه بود بسیار کوچك متولی‌هم بود میگفت اینجا پیری ودرویشی دفن است داخل شدم قبرطولانی بود چشم‌اندازبسیارباصفائی داشت‌پشت‌تپه‌ها سمت مشرق صحرای وسیعی است که میرودبه‌اناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل‌است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان دیده نمیشد سمت‌مغرب دریای مارمارا وپنج جزیره‌آباد باکشتیهائی که ایستاده و آمد و رفت میکردند پیدا بود طرف شمال بیوکدره وبغازخلاصه بسیارخوب جائی بود بعد ازراه دیگر پایین آمده بکوچهٔ سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم .

روز بیست وششم

نهاررا منزل خورده بعد رفتیم بشهراسلامبول برای‌تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ سلطان که

شانزده ساله وشاهزاده خوبی است بدیدن ما آمد دراطاق نشستیم قدری صحبت شد نشان اقدس با حمایل آن که از اجلهٔ نشانهای دولت ایران است بسلطانزاده داده شد بعد ازدقیقهٔ که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان ببازدید یوسف عزالدین‌افندی از آنجا برخاسته بازسوارقایق شده رفتیم باسکلهٔ شهر جمعیت‌زیادی ازاهالی اسلامبول وتبعهٔ ایران وفرنگی در کشتیها وخشکی بودند بیگلر بیگی‌شهر که اسمش اسمعیل‌پاشاست وشهر امینی میگویند با اجزای حکومت و سواره‌نظام وغواص‌زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روبازی‌شدیم کوچه‌ها اگر چه بلند وپست است اما باز همه جاکالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد (ایا صوفیا) پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال‌پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیارعالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته‌اند حیاط مسجد بسیار بزرگست گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمیناً باید هفتاد ذرع باشد بنای آن ازهزاروسیصد و ده سال قبل ازاین است اول بتکده بوده بعدکلیسای نصاری شده بعد ازاینکه سلطان‌محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است وبهمین جهت که از اول مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که درایام رمضان وغیره در چند جا وعظ ونماز میکنند جائی درغلامگردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته‌اند که هروقت می‌آیند آنجا نمازمیکنند که کسی ایشانرا نمی‌بیند بعضی حجاری ومنبت کاریها ازسنگ درسرستونهای‌مرتبهٔ بالا کرده‌اند ودرسقف هم بعضی خاتم‌سازیها از سنگ دارد. اما بمرورایام وامتداد زمان این‌مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یك درخت کهنی است که طراوت‌جوانی از او رفته باشد. خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانهٔ مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتم مرتبهٔ بالا یعنی وسط مسجد

که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشینند راه طولانی بود اما پلهٔ زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری آنجا گشته پائین آمدم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده رفتیم بسفارتخانهٔ ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی از ایرانی و عثمانی و فرنگی بودند داخل عمارت شده بالارفتیم پله‌های مرمر داشت عمارتی است بسیار عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم.

شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود بـا لباس رسمی رفتیم همهٔ شاهزاده‌ها و نوکرهای بزرگ ما وجمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده بودند سلطان بمترجمی راشد پاشای وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف کرده حرف زدند بعداز آن ما بمترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان محتاج بترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا نیمساعت طول کشید بعد رفتیم پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من وسلطان در بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزالدوله، حسام السلطنه، مدحت پاشا، معتمد الملك و غیره الی آخر بود طرف دست چپ خیلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی، اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسگر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار آویخته بودند که باگاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جار و دیوار کوب همه باگاز روشن بوداین تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد درآن بالا موزیکانچیها موزیکان

میزدند اما در وقت زدن موزیك گوشها پر میشد و هیچکس با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من و سلطان و صدر اعظمین سر عسگر پاشا، ایلچی‌روس، ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم‌قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخاسته رفتیم منزل شب تاریك بود رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت.

روز بیست و هفتم

امروز نهار را منزل خوردیم‌بعد شارژدافراسپانیول و خلفای ارامنه‌بحضور آمدند بعد ازآن دو نفر از بزرگان یهودی که لباس فرنگی‌داشتندآمدند عریضهٔ مفصلی‌بزبان فرانسه خواندندبعد لباس رسمی پوشیدم عبدالله عکاس که خوب‌عکس می‌اندازد و اصلش عیسوی وفرانسوی بوده اسمش را عبدالله گذاشته است‌چندشیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا وپائین آنرا گشتیم این کشتی را در لندن ساخته‌اند بسیار کشتی خوبی است ملاحان و عساکری که در کشتی بودند مشق کردند پس از آن پائین رفته سوار (واپور)پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی شلیك توپ کردند رسیدیم‌به جزایر پنج جزیره است دو کوچك و سه تا بالنسبه بزرگ درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای‌سبز دارد از بعضی بوته‌ها وعلفها خانه‌های قشنگ بعضی‌تجارفرنگی و غیره ساخته‌اند یك مدرسهٔ‌بحریهٔ آنجا ساخته‌اند بسیار عالی که شاگردان‌بحری درآنجا درس میخوانند یك کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم باآن کشتی بعضی امتحانات میکنند در هر یك از جزایر آبادی و خانه‌های قشنگ هست‌آب شیرین و چشمه نداردآبش از چاه است در همه این جزایر رویهم رفته دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا واسکداری آمدیم بعضی دهات وآبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است یقه جق، کارتال،مال‌تپه، فنرباغچه‌سی، بعدکادی کوی است که وصل بشهرواز محلات اسکداری محسوب میشود دریقه جق وکارتال انگور زیادی عمل میآورند

انگورش هم خوب است غروبی رسیدیم منزل.

روز بیست و هشتم

صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار اسب شده از باغ بالای عمارت بیکلربیگی بکالسکهٔ روبازی نشستیم آفتاب از پیش‌روو بسیار تند وزنده بود راندیم بطرف باغ‌والدهٔ سلطان برای صرف نهارخیلی راه‌بوددر آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده‌ازپله‌های‌عمارت بالارفتیم‌عمارت‌خوب ساده‌ایست اسباب‌اطاق‌ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم‌سر نهار بعدباز باطاق اول‌رفته نشستیم‌خیلی صحبت‌متفرقه‌شد بعدبرخاسته سوار کالسکه شده بر گشته ازدرپائین‌عمارت‌بیکلربیگی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز نشستیم صدر اعظمین هم بودندصحبت‌زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند بمنزل خودشان ما هم الی دم پله مشایعت کردیم.

همه روزه چند کشتی بخار بزرگ ازصبح تاشام پنج‌شش دفعه‌آدم حمل کرده بطرف بیوکدره وسایرمحلات‌شهر ترددمیکنداین کشتیها اغلب‌مال کمپانی‌دولخارجه است وازاین حمل‌ونقل به محلات هر کشتی سالی ده‌هزارتومان مداخل دارد هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته‌اند باقی دیگرپرازمرداست ودرآمد ورفت این کشتیها ازبغاز برای مردمی که درقایقها نشسته عبورومرورمیکنند بسیارخطردارد اگرقایق نزدیک کشتی‌بخار برسد زورچرخ بخار که دریا را بتلاطم میاورد قایق راغرق میکند چنانکه‌سه‌روز قبل ازاین چندنفرزن ومرد معتبردربغازغرق شده‌تنها یك بچه با چند نفرقایقچی خلاص شده‌اند. رسم‌قایقچیهای بغازهم این است‌که هرکس غرق بشود ابدأبروز نمیدهند وکسی نمیفهمد گویا برای این است‌که مردم وحشت از سواری قایق نکنندوعمل‌آنها کساد نشود. درسال خیلی اشخاص شبها وهنگام طوفان بغاز غرق میشوند اما این اشخاص چون روزروشن غرق‌شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سرشام نشسته بودیم چند صدای شلیك‌توپ پیاپی‌آمد تعجب نموده ازپنجره

نگاه کرده دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیادیست معلوم شد که یا نقین شده است برج وعلامت بسیار بلندی درشهر است هر شب قراول دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهة اخبار مردم هفت تیر توپ می‌اندازند که به‌امداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محلهٔ قاسم پاشا آتش گرفته است چون خانه‌های اسلامبول اغلب ازچوب است بسا میشود که اخشاب آتش میگیرد خلاصه عصری سوارقایق شده رفتیم بعمارت یالی چراغان کوچهٔ میان عمارت‌وباغ یالی چراغان فاصله است ازروی کوچه پلی‌هم‌ساخته‌اند هروقت که سلطان باحرم وغیره بخواهند بروند بباغ ازروی آن میروند باکالسکه ازخیابانها راندیم‌سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت تك تك خوب هم بالای تپه‌ها هست هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند وحوش‌سلطان دراین باغ است‌طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت یك ببر بسیار دیوانهٔ بود که همچه ببری در هیچیك ازباغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریادمیکرد وروبتماشاچیها می آمد یك ببرعجیب دیگر بود که تابحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد در پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت این خالهای سفید علاوه بر آنها بود بخالهای سفید بچهٔ مرال میماند بعضی مرغها وطوطیهای خوشرنگ هم بودند ازاینجا باکالسکهٔ رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در هرخانهٔ اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول طلائی مملکت استرالیا که قریب پنجاه شصت از آن‌در کل قفسها بود درفرنگ ازاین نوع‌قرقاول بسیارکم دیدم اقسام قرقاولهای هند و چین و افریق هم بود بعد از گردش پایین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم کبوترخانه زیاد بود کبوترها را نزدیك باغ عمارت سلطان نگاهداشته‌اند از پل باغ بعمارت رفتم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمراست این نوع مرمر را از معادن دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط سیاه رنگ

بسیار دارد دیگر هرقدر بتراشند بـراق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است اما ستونهای یکپارچه وفرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این حمامها مثل حمامهای ایران درخارج و دور ازعمارت و گـود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با اطاقها مساویست زود گرم میشود خزانه‌های مرمر کوچك و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب گرم و سرد داخل حوضها میشود زیرحمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش حمام گرم شد و شیر آب گرم را باز کردند حمام گرم میشود منبع شیرها هم درپشت حمام است که آنجا آب را گرم میکنند اگر چه وقت گذشته و تاریك بود اما همهٔ اطاقها ازمنازل سلطان ونشیمن والدهٔ سلطان وحرمخانه وباغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پراسبابی است ازقراریکه گفتند پول‌زیادی بمرورایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خانست اما آنرا خراب کرده خود سلطان از نوساخته‌اند سرکیس افندی معمارباشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه هم خوب حرف میزند همه عمارترا او ساخته است حاضر بود. غروب آفتاب سوار قایق‌شده رفتیم منزل شب حقه‌بازی را آورده بودند درتالار بساط حقه بـازی چیده بود بعد از شام رفتیم روی صندلی نشستیم ملتزمین هم همه بودند محقق چهارروزاست که با عکسهای ما و نوشته‌جات بطرف ایران رفته است خلاصه حقه باز بدترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره از آن که بسیار غرابت داشت ازاین قرار است: ابتدا چوب باریك بی‌سوراخی ازبغلش بیرون‌آورده دست برد از چوب یکمرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف نشست بعد انگشتریاقوتی‌دست اعتضادالسلطنه بودگرفت گذاشت روی میز دو لیموی ترش بزرگی هم‌آورده روی میز گذاشته گفت کدامرا انتخاب میکنید یکی ازآندو لیمو انتخاب شدآن لیموی دیگر را ازمیان برید که معلوم شود توی لیموها چیزی‌نبوده است بعد انگشتررا برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آنمرغ قناری را هم که بقدر گنجشگی بود آورد

توی دستش مالید تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از توی لیمو در آورده انگشتر شاهزاده هم بسیار محکم با تافته نازك سرخی بپای قناری بسته بود. دستمال صدراعظم را گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یك بطری درست بی‌عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته اورا هم صنیع الدوله برید و سوزاند دستمال را مالید بدستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدراعظم یکی را انتخاب کرد دادند دست حسام السلطنه تیشه در دستش بود اول زد بطری را شکست ازمیان بطری یك قمری زنده در آمد که دستمال صدراعظم بپایش بسته بود بعینه همان دستمال بود که اسم صدراعظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده وسوخته بود درست و بی‌عیب در آورد. سه انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلاسی آورد تخم مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم دیکسون را گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هر یك بدسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد، توی کلاه هم بهیچوجه تر و تخم مرغی نشده بود. باز انگشتر شاهزاده اعتضادالسطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست نپخته در آمد تخم را هم شکست یك گردوی بی‌عیبی در آمد گردو را آورد جلوما زمین گذاشت چکشی بامین السلطنه داد امین السلطنه با چکش بضرب تمام شکست انگشتر اعتضادالسلطنه از توی گردو در آمد بازیهای غریب دیگر هم زیاد کرد.

روز بیست و نهم

امروز نهار را درمنزل خوردم کامل پاشا رئیس دارالشورای دولت که مرد بسیار

خوب نجیبی است بحضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد محمدعلی پاشای مصری معروف است مرد پیریست بسیارصاحب دولت است اورفته راشدپاشای وزیرخارجه آمد برای تشکر نشانی که باوداده بودیم با او هم صحبت شد دو ساعت بغروب مـانده سوار قایق شده رفتیم بکشتی پرتوپیاله نشسته بیالی صدراعظم رفتیم قدری نشسته قهوه خوردیم یالی باصفائی دارد ازبیگلربیگی تا یالی صدراعظم خیلی راه است طرف دست چپ درخاك اروپ واقع است درمحله ینگی؛ کوی از آنجا میرود به طرابیه ازآنجا به بیوك دره درمعاودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم .

روزدوشنبه غره شهر رجب‌المرجب

ازاسلامبول حرکت شد به پوتی‌ازراه دریای (قرادنگیز) صبح‌برخاسته نهار را منزل خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل‌روزورود تشریفات بعمل‌آمدآمدیم پائین سوارقایق شده صدراعظم میرزاملکم- خان، علی‌بیك هم بودندراندیم رسیدیم‌باسکله طولمه‌باغچه صدراعظم، عثمانی باهمه وکلای دولت دم اسکله وسلطان تا پای پله عمارت‌آمده بودند دست داده رفتیم بالا دراطاق معینی نشستیم صدراعظمین‌هم بودند خیلی صحبت شد برخاسته‌آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس‌بحضور آمد قدری‌صحبت شد بعدازیکساعت دیگر سلطان‌آمدند تاپای پله رفتم دست داده آمدیم بالا دراطاق قدری نشستیم بازصحبت شد برخاسته رفتیم درقایق مخصوصی که جای ما وسلطان وغیره مسقف بود نشسته راندیم برای کشتی سلطانیه که از برندیزی سوارشده بودیم و انصافاً عجب کشتی خوبی است ملتزمین با بارها ازصبح ودیروز آمده حاضربودند با سلطان وصدراعظمین باز چند دقیقه روی‌صندلی نشستیم سلطان‌برخاستندالی‌دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیك توپ کردند بقدر نیمساعت هم برای کشیدن لنگروبعضی‌کارهای دیگرمعطل شده بالاخره دوساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع کرده براه افتادیم کشتی ازبغازبآرامی میرفت نزدیك بیوکدره و طرابیه که منزل ییلاق سفر است

کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبی است هریك ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره بهمین‌طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن‌خان ایلچی مقیم اسلامبول و نریمان خان که معاودت بپاریس میکند با ایلچی روس رفتند باسلامبول طمسون صاحب شارژدافر انگلیس که همه جا دراین سفر با ما بود آنهم دراسلامبول ماند که برود انگلیس بازخواهدآمد راندیم ازبغاز گذشتیم درآخر بغاز که طرفین آن کوه است لب دریا قلعه‌جات وسنگرهای مستحکمه ساخته اند همه جا توپ بود شلیك کردند کشتی طلیعه که ازبرندیزی همراه ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده‌اند گفتند خوب است اغلب نوکرها آنجا هستند باین‌تفصیل ایلخانی حسنعلی‌خان جنرال الوزیر فواید مخبرالدوله نصرالملك شجاع‌السلطنه احتشام‌الدوله مسیو ریشار ساطورخان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی‌چون جنگی‌است تندرونیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقودالاثر شد گویا یك روز بعد ازما انشاءالله به پوتی برسد شب را بآسودگی خوابیدیم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب صلوات‌الله وسلامه علیه،امشب آشرف پاشای‌مهماندار بیچاره ازبیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است حکیم‌طولوزان و غیره معالجه کردند امروز طولوزان مارکوپاشا حکیم‌باشی سلطان را در عمارت بحضور آورد خیلی صحبت کردم مردیست چهل و پنجساله باریك زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلا یونانی است ازقدیم حکیم سلطان بوده است .

روزسه‌شنبه دوم شهررجب

صبح ازخواب برخاستم هوا ازمرحمت خداوند تعالی مثل بهشت و دریا مثل

آئینه صاف بود دست چپ همه جا آب است الی سواستاپول و دست راست مملکت آناطولی عثمانلو است همه جا از نزدیك ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه ودرخت کاج هم داشت در بغلهٔ کوهها تك تك زراعت وآبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب ودره‌های قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دورشدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمحاذی بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب اززمان جنگ سواستاپول که روسها کشتیهای عثمانیرا آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بمحاذی سینوب رسیدیم بادی ازسمت کریمه آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پرزوری میداد، امروزصبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یك اسب ازدریا درآمده روی آب بازی میکردند .

روز چهارشنبه سوم

دیشب الحمدلله هوا بسیار خوب ودریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعدبازخوابیده سه ساعت بعدبرخاستم الحمدلله دریا هم آرام بود دراسلامبول چاپاری ازطهران رسید ازوزراء نوشته‌جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمدلله همه جـای ایران در نهایت امنیت و آسودگی بوده است این دریا را که(قره‌دنگیز) اسم گذاشته‌اند حقیقت دارد واسم با مسمی است آبش بنظرخیلی ازدریاهای دیگرسیاه‌تر است دیروز ازسواحلی کـه نزدیك بود چند مرغ کوچك قشنگ پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده‌اند ساحل دورشده است نمیتوانند بروند گاهی امتحانی میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما ازفراستی که خدا داده است روبسمت دست راست که سواحل آناطولی است و نزدیکتراست میپرند بازمیگردند یکی ازآنها راگرفته توی قفس انداختند آب خورده بعد ازدقیقهٔ مرد. امروزیکساعت بغروب مانده بازبکناره نزدیك شدیم وشهر وبندر طرابوزان پیدا شدشهر وخانه‌ها را با دوربین دیدم شهرقشنگی دردامنه کوه

توی دره واقع است باز از کناره دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برقی از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی ورعدو برق که اثر بد درحالت دریا دارد دریا را منقلب کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دورآسمان همه ابر وتاریك بود وازهمه جوانب برق شدیدمیزد وصدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح رعد وبرق شدیدی بود بسیارمهیب وابرهمه‌جا راگرفته بنای باریدن داشت .

روز پنجشنبه چهارم

امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطهٔ انقلاب دریا بهمه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن‌خواندم هوابسیار منقلب بود باران شدیدی میآمدیك برقی پنجاه قدم از کشتی دور زد بدریاصدای هزار توپ کرده آب دریا را ازهم پاشید اگر این برق بکشتی میخورد کشتی را بالمره ازهم متلاشی میکرد هوا بهمان طور بود یکدوساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیك شده‌ایم برخاستم الحمدلله از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدابود همه جنگل‌وکوه است‌هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیك تر برود ایستاد. کشتی دیدم از دور از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و میگفتند چون تندرو نیست ده‌ساعت از ما عقب تر خواهد آمد معلوم شد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را بوسطدریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب کرده بودند و رو بمقصد که پوتی باشدنمیرفتهو آن کشتی چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که آنهاهم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد. پرنس منچیکوف و(کولونل‌بزاك)مهمانداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودنددر آن کشتی‌بودندازدیدن پرنس بسیارخوشحال

شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هرقدر میخواستندآن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل کنند نمیشد چند دفعه‌آوردند نزدیك کشتیها بهم خورد دماغهو بغل کشتی منچیکوف شکست‌اما نه‌زیاد دفعه‌دیگر خواستندبچسبانند پله کشتی‌سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری ازبارهای مخصوص ماراباً بعضی از شاهزاده‌هاو نوکرها بردندبآن کشتی مـا هم‌رفتیم. اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته بسته‌بود بگردنش رویش هم کبود شده باحالت بدی بسیارافسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی بآن کشتی گذاشته‌بودند بسیار خطرناك بود از آن رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند که باقی بارها را بیاورد جمعی هم‌ماندندبعد از نیمساعت رسیدیم‌بدهنه رودخانه پوتی که داخل میشوداسمش ریون (Rion.) رودخانه بزرگی است‌اما کشتی‌ازنیم فرسنگ پیشتر نمیتواندبرود طرفین رودخانه آبادی کمی دارد خانه‌ها مثل‌خانه‌های رعیتی مازندرانی‌و گیلانی زمین رطوبی‌و هوای بدی داردنوبه‌وتب در اینجا زیاد است کم کم شروع به‌آبادی اینجا کرده‌اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوب ندارد کشتی‌بزرگ که هیچ نمیتواند برودخانه یا نزدیك کناره بیاید باید دور از بندر بایستدو کشتیهای کوچك حملو نقل مردم و بار تجارتی را بکنند یك کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی‌بادبانی از عثمانیها در بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دوطرف بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون‌آمدیم. لب رودخانه اطاق کوچکی‌موجود کرده بودند گراندوك‌میشل‌برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و ژنرالها دم اسکله حاضر بودند از کشتی پائین‌آمده دست بشاهزاده داده فوج نظامی‌را کـه‌از اسکله تا لب گار ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیتی از طوایف و ملل مختلفه ایستاده‌بودند چرکس، لکزی، ارمنی، گرجی، مسلمان، داغستانی ازاهل باش آچق فرنگی‌و غیره. این ممالك جزء باش‌آچق‌است‌یعنی سربرهنه واقعاً هم اینطوراست

کل اهالی باش آچق سر برهنه هستند ابداً زن و مرد وبچه‌عادت ندارند کلاه‌سر بگذارند پای‌تخت باش‌آچق شهر کوتایس (.Koutalt) است که ما بین تفلیس و پوتی است. خلاصه با شاهزاده زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافاً شاهزاده بسیار خوبی‌استوزمانی که (پطرپورغ) بودم‌شاهزاده آنجا نبود ازدیدنش بسیارخوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض‌ریش داردچانه‌را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بخار شده راندیم حکیم الممالك ماند که بارها راباراه آهن برساندمترجم جانشین بکلیارف (.Begliaroff) پسر شاه میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزدکالسکه‌ها همه بهم راه داشت این راه‌آهن را تازه ساخته‌اند و الی تفلیس‌یك خط راه‌آهن است وآمد و رفت همه ازاین یك خط است بسیار زحمت کشیده‌اند برای‌ساختن این راه زمینها که‌همه جنگل وباطلاق وپر آب‌است خشك کرنداین طور زمین و ساختن راه‌آهن‌کارمشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه‌ودره‌است وراه متصل پیچ میخورد و سربالا میرود از رودخانه وپلها میگذرد بعدروبه‌تفلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه پنجساعت بغروب مانده‌براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوهستان وجنگل بودغروبی رسیدیم بیك استاسیونی که نزدیك شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده‌بودند کالسکه ایستاد پیاده شده‌رفتیم باطاق‌میزچیده بودندشام مختصری صرف‌شدیکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه گرجی باش‌آچق لباس‌عجیبی داشتند بهمانطرز لباس قشون قدیم قباهای گشاد سرخ سر شان هم مثل عمامه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان یك طپانچه و یك بکده داشتند لباسشان شبیه بلباس زواو فرانسه و طوایف هندوستان بود اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی‌کار جبه‌خانه طول بود سوارکالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود بشهر تفلیس نزدیك شده باکسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکه‌ها ایستاد

رفتیم بیرون جانشین با صاحب‌منصبان زیاد ویکفوج حاضر بودند با جانشین‌سوار کالسکه روبازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران بادبسیارسردی‌هم با گردوخاك‌میآمدهنوزچراغهای کوچه‌هم‌میسوخت‌رسیدیم‌درب‌عمارت‌جانشین‌فوجی با کل صاحب‌منصبان نظامی وغیره ایستاده بودند باهمه‌احوال پرسی‌شدحاکم شهر تفلیس هم با کدخدایان‌و کلانتر آمده‌نان‌و نمك که‌رسم‌است‌آوردندنطق‌مفصلی‌بزبان فارسی‌نوشته‌بودندایستادیم‌تانطق‌رایکنفر که‌فارسی میدانست باکمال فصاحت بیان کرد بعدرفتیم‌بالادراطاق‌پرنس‌اربیلیانف (Prince. Orbilianof.) که‌ازشاهزاده های گرجی است‌با بارون نیکلا که‌کارگزارخارجه‌قفقازاست‌ایستاده بودندجانشین معرفی کرد پرنس اربیلیانف‌را میشناختم هفت‌سال قبل ازاین که به‌بندر فرح‌آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور باکشتیهای جنگی روس بآنجاآمده بود بعد جانشین اطاقها ومنازل مارا نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس درتوی دره واطرافش کوه است در دامنه وسر کوه هم خانه هست رودخانه (کر)از میان شهرمیگذرد دراین فصل آبش‌زیاد نبود پلی برروی‌آن بسته‌اندطرف شمال رودخانه شهرتازه و محله فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم‌نشین هم آنطرف‌است جنوب شهر قدیم تفلیس است روی تپه‌آثار قلعهٔ قدیم سلاطین گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل از این بسیار محقر و کثیف بوده حالا کم‌کم‌خانه‌ها وعمارات‌ومکتب‌خانه‌هاو کوچه‌های‌وسیع‌سنك‌فرش‌میسازندقله‌کوه‌قاف که‌فرنگیان کازبك میگویند ازشهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود روسها راه عراده ساخته که‌حالا بآنطرف کوه باکالسکه میروند که‌شهر ولاد قفقاز آنطرف کوه وراه مسکو وحاجی طرخان است ازخشکی دور تفلیس کوههای خشك است دورتر از شهر جنگل دارد هوای شهر خوب نیست در تابستان وپائیز بسیار گرم و مختلف است.گاهی که باران دراطراف یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب‌ونوبه خیز است پنجاه‌هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف‌هستند ایرانی وگرجی و روسی، داغستانی، چرکس

آلمان، ارمنی‌میوهٔ خوب از قبیل هندوانه، انگور، امرود، خیاردارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت منزل ماست از چند اطاق گذشتم یك تالاری بود که بناهای ایران ساخته و کچ بری کرده بودند باآئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرك و کوچك فراهانی، قائینی، کرمانی اسباب میز و تخت و غیره ازخاتم شیرازی واصفهانی پرده‌های اطاق از قالی بود پارچه‌های گلدوزی‌رشتی درمتکا و بالش‌وروی میزوصندلی‌وغیره بکار برده بودنداین اسباب و صنایع ایرانرا نه‌برای اینکه ما باین عمارت آمده‌ایم گذاشته‌اند بلکه از قدیم بوده‌است یك‌خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکه‌زنده است در گوشه اطاق واداشته‌اند اگرغفلة کسی به‌بیند خیال‌میکند خرس زنده‌است جانشین بدیوارهای‌اطاق‌اسلحه‌زیادی‌ازقبیل‌شمشیر، قداره، تفنك، طپانچه‌اسلحه‌قدیم مثل زره، کلاه خود، زین و برك بارکاب یراق اسب‌مرصع‌طلا واسبابهای عجیب‌چیده وآویخته‌است‌حتی‌یك‌پیسوز قدیم که‌درایران‌سابقاً‌معمول بود درطاقچهٔ‌اطاقش‌بودهمه اطاقها را گشتیم ازپنجره اطاقها چشم‌اندازخوبی‌بشهر تفلیس و کوچه‌هاداشت‌قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که متصل بهمین اطاق بودآنجا هم قدری توقف‌شدزن‌جانشین‌خواهر گراندوك (باد)است که‌درشهر کارلسروه‌آلمان با برادرش نهار خوردم پنج پسر و یك دختر ازجانشین دارد پسر بزرگش چهارده ساله است اولادش دربیلاق بودند اسم زوجه جانشین الگافئودوورونا (Olga Feodorowna.) است بعد برخاسته باطاق خودم آمدم بلافاصله زن‌جانشین باجانشین بیازدیدآمدند شب‌را باجانشین بکالسکه‌نشسته رفتیم بتماشاخانهٔ تابستانی‌بنای بسیار مختصریست سفیدکاری یك‌چهل‌چراغ برنز داشت که باگازروشن بود تماشاخانه ازصاحبمنصبان روس و غیره پر بود بهمه جهت دویست نفر آدم میگیرد موزیك خوب زدند بعد پرده‌بالارفت چندآکت دادندبزبان‌روسی‌حرف‌میزدند خوب‌خواندند بازی ورقص و حکایات خوب نشان دادند بسیاربامزه و باخنده بود زنهاوجوانان روسی خوب و

خوشگل بودند یك رقاص فرانسوی هم بود بسیار خوشگل وخوب میرقصید دوسال است اینجا آمده درآخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از آن رقص گرجی که بسیار خوب بود جمعی از گرجیه دردوطرف ایستاده دست میزدند یك نفر طنبك ودو نفر سرنای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنك یك دختر و یك پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران دربین بازی که پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادری که بالای سکوی باغ زده بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی و غیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردم دراین بین منشی حضور حکیم الممالك صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی از طوفان دریا میکردند منشی حضور وصنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند همینکه ما از کشتی خارج شده بپوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند کشتی بخار کوچك روسها را به سلطانیه بچسبانند ممکن نمیشد ازشدت موج. آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچك را نزدیك آورده همینکه موج آنرا بلند میکرده است یك لنگه بار ازآن کشتی باین کشتی می انداختند یا یك نفر آدم خودش را بکشتی میپراند خلاصه با هزارجان کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیك بودچنان امواج ما را بهوا میبرد وازبالا پرت میکرد مثل اینکه ازقله کوه پرت شویم الحمدلله تعالی که این انقلاب چندساعت قبل ازآن که ما در دریا بودیم نشداول بنا بود که ازراه کوه قاف و کزبك به بندرپطروسکی (Petrowski.) رفته ازآنجا بانزلی برویم ودرآن راه اخبار نموده عرادمو کالسکه وغیره حاضر کرده بودندچون هرقدردریا راکم بکنیم صرفه درآنست خواستم ازبادکوبه سوار کشتی بشوم قرارشدبا ده نفربرویم به بادکوبه وسایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از آنجا ما هم سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بارهائی را

که بچاپاری نمیشد حمل شود با جمعی از همراهان بانزلی برسانند روزجمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد .

روزشنبه ششم

امروز بهمن میرزا که ازقراباغ آمده بود بحضوررسید شش‌هفت پسر بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر راقدری گشتیم گرم بودو گرد وخاك زیاد رفتیم آخرشهرالی باغ مجتهد که آقامیرفتاح ساخته‌است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند وقزاق قشونی شب درخانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب منصب زیادی ازاهل قلم ونظام وغیره ایستاده بودند همه را جانشین معرفی کرد بهمن میرزا هم‌بود بعد رفتیم در تالاری سرمیز نشستیم جانشین دردست چپ وزوجه‌ایشان دردست راست وسایرین‌هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد ازشام برخاسته به بالکون عمارت که مثل مهتابی است و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیارخوبی درباغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه‌جلوعمارت کردندجمعیت زیادی‌ازنجباورعیت وزنها ودخترهای خوشگل گرجی وفرنگی درباغ بودند بعد از آتشبازی ورقص قزاقی که بطوربسیارخوبی میرقصند ودربین‌رقص‌طپانچه می‌اندازندرفتیم پائین‌باغ‌را گردش کردیم‌بازو ببازوی زوجه جانشین داده‌بودیم کل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه جا نشان شیر و خورشیدساخته وپشتش را روشن کرده‌بودند تلگرافی‌ازامپراطوررسیده‌بود جانشین بما داد خواندیم احوال‌پرسی کرده بودند بعدآمدیم بالا بازقدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروزازجانب خلیفهٔ‌بزرك اوچ‌کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضهٔ آورده بود ازطهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته درکرند فوت شده‌است بسیارافسوس خوردم .

روزیکشنبه هفتم

باید از تفلیس برویم بباد کوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمدالملك وشاهزاده‌ها هم امروزازراه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم

جانشین وهمه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود ازشهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جارودخانه (کر ماند) دردست چپ بود اما کم کم ازما دورمیشد کنارهای رودخانه بید وبعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد وخاك غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر درطرفین راه بهیچوجه آبادی نبود تا چشم کارمیکرد صحرا و کوه خاکی دلگیر بود مگر درهر دو فرسنگی یك چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش فرسنگ ساخته ریك ریخته اند چندان گرد وخاك نیست اما راه که تمام شد گرد و خاك زیاد است درچند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه ها را عوض کردند درهر چاپارخانه ازسواره قزاق ومسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند درچاپارخانه آل گت بزبان ترکی یعنی بگیر برو نهار حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بـود از یك رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه (آل گت) پلی داشت ملحق به (کر) میشد سه ساعت ازشب رفته برودخانه (اغستفا) رسیدیم رودخانهٔ بزرگیست امادرین فصل آب کمی داشت چاپارخانه اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانهٔ بود که بایـد شب را بخوابیم دوسه اطاق داشت شام خوردم گرم بـود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملك آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز ازراه ایروان آمده دو روزهم همین جا بوده است قدری ازاخبار طهران وغیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس .

روزدوشنبه هشتم

باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد وخاك بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قـزاقها همه مسلمان و چهارپنجهزار خانوارهستند اما ازخانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست

راست از نزدیك رشته کوهی بود که ازپشت آن میرود الی‌دریاچهٔ کوکجهٔ ایروان دست چپ هم یك‌رشته کوه خاکی‌خشکی‌ازدورپیدا بودرسیدیم بچاپارخانهٔ حسن‌سو ازاینجا بآنطرف خاك و محل‌طایفه شمس‌الدین لو است این طایفه هم پنج ششهزار خانوارهستند حسن‌سورودخانه‌ایست آب بسیار کمی‌داشت قدری که‌رفتیم بچاپارخانه طاوس چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهارخوردیم درهرچاپارخانه ازطوایف آن حول وحوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده‌بودند جمعاً حتی‌بچه‌های کوچك‌اسلحه دارند همه‌این طوایف مسلمان هستند بعد ازنهار رفتیم بچاپارخانه شمکور اینجاها دیگرطایفه شمس‌الدین‌لو تمام میشود جزء گنجه است روی‌تپه کوچکی آثارقلعهٔ آجری محکمی‌ازقدیم‌دیده شد رودخانهٔ ازپائین قلعه میگذ. آب کمی‌داشت آثارپل آجری بزرگی‌دارد امانصف پل خراب شده‌است این‌صحراهاهم همان‌طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانه (قره‌یر) ازآنجا رانده دو ساعت .ب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه در زکم آمده بود با سواره حاکم شهرهم با سواره وبزرگان دیگرتا نیم فرسنگی‌شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغات است وتوی شهرخانه‌های‌پست محقرقلعه‌قدیم گنجه که قلعهٔ آجری سختی‌بوده حالا خراب وقدری باقی‌است خندق و خاك ریز بسیارمعتبرداشته است حالا محبس کرده‌اند ازمیان شهر رودخانهٔ میگذرد اما حالا بسیار کم آب است پلی تازه ساخته‌اندآنطرف رودخانه محله فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان. خانهٔحاکم در محله فرنگیهاست منزل ماآنجا بود خانه بسیار محقریست درروی تپه پائین‌آن باغ کوچکی داشت جمعیت این شهر بیشتر ازهفت هشت هزار نفر بنظر نیامد .

روزسه شنبه نهم

بایدبرویم به‌توریان چای که‌ازمحال‌شکی است صبح سوارشده ازشهروباغات گنجه گذشته به صحرا افتادیم‌دست راست همان رشته کوه دیروزی‌الی‌سه فرسنگ راه دیده میشد بعدکم کم دورشد نیم فرسنگ دورتـــر ازشهر درسرراه مقبره شیخ

نظامی است مقبرهٔ آجری بسیارمحقری بودبعد رسیدیم به کورك چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دورهمان رشته کوه خاکی بی‌آب است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم وزمین خشك وبد بود رسیدیم بچاپارخانه قارقلی‌چای از آنجا بچاپارخانه منکی چاووررسیدیم که در کنار رودخانه کر است برای ما آلاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدراعظم وغیره ازبرك درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزاده‌ها وغیره با عراده جواهرخیلی‌عقب مانده‌اند عراده‌بارجواهرشکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی‌ازما دورمانده بودند قبل ازرسیدن آنها نهارخوردم یکماهی بسیار بزرگی طورانداخته ازرود گرفته‌آوردند مستأجررود مزبورجوانی ارمنی و آنجا حاضر بود اجارهٔ شیل‌اینجا جزء اجارهٔ شیلات سالیانست رود کراینجا عریض است اما کم جریان وعمقش هم بیش ازیکذرع نبود دو کشتی بهم‌بسته رویش تخته بندی نموده فرش کرده‌یکطناب قطوری‌ازاینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب‌مختصری میان کشتی‌بود بسته بیك دیرك‌بزرك طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار وآدم را بآنطرف میرساند اول کالسکه‌ها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم و غیره با بارها آمدند براه افتادیم الی‌منکی‌چاوور خاك گنجه بودآنطرف آب خاك شکی است رشتهٔ کوه دست چپ هم همانطور کشیده بود اما حالا بآن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستانست وشهرشکی هم در دامنه همانکوه افتاده است درقلهٔ کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهرشکی که حالا روسها (نوخا) میگویند پنج شش فرسنگ راه است بعضی جاهای‌زمین جنگل است بعضی خاربعضی بوته گز بعضی خاك خالی از توی‌کالسکه که به چاپاری میرفت تفنگ می‌انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزه قبا میگویند زدم رسیدیم بچاپارخانه چاق‌لو که درمحال ارش شکی واقع است نمازخوانده عصرانه خوردم ازآنجا سوارشده بچاپارخانه عرب رفتیم بازازمحال ارش شکی است دوساعت از شب رفته بتوریان‌چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و

شکی میآید ودراین صحراها زراعت میشود ازتفلیس تااینجاآبادی هیچ ندیدم بجز چاپارخانهها واسم محالات دیگر رسمی ازآبادی وده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار گرم وپرپشهبودلابدآلاچیق زده بیرون خوابیدم بعضی ازبیكزادهها واعاظم شکیآمده بودند .

روزچهارشنبه دهم

صبح زودبرخاستم حکام گنجه وشکی وغیره مرخص شده رفتند راندیم دست راست جلگه بودمحالآقداش کهارش هم میگویند وجزء شکیاست درآنجاواقع است باغات ودهات زیاد بنظرآمدکه ازتوریانچای مشروب میشود قدریکه رفتیم محالآقداش تمامشد بچاپارخانه کوكچای رسیدیم حاکم کلبادکوبه وشیروانات چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود جوان بسیار مؤدب خوبی است اسمش استراسلسکی (Straceiski) ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام بملاقات ما آمده بودند قدری با آنها صحبت شد راندیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جزء شیروانست و از رودخانه کوكچای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصل خیزیست اما گرم سیر دست چپ همان رشتهٔ کوه همه روزه است بچاپارخانه قرهیازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قرهمریان و یکهخانه وکرد کندکه ازرعایای روس هم آنجا نشاندهاند دیده شد این دهات چندان معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه (کولولو)نهارآنجا خورده شدویخمن که سابقاً حاکم شماخی بود و در اوقات سفر ما برشت با(قولیبکن)حاکم بادکوبه بآنجاآمده بودند دیده شد بهمانطور فربه است خانوار روسآنجا مینشینند بعد ازنهارسوارشده راندیم از رودخانه (کردمما) گذشتیم آب کمی داشت ده پادار و کلاغایلو دیده شد جزء شیروان است این رودخانههائی که نوشتم همه از کوههای داغستان که پشت همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هرکجای این کوه دره ومخرجی دارد اینآبها از آن دره گذشته بجلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه اقسو که ده بسیار

معتبریست و باغات زیاد از انار و انجیر وغیره دارد بسیار شبیه است بده (کند) طهران
اما باغات کند از این زیادتر و معتبرتراست رودخانه اقسو از وسط باغها میگذرد
قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه است طرف مغرب رودخانه محال حواوز و
مرقش محال قشون است که جزء شماخی است خلاصه دکان میوه فروشی و غیره
زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از آنجا پیچ وخم میرود
روبشمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره سر بالا رفتیم اول بنظر کوه
کوچکی می‌آمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته بودند کالسکه
واسبها براحت میرفتند کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود وقرقاول
زیاد داشت از قلعه کوه بانطرف الی بادکوبه همه کوهستان است سرا زیر شدیم
غروب شد در چاپارخانه (شرادیل) قدری مکث کرده باز سوار شده راندیم دو
ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه جا را چراغان
کرده بودند مردم بسیار اظهارخوشحالی‌میکردند پیاده شدم دوپسر(ویخمن) یکی
پنجساله دیگری هفت ساله با لباس چرکسی دم در با زن ویخمن ایستاده بودند
علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارت
مال لالایف ارمنی شیروانی است مردی‌معتبر وصاحب دولت است این عمارت‌سابقاً
حاکم‌نشین شماخی بوده حالا، لالایف خریده‌است مشرف است بهمه شهر شماخی
محله ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محلهٔ مسلمانها توی‌دره وپائین است دوسال
قبل زلزله شدیدی شده این شهررا خراب کرده است سابقاً بسیار شهرمعتبری‌بوده
حالاهم سه‌چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده‌پانزده هزار نفر است اغلب اوقات
زلزله میشود اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشك است که آثاری از سبزه
و درخت وآب‌نیست رودخانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید
که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی ازعهدشاه عباس در شهرهست که حالا
نماز میکنند مسجد وتکیهٔ هم حاجی محمدرضانام ساخته‌است‌بسیار عالی‌اکثراهل
شهرو بلوکات‌شیروان مسلمان وارمنی بسیار کمتر است قبرمصطفی‌خان‌شیروانی و

اولادش درآنطرف شهر روی تپه واقع است عمارت‌لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد ازتخته ساخته‌اند

روزپنجشنبه یازدهم

باید برویم بباد کوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده بودند راندیم تا به پست وبلندی دره وتپه رسیدیم چند خانوار ایلات دراین دره‌های خشك دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانهٔ اول که آجی‌چای است آب تلخی‌دارد بعد چاپارخانه مرزی که دهی است بزرك روسها مینشینند بعد چاپارخانه نقی کرپی بعد چاپارخانه جنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه هلتما بعد چاپارخانه اربات رودخـانهٔ هم داشت که بهمین اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر بادکوبه‌الی بادکوبه‌جمیع راه خشك و بدکه باین‌خشکی‌و بدی‌صحرا و کوه‌دیده وشنیده نشده است‌مساقتی که‌امروزعبور شدمحال قبرستان میگویندواقعاً اسم‌بامسمی‌است‌بعینهاقبرستانست خلاصه‌حاکم‌شهربادکوبه باسواره و غیره باستقبال آمد درچاپارخانه سرائی‌پیاده‌شده نزدیك‌غروب‌بود. نماز خوانده سوارشده دوساعت ازشب گذشته واردشهر بادکوبه شدیم‌چون معدن‌نفط در بادکوبه‌است‌امشب‌همه‌جا راازصحراو شهرچراغ‌نفط روشن کرده‌بودندا گرچه‌شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدیم اما در مهتاب معلوم بود که خانه‌های‌قشنگی که تازه‌بسبك فرنگستان ساخته‌اند درکناردریاست عمارت حاکم هم‌لب دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوات میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم‌موزیك میزدند پیاده‌شدم اول کولونل‌بزاك رادیدم معلوم شد کشتیها باهمراهان و مسافرین راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده‌اند حاکم بادکوبه صاحبمنصبان نظامی وقلمی ایالت خودرا معرفی کرد عمارتی بطرزفرنگی دارد بعد ازشام چهارساعت ازشب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرك تالب دریا میاید صد هزار مرتبه شکرخداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی‌رسیدیم‌حاکم‌بادکوبه‌وغیره آمده‌مرخص‌شدند شاهزاده‌ها وغیره

بکشتی موسوم به شاه سوارشدند صدر اعظم وعملهٔ خلوت و کولونل بزاك وپرنس منچکوف وبیگلروف در کشتی ما بودند همان دریا بیگی هم بودنیم‌ساعت‌بعد کشتی براه افتاد دریا آرام وخوب باد مراد میوزید شب را خوابیدم

ولایت شکی‌وشیروان و غیره شترهای خوب دارد. بارعراده اینجاها معمول است‌به گاومیش‌وغیره‌میبندند اما(تکر)چرخ‌عراده‌ها ازچوب‌ضخیم‌وبی‌آهن‌است .

روز جمعه دوازدهم

نزدیك به‌عید مولودحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌الصلوات و السلام است باید بانزلی برویم صبح برخاستم هوای دریا بسیارخوب بودبا کمال خوشحالی میرفتیم دوسه‌فرسنك بانزلی مانده‌همه لباس رسمی پوشیده مستعدشدیم که حالا وارد انزلی خواهیم‌شد کم کم ابرهای سیاه ازطرف مغرب وجنوب وغیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت بازهم مایوس نبودیم راندیم تارسیدیم بلنگرگاه یك کشتی جنگی روسیه موسوم به بخارا ازعاشوراده برای‌احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شدکه ازحرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیارباعث وحشت شد کشتی بزرك‌جنگی که آنطورحرکت بکندازکشتی ما دیگر چه‌توقعی است.یك کشتی بادبانی تجارتی‌هم که‌آنطرفتر لنگرانداخته بود بهمانطورمضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی‌جنگی باهزار صعوبت چند تیرتوپی‌انداخت برج انزلی ومردمی که درکناره بودند همه پیدا بودند لیکن چون کشتی بزرك زیاده ازاین نمیتواند پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار کوچك مخصوص ماکه در انزلی است آمده ما را بخشکی ببرد وبا این طوفان شدید امکان نداشت. لابد مأیوساً ازعرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پایین آمده رفتیم باطاق لباسها راکنده باکمال دلتنگی تن بقضا داده‌نشستیم سایرین‌هم که لباسها ونشانها داشتند همه را در بین کندن باقی واستفراغ مخلوط کردند هر کس درگوشه‌ای‌افتاد که قدرت برخاستن نداشت‌دوساعت‌بغروب‌مانده‌بود باران هم

بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف بآب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان کج میشد که چیزی نمیماند که بر گردد و ماها بدریا بریزیم صندلیها ومیز واسباب کشتی درهرحرکت رویهم میریخت باصداهای مهیب بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا باران شدید زیردریا کشتی پر آب ازشدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تختههای کشتی از آب باران ودریا طوری ترشده بود که پای آدم بهیچطور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان نزدیکی خانهٔ آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد ولابد شود که اگر سه روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندرجز یالنکران این همه نوکر وغیره که بانزلی آمدهاند چه بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را برمن تلخ داشت که حد وصف ندارد و مزاجم قدری منقلب شد متصل عرق میکردم ازشدت خیال و گرما باد بسینه میخورد سرفه میکردم شب وروزهم ابداً خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میامد

روزشنبه سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمانطور بلکه زیادتر بود کشتی هم که شاهزادهها نشسته بودند ازعقب رسیده لنگر انداخت تا شب همانطور هوا ابر و باران وطوفان بود بقدر دوساعت خوابیدم یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخاسته دیدم یك کرجی با دوازده نفر داوطلب شده آمدهاند که از ما خبری ببرند بانزلی. دریاهم روبآرامی است قدری خوشحال شدیم معتمدالملك جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهاردهم رجب نزدیك بود کرجی دیگر آمد مهدیقلیخان و میرزا عبدالله خودرا انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میاید تا کشتی رسید بنزدیك این کشتی حالا بسیارمشکل است رفتن ازاین کشتی بآن کشتی قدری دورتر ازاین

نگاهداشته‌اند اول کرجی مارا آوردند بهرطور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخاریکطوری‌دست مارا گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صدهزارمرتبه شکرباری تعالی‌را کرده نفسی کشیدیم وارداسکله‌انزلی شدیم اشخاصیکه‌ازطهران ورشت‌آمده بودند بحضور آمدند رفتیم بالای برج‌شکرخدا را هزار مرتبه کردم شب آتشبازی مفصلی شد وبراحت خوابیدم‌الحمدلله تعالی. ~

حسب‌الامر قدرقدرت‌همایون شاهنشاه روحی‌وروح‌العالمین‌فداه‌دردارالطباعه دولتی این‌سفرنامه همایونی را خانه‌زاد دولت علیه محمدحسن بطبع رساند
تم بالخیر فی‌ششم صفرالمظفر
سنه ۱۲۹۱

پایان